



*Iranian American
Jewish Federation*

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

سال چهاردهم - شماره ۱۰۱ - سیوان و تموز ۵۷۵۶ - مه و ژوئن ۱۹۹۶ - خرداد و تیر ۱۳۷۵



گفتگوئی با خانم مهین عمید - شاعره صاحب نام

BEHROOZ ZINATI, D. D. S.
Orthodontics for Children & Adults

زینت بخش دندانهای شما ...

دکتر زینتی



دکتر بهروز زینتی ... ارتودنטיست

متخصص در ردیف کردن دندانها و زیبایی فک و صورت

نوجوانان - بزرگسالان

قبول اکثر بیمه ها

(818) 986 - 8669

Encino

مطب در انسینو

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91 436

مشاوره اولیه رایگان

(310) 652 - 2010

Beverly Hills

مطب در بورلی هیلز

240 S. La Cienega Blvd., Suite 404
Beverly Hills, CA 90211

PaineWebber

We invest in relationships

Established 1879

Complete Financial Services

خدمات کلی سرمایه گذاری

در: سهام (STOCKS)

اوراق قرضه (دولتی - شرکتی - ایالتی) (BONDS, CORP. - MUNI. - GOVT.)

صندوقهای تعاونی پول (MUTUAL FUNDS)

انواع حسابهای بازنشستگی (RETIREMENT PLANNING)

بیمه عمر (ANNUITIES / INSURANCE)

برنامه ریزی مالی (ESTATE PLANNING)

حسابهای جاری و سپرده تحت مدیریت (CENTRAL ASSETS ACCOUNT, RMA)

حسابهای شرکتی با مزیت صدور اعتبار اسنادی (LINE & LETTER OF CRED)

حسابهای تراست (TRUST)

Sam Amir-Ebrahimi

سام امیر ابراهیمی

معاون ارشد مالی در امور سرمایه گذاری

Senior Vice President-Investments

آدرس : 131 S. Rodeo Drive, Suite :200 Beverly Hills, CA 90212

(TEL.) تلفن رایگان : 1 - 800 - 545 - 8914 ، داخلی (EXT.) 3801

(TEL.) مستقیم : 310 - 281 - 3801 ، فکس (FAX) : 310 - 281 - 4644



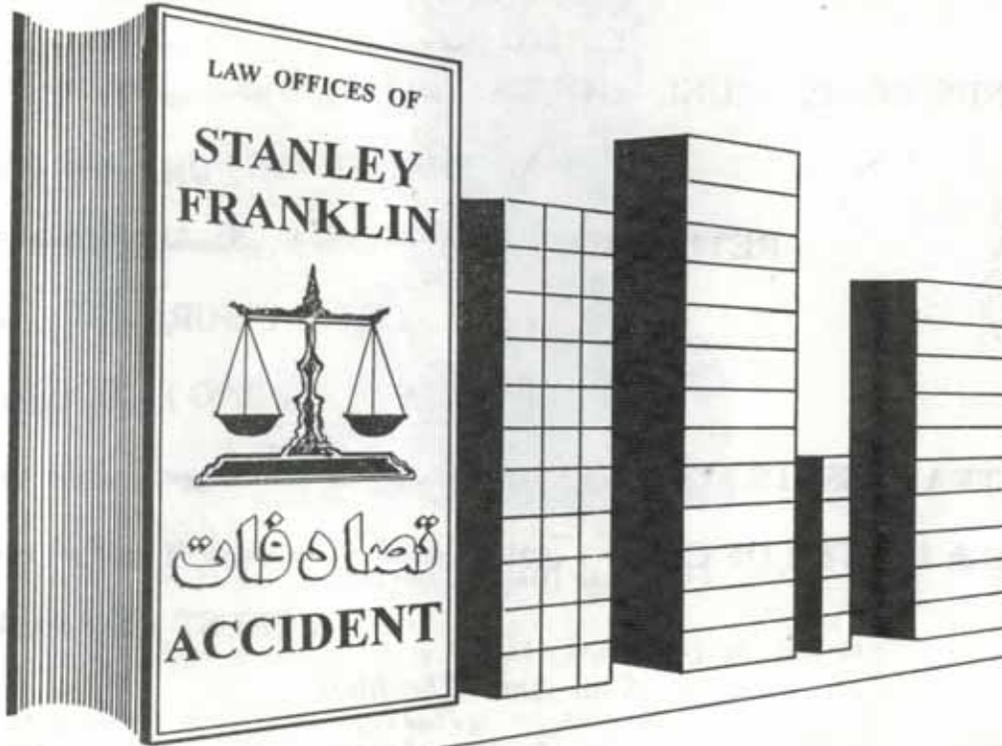
دفتر وکالت

استنلی فرانکلین

بهمکاری

پری فرانکلین

در محیط خانوادگی دفتر ما، صمیمانه تر به کار شما رسیدگی می شود



(818) 901-0344 ۲۴ ساعته

1 (800) 901 - 0344

(For outside of Los Angeles and subject to limited calling areas.)

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys CA 91411



*Iranian American
Jewish Federation*

6505 Wilshire Blvd., Suite 510
Los Angeles, CA 90040
Telephone : (213) 655 - 7730
Fax : (213) 655 - 1221

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است. • نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند. • مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است. • به استثنای نوشته هایی که «حق طبع محفوظ» اعلام شده، نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است. • شوفار مسئول مندرجات آگهی ها نیست.

صیون ابراهیمی - سردبیر

عزت اله دلچجانی - مدیر امور مالی

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

شورای نویسندگان

دکترهوشنگ ابرامی	شکوه درویش
نینا استوار	فرزانه طالعی
ناصر اوهب	سام کرمانیان
گیتی بروخیم	گیتا کروبیان
دکتر باروخ بروخیم	ابراهیم ویکتوری
نوراله خرازی	پروانه یوسف زاده
خبرنگار عکاس: منصور پورتاحاد	

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل)	۲۵۰ دلار
نصف صفحه	۱۵۰ دلار
یک سوم صفحه	۱۲۵ دلار
یک چهارم صفحه	۱۰۰ دلار

پیش گفتار

طنز پردازی نزد ملت یهود گونئی عادتئی تاریخی است. از نام آورترین رهبران اجتماعی و دینی ما گرفته تا مردم عادی مان، هر یک به گونه ای پیام های خود را (از پایمردی مردم ما در برابر ناملایمات گرفته تا ظلم های فرساینده ایکه در طول تاریخ بما شده) به چاشنی طنز آغشته اند.

«بحبوحه به قدرت رسیدن هیتلر است و اوراهام که یهودی دوراندیشی است بفکر فرار از آلمان می افتد. نزد آژانس مسافرتی آشنائی میرود. با او مشورت میکند که به کدام نقطه دنیا بگریزد. صاحب آژانس جلوی نقشه دنیا که به دیوار دفترش نصب شده می ایستد و به کشورهای مختلف اشاره میکند: برای ورود به این کشور باید دست کم یکسال توی نوبت باشی؛ برای این یکی حتماً باید از قبل اجازه کار گرفته باشی؛ در این کشور وضع سیاسی چندان خوب نیست و رهبرانش دارند با هیتلر مخفیانه معاهده می بندند ... و همینطور ادامه میدهد. اوراهام رو به دوستش میکند و میپرسد: از این نقشه بگذریم، نقشه دیگری نداری؟»

راستی را، گونئی روی این کره خاکی، همیشه برای یهودی جماعت، تنگی جا وجود داشته است و شاید این روشی که دنیا در مقابل ملت ما در پیش گرفته یکی از بزرگترین انگیزه های همبستگی خلق یهود و بالاخره استقلال ارض موعود و بوجود آمدن اسرائیل شده است.

مصر فرعونئی همانقدر برای ما جای زیستن نبود که آلمان هیتلری. اما، از سوی دیگر، در میان ما گریختگان از ظلم فرعونیان، بودند آنانکه حضرت موسی را مستاصل میکردند و در میان دربند آمدگان اردوگاههای مرگ نیز بودند کسانی که برای گشتاپوهای هیتلری جاسوسی هم بندان خود را میکردند. این خودآزاری ها در طی قرون و اعصار یکی از بزرگترین عوامل زیان بار در راستای همبستگی و رسیدن ما به اهداف مشترکمان بوده است.

و آنگاه که اسرائیل استقلال یافت و ملت یهود صاحب سرزمین خود شد، در آن زمان ما دریافتیم که تنها راه برای به مقصد رساندن آرمانهای این ملت کهن، یک سیستم دمکراتیک است



در این شماره میخوانید

پیشگفتار	۵
فدراسیون یهودیان ایرانی در خدمت مردم	۹
نجات اله در دشتی - خدمتگزاری که رفت	۱۷
خبرهانی از جهان یهود	۱۹
جامعه ما در آستانه قرن بیست و یکم ... سام کرمانیان	۲۵
گیتی خودمانی با مهین عمید	۳۰
تفاوت از زمین تا آسمان	۳۷
مصلح ملتها و رفتار دولتها	۴۱
صلح میان اسرائیل و فلسطینی ها	۴۵
دو گانگی و بیگانگی	۵۰
خاک خوب خدا	۵۷
اظهار نظری درباره خاک خوب	۶۳
کلامی و پیامی	۶۶
نهی و نفرت	۷۰
بهار غربت	۷۳

روی جلد

خانم گیتی بروخیم (سیمانظوب) نویسنده و گزارشگر شوقار در حال گفتگو با خانم مهین عمید، شاعره صاحب نام.

گفتگو با خانم عمید در دو بخش تنظیم شده و بخش اول آن در این شماره از نظر خوانندگان گرامی میگذرد. آنچه در این مصاحبه چشمگیر است، متفاوت بودن شیوه مصاحبه گری و پرسشها و پاسخ های بدیعی است که میان این دو بانوی اهل قلم و شعر یهودی ایرانی مبادله شده است.

و بس - آنگونه که این سرزمین از آغاز استقلال خود اداره شده و میشود و همانگونه که یهودیان امریکائی در طول سالهای متمادی زیستن در امریکا از آن پیروی کرده اند.

رهبری جامعه یهودیان ایرانی که در طی سالهای اخیر به امریکا کوچ کرده اند - از همان آغازین روزهای آمدن به این دیار، باین نتیجه عاقلانه رسیدند که با توجه به اندوخته تجربیات همکیشان امریکائی ما، نظام اجتماعی جامعه یهودیان ایرانی باید شیوه کار یهودیان امریکائی را الگوی کار خود قرار دهد - باین ترتیب که سازمان مرکزی جامعه یهودیان ایرانی باید انتخابی باشد نه انتصابی.

فدراسیون یهودیان ایرانی به پیروی از ساختار فدراسیون یهودیان امریکائی با رای مستقیم مردم ما تولد یافت و در طی سالهای موجودیت خود نیز از این رویه تبعیت نموده است. ما براین باوریم که یکی از بزرگترین دلایل موفقیت این رکن بزرگ جامعه و مقبولیت آن نزد مردم ما، علاوه بر تلاشهای خدمتگزاران صدیقی که در چهارچوبه فدراسیون فعالیت نموده و مینمایند، نفس دمکراتیک و بعبارتی ساده تر انتخابی بودن آن است.

اکنون که انتخابات دوره جدید فدراسیون به انجام رسیده و نمایندگان جامعه ما انتخاب شده اند، فدراسیون یهودیان ایرانی ضمن سپاس فراوان از شرکت شما همکیشان در انتخابات، دست یاری بسوی یکایک شما دراز میکند تا با ما و در کنار ما باشید. مشارکت در امور اجتماعی و یاری رساندن به جامعه ما، نیاز به پشتیبانی فرد فرد شما دارد. با به انجام رسیدن انتخابات فدراسیون، وظیفه اجتماعی ما تمام نمیشود، سهل است که آغاز میشود - و در این آغاز نو، این شماست که باید با فدراسیون منتخب خود باشید.

بیائید و به جمع داوطلبان خدمت به مردم به پیوندد. کمیته های مختلف ما را - با توجه به توانائی های خود یاری دهید - با دانائی و اندیشه های سودمندتان، با کمک های مادی و معنوی تان و با عشق تان به مردم خود.

دوستان داریم.

فدراسیون یهودیان ایرانی برگزار می کند

سمینار

گنگ و فرقه های افراطی

چگونه خود و عزیزان خود را از عوامل مخرب دور نگه داریم

سمینار شامل: سخنرانی، پرسش و پاسخ، جلسات گروهی برای جوانان مجزا از والدین،

و بحث آزاد خواهد بود.

سخنران: آقای آرنولد خان بلاخ، روانشناس و متخصص فرقه های افراطی و گنگ ها.

خانم نورا قدسیان، روانشناس فرد و خانواده

زمان: یکشنبه ۱۹ می ۱۹۹۶ از ساعت ۷ تا ۹ بعدازظهر

مکان: مجتمع فرهنگی نصح اسرائیل، شماره ۱۵۲۷ خیابان فرانکلین، شهر سانتامونیکا.

ورود به سالن: ساعت ۶:۳۰ بعدازظهر

هدیه ورودی: ۱۰ دلار، دانشجویان ۵ دلار

تلفن اطلاعات بیست و چهارساعته فدراسیون یهودیان ایرانی ۵۵۵ - ۶۵۲ (۲۱۲)

دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۲) از ۹ صبح تا ۴ بعدازظهر

حضور در این سمینار را به والدین و جوانان علاقمند به آگاهی از این مشکل روز افزون

و شیوه های مقابله با آن توصیه می کنیم.

شرکت برای عموم آزاد است

سومین تور فدراسیون یهودیان ایرانی

به اسرائیل، یونان و ترکیه

مدت ۱۵ روز - قابل تمدید تا ۴۵ روز

شروع تور از تاریخ ۲۲ جون ۱۹۹۶

چهارمین تور فدراسیون یهودیان ایرانی

به اسرائیل، ایتالیا

و دیداری از کشور اردن و بندر عقبه

شروع از تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۶

برای کسب اطلاعات و ثبت نام

با شماره تلفن های زیر تماس حاصل فرمائید:

۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

۲۰۳۱ - ۴۷۴ (۳۱۰)

۲۳۱۸ - ۴۵۳ (۳۱۰)

دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی

آژانس مسافرتی امید

آقای ابراهیم یاحید



*Iranian American
Jewish Federation*

فدراسیون یهودیان ایرانی

در خدمت مردم



An Affiliated Organization
of
JEWISH FEDERATION
COUNCIL
OF GREATER LOS
ANGELES

افتخاری دیگر برای فدراسیون یهودیان ایرانی

در بخش دیگری از سخنرانی خانم رابین، وقتی ایشان از روز شباتی سخن میگفتند که مثل هر شبات دیگر آغاز شد، اما به کشته شدن همسرشان انجامید، سکوتی سنگین بر سالن حکمفرما شد.

در این مراسم که علاوه بر خانم رابین، ریچارد ریوردن - شهردار لوس آنجلس، زو یارسلوسکی - سرپرست کانتی لوس آنجلس، گری دیویس - معاون فرماندار کالیفرنیا و مایکل فیوئر - عضو انجمن شهر لوس آنجلس حضور داشتند، از آقای سلیمان رستگار، رئیس هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی نیز بعنوان نماینده یهودیان ایرانی و فدراسیون یهودیان ایرانی تجلیل بعمل آمد و طی سخنانی که از سوی نماینده فدراسیون یهودیان آمریکائی ایراد شد، فعالیت‌های ارزنده فدراسیون یهودیان ایرانی چه در متن جامعه بزرگتر یهودیان آمریکائی و چه در راستای خودیاری و پشتیبانی یهودیان ایرانی مورد ستایش قرار گرفت و سپس لوحه افتخاری به آقای سلیمان رستگار، رئیس هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایرانی اعطاء گردید.

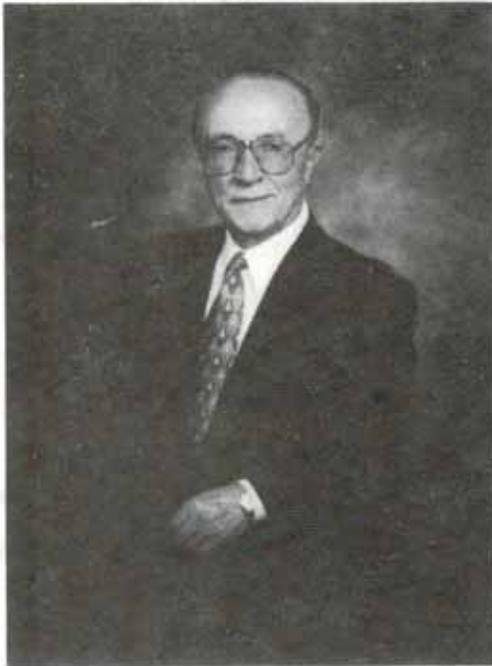
آقای رستگار به نوبه خود از زحماتی که فدراسیون یهودیان آمریکائی برای جامعه ما میکند قدردانی کردند و گفتند که جامعه ما برای روابط بسیار صمیمی و عمیقی که میان فدراسیون یهودیان ایرانی و سازمانهای یهودیان آمریکائی برقرار است ارزش بسیاری قائل است. ایشان ضمن تشکر از آقای دیوید آرونسون رئیس بخش «متروی» فدراسیون

در تاریخ یکشنبه ۷ آوریل ۱۹۹۶، فدراسیون یهودیان آمریکائی مهمانی بزرگداشتی برای گروهی از رهبران و سرشناسان جامعه یهودی در امریکا تشکیل داد که در آن نزدیک به ۱۵۰۰ نفر شرکت نمودند.

خانم لیا رابین، همسر نخست وزیر فقید اسرائیل اسحق رابین، مهمان ویژه این گردهمائی بودند. در این مراسم از روسای پیشین فدراسیون یهودیان آمریکائی و تعدادی از رهبران سازمانهای مطرح یهودی در متن جامعه یهودیان امریکا، از جمله فدراسیون یهودیان ایرانی، تجلیل بعمل آمد.

در آغاز مراسم ریچارد درایفوس هنرپیشه صاحب نام یهودی، ضمن معرفی خانم لیا رابین ایشان را بعنوان «اسرائیلی اسطوره ای که در ذهن ما جا دارد ... پشاهنگ، همسر، رزمنده، مادر و مادر بزرگی مهربان» توصیف نمود.

در طول شنیدن سخنرانی خانم رابین، جمعیت حاضر در سالن دوبار از جای برخاسته با دست زدنهای ممتد او را تشویق نموده بایشان ادای احترام نمودند. خانم رابین در سخنان خود از یهودیان این سوی جهان خواست تا آرمانهای همسر فقیدش را دنبال کنند. وی گفت، «پاسخ من به این قتل، رساتر شدن فریاد صلح و صلح طلبی است».



آقای جمشید بخرد

نهادار، شادروان عطااله يمتوبود شادروان نجات اله دردشتی در مورد وضع مالی افرادی که برای ازدواج و یا ایجاد و توسعه کار از صندوق ملی درخواست کمک مالی داشتند تحقیق و اقدام مینمودند. علاوه براین آقای بخرد به تنهایی بیش از پانصد خانواده را به عضویت صندوق ملی در آوردند. و از این نقطه نظر یکی از موفق ترین فعالان صندوق ملی بوده و نیز عضو هیئت مدیره مگبیت در ایران بودند.

آقای بخرد در فعالیتهای بازرگانی خود میان همکارانشان بدرستی و صداقت شهرت دارند و پس از استقرار در لوس آنجلس، ایشان از بنیان گذاران «انجمن دوستداران ایران و امریکا» بودند.

ایشان همچنین یکی از اعضای موسس فدراسیون یهودیان ایرانی بوده و در دوره دوم فدراسیون بعنوان بازرس انتخاب شدند و از تاریخ شروع کار کمیته داوری و حل اختلاف در لوس آنجلس در سمت معاون اول این کمیته با پشتکار و دلبستگی و با پشتوانه سالیان متمادی خدمت در این راستا، به فعالیت خود ادامه میدهند.

یهودیان آمریکائی گفتند که این لوحه افتخاری که به من داده شده در واقع متعلق به تمامی جامعه یهودیان ایرانی است و من فقط به عنوان یک نماینده و به نام جامعه خود اینجا حاضر شده ام تا این لوحه را قبول نمایم.

در این گردهم آئی علاوه بر شخصیتهای آمریکائی، نمایندگان اکثر سازمانهای جامعه یهودیان ایرانی نیز شرکت داشتند. جناب حاخام یدیدیا شوفط با تقدیر فراوان از آقای رستگار لوحه ای را به نام جامعه به ایشان تقدیم نمودند و سپس آقای دکتر کرمانشاهی رئیس هیئت امنای فدراسیون لوحه ای را از طرف سازمانهای بن بریت، مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی، مجتمع فرهنگی ارتص، حداسا حیفا، ارت، سازمان تعلیمات سیاسی یهودیان ایرانی، کانون سالمندان، قرن قیمت، مگبیت، مجتمع فرهنگی نصح ایسرائل، مجتمع اوهل موشه، گروه جوانان یهود و سازمان بانوان یهود، به آقای رستگار تقدیم نمودند.

کمیته داوری و حل اختلاف

بدنبال معرفی تعدادی از فعالان کمیته داوری و حل اختلاف وابسته به هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی، در این شماره یکی دیگر از این خدمتگزاران را بشما معرفی مینمایم.

آقای جمشید بخرد کارنامه درخشانی از فعالیتهای اجتماعی را از ایران با خود به همراه دارند. ایشان در ایران ریاست جلسات مجمع عمومی صندوق ملی را بعهده داشته و این جلسات را با شایستگی اداره میکردند. خدمات آقای بخرد در کمیته داوری و حل اختلاف فدراسیون یهودیان ایرانی در لوس آنجلس در حقیقت دنباله خدمات ایشان در صندوق ملی انجمن کلیمیان تهران است که در آنجا علاوه براین، معاونت شورای داوری و حکمیت و ریاست کمیته تحقیق و کاریابی صندوق ملی را نیز بعهده داشتند و با همکاری خانم ملیحه کشفی خانم



از راست به چپ: آقای منیر عزری، سفیر پیشین اسرائیل در ایران، جناب راو بخشی درون راو اعظم سفارادیهای اسرائیل و آقای سلیمان دستگار رئیس هیئت اجرایی فدراسیون هنگام مذاکره

گزارش تور دوم فدراسیون به اسرائیل گزارشگر: ابراهیم یاحید

یهودیان ایرانی روز دوشنبه ۲۶ فوریه در ساعت ۴ بعدازظهر در هتل مورایا پلازا به گروهی که از نیویورک در این تور شرکت کرده بودند پیوستیم. علاوه بر وقت آزادی که برای اعضا، در برنامه تور گنجانده شده بود، برنامه های دسته جمعی، بطورخلاصه بدین قرار بود.

چهارشنبه ۲۸ فوریه

دیدار از دیوار ندبه کوتل همعراوی، موزه اورشلیم، برج داود و سایر دیدنی های اورشلیم. شرکت در جشن ویژه ای که از سوی آقای پور رستمیان، یکی از اعضای فعال سازمان یهودیان ایرانی اسرائیل (ایرگون هگگ) در تل آویو ترتیب داده شده بود.

پس از موفقیت چشمگیری که تور اول فدراسیون یهودیان ایرانی به اسرائیل بدست آورد، تور دوم از تاریخ ۲۶ فوریه تا ۱۰ مارس ۱۹۹۶ با شرکت تعداد قابل توجهی از همکیشان گرامی انجام گرفت.

یکی از مشخصه های جالب توجه این تور، حضور یک زوج جوان، دکتر شهریار و خانم رکسانا کشفی بود که اخیراً ازدواج کرده و تصمیم گرفته بودند در این تور شرکت نمایند و ماه عسل خود را همراه با خانواده هایشان در ارض موعود بگذرانند. در اینجا لازم است به آگاهی جوانانی که در شرف ازدواج هستند برسانیم که چنانچه با تورهای فدراسیون به اسرائیل بیایند، ترتیباتی داده خواهد شد تا از آنان پذیرائی ویژه ای بعمل آید. ما و همراهانمان درتور دوم فدراسیون

یکشنبه ۳ مارس

از جنگل احداث شده توسط قرن قیمت اسرائیل (صندوق ملی یهود) دیدار بعمل آوردیم و در کنار بخشی از جنگل که از سوی یهودیان ایرانی احداث شده گرد آمدیم تا پلاک یادبودی بنام روانشاد موسی کرمانیان بخاطر ارج نهادن به خدمات ارزنده او به جامعه یهودیان ایرانی نصب نمائیم و سپس هر یک از شرکت کنندگان در تور، بیاد این رادمرد مردم سالار، درختی کاشتند. شب، میهمان بانک هیوعلیم در رادیسون مورایای اورشلیم بودیم که از اعضای تور فدراسیون پذیرائی بسیار مجللی بعمل آمد.



جناب راو بخشی درون، عروس و داماد جوان را براخا میکنند

دوشنبه ۴ مارس

گردش در بخش قدیمی شهر اورشلیم و دیدار از کشفیات تاریخی، مقبره حضرت داود و بازار سرسته بخش عربی شهر.

سه شنبه ۵ مارس

حرکت به دره اردن و گالیلی سفلی، گردش تفریحی با کشتی و دیدار از کیبوتص هشاعار.

چهارشنبه ۶ مارس

بازدید از بلندیه‌های گولان، رود اردن، کنیسای قدیمی شهر صفات و گردش در شهر کوترا - روش هنیکرا.

پنجشنبه ۷ مارس

حرکت به حیفا، دیدار از باغ ایرانی و سایر نقاط دیدنی حیفا.

پنجشنبه ۲۹ فوریه

دیدار از دره یهودا، غار ابشالوم و محل مبارزه داود و کلیات و موزه هالوکاست.

جمعه اول مارس

دیدار از مسادا، بحرالمیت، کنیسه‌های تاریخی و دریاچه انگوی.

شنبه ۲ مارس

این روز آزاد اعلام شده بود، ولی تقریباً کلیه اعضای تور، عروس و داماد جوان را برای انجام مراسم شبات عروسیشان به کنیسه همراهی کردند.

شنبه شب، بنا به دعوت آقای منیر عزری، سفیر سابق اسرائیل در ایران، راو اعظم سفارادیه‌های اسرائیل، جناب راو بخشی درون در مهمانی ویژه ای که از سوی بانک لثومی به افتخار اعضای تور فدراسیون داده شده بود شرکت نمودیم.

جمعه ۸ مارس

در این تور ما را همراهی کردند و بامید دیدار آنان و دیگر همکیشانمان در تور بعدی ما به اسرائیل که از تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۹۶ آغاز خواهد شد. لطفاً برای کسب اطلاعات بیشتر با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی با تلفن ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) تماس حاصل فرمائید.

گردش در شهر یافا و دیدنی های تاریخی آن، گالری های هنری. این قسمت از تور، بخاطر اینکه یکی از بزرگترین مجموعه های هنری و بویژه آثار نقاشان و مجسمه سازان صاحب نام در گالریهای هنری یافا وجود دارد، بسیار مورد توجه شرکت کنندگان در تور قرار گرفت.

صندوق اضطراری

گزارشگر: گیتی بروخیم

شنبه ۹ مارس

صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران، آرام ولی با ثبات و جدی مسیر خیری را که در پیش گرفته است ادامه میدهد. این صندوق که متعلق به ما و شما است، حقانیت خود را به یک یک افراد دلسوز جامعه ثابت کرده است.

دیدار بطور آزاد از شهرتل آویو.

یکشنبه ۱۰ مارس

طی چند ماهی که گذشت تعداد بسیاری از نیازمندان و هم چنین بیماران جامعه یهودی ایرانی از کمک بموقع صندوق اضطراری برخوردار شدند. بخصوص در چند هفته قبل از موعد پسخ، مقادیر فراوانی مواد غذایی در اختیار خانواده های نیازمند قرار داده شد. صندوق اضطراری مبلغی در اختیار مدیران ایلات مارکت قرار داد و این جوانان مسئول و خیرخواه، مواد غذایی لازم نیازمندان را بدون هیچ

وقت آزاد با امکان دیدار از ترکیه یا اردن برای آندسته از اعضای تور که علاقمند بودند. با سپاس فراوان از جناب هازاو بخشی درون، بانک لثومی، بانک هیوعلیم و دوستان و یاران خوب ما در اسرائیل جناب منیر عزری، ابراهام حاخامی، دکتر منشری رئیس و مخصوصاً آقای پوررستیمان عضو ایرگون هگگ از استقبال و پذیرائی صمیمانه آنان از تور فدراسیون یهودیان ایرانی و با تشکر فراوان از یکایک همکیشانی که

AFSHIN KASHANI
Certified Public Accountant

افشین کاشانی C. P. A

- * YEAR ROUND TAXATION PLANNING
- * MANAGEMENT AND COMPUTER ACCOUNTING
- * MANAGEMENT ADVICE
- * BUSINESS DEVELOPMENT
- * PROFESSIONAL SERVICE CORPORATIONS

* برنامه ریزی و انجام کلیه امور مالیاتی و حسابداری با کامپیوتر

* مشاورات مالی برای اشخاص، شرکتها و موسسات درمانی

* سرویس مخصوص حسابداری کسب های کوچک با قیمت ویژه

علاوه برانجام خدمات فوق، ما آماده ایم تا با صرف وقت کافی بمنظور راهنمایی در پیشبرد کار و کسب شما همکاری صمیمانه نموده و رضایت خاطر شما را فراهم نمایم

1999 Avenue of the Stars, Suite 2800
Century City, CA 90067.

(310) 202 - 1010

مشاوره اولیه رایگان

همکیش عزیز، عمرتان طولانی، عزت و نام نیکتان ابدی باد.

در خاتمه از یکایک شما خواهران و برادران عزیز که «صداقباکس» های خود را پر کرده و تحویل صندوق داده اید صمیمانه سپاسگزاریم. چون تعداد این افراد خیر زیاد است از ذکر نامشان معذوریم.

خداوند یار و یاور همگی شما خیرخواهان باد.

کنیسیای فدراسیون

برنامه های هفتگی کنیسیای فدراسیون یهودیان ایرانی هر شنبه صبح در سالن مجل کنیسیای فدراسیون واقع در ۸۴۴۰ ویلشر بلوارد برگزار میگردد و هر هفته علاوه برانجام مراسم تفیلا و نیایش شبات، یکی از سخنرانان سرشناس جامعه درباره مسائل مهم اجتماعی و علمی و سیاسی سخنرانی مینماید که این برنامه ها مرتباً از طریق رسانه های گروهی به آگاهی همگان میرسد.

کمیته امور مذهبی فدراسیون لازم میدانند از استقبال قابل توجهی که از سوی همکیشان گرامی از کنیسیای فدراسیون بعمل میآید سپاسگزاری نماید. علاوه براین کلاسهای برویت میتصوای نوجوانان بطور مرتب زیر نظر آقای مولانی برگزار میگردد و علاقمندان میتوانند برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این کلاسها با دفتر فدراسیون با شماره ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) تماس حاصل فرمایند.

تلفن اطلاعات فدراسیون

تلفن اطلاعات ۲۴ ساعته دفتر فدراسیون، با شماره ۰۵۵۵ - ۶۵۳ (۲۱۳) آخرین و تازه ترین رویدادها و برنامه های آینده فدراسیون را مرتباً اعلام میکند.

سودی تهیه کرده و به صندوق اضطراری تحویل دادند که بین خانواده های نیازمند تقسیم شد. از مدیران محترم ایلات مارکت که پیوسته در امور خیر پیش قدم و فعال بوده اند صمیمانه سپاسگزاریم.

صندوق مبلغ پنج هزار دلار به بیمارستان سیدرساینای پرداخت کرد تا مطابق قرار قبلی، مستمندان جامعه بتوانند تا ده برابر این رقم از درمان رایگان برخوردار شوند.

برای دو دختر آماده ازدواج جهیزیه ای ترتیب داده شد که بجا است از افراد خیر زیر سپاسگزاری کنیم:

آقای کهن ۵۰۰ دلار کمک مالی.

آقای نجات گبای بخاطر اهدای سرویس کامل غذاخوری.

فروشگاه آلبی یک جاروی برقی.

آقای منصور مهربان دو قالیچه برای عروس خانم ها.

داروخانه رکسفورد لوازم آشپزخانه.

فروشگاه گلدن سیتی بخاطر تخفیف بخشی از لوازم منزل برای این خانواده ها که وجه آن از سوی صندوق پرداخت گردید.

از گروه فرشتگان نجات بی نهایت سپاسگزاریم که از ابتدای تأسیس صندوق با پرداخت وجوه ماهانه ای که در دوره های دوستانه خود گردآوری میکنند نیازمندان جامعه را در پناه گرفته و مورد حمایت قرار داده اند.

سپاس بی پایان از آقای ش. مهدیزاده انسان خیر و مسئول که درست قبل از موعد نیشان بابت کمک به نیازمندان یک چک هزار دلاری اهداء کردند.

زحمتکشان صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران متفقاً از انسان نمونه و خیرخواه آقای ه. ک. رئیس سازمان خیریه اور ریوکا فاندیشن سپاسگزارند که برای سومین بار از نیویورک یک چک هزارو هشتصد دلاری اهداء کردند آنهم در ای حساس قبل از موعد نیشان. دوست و



خانم فرزانه طالعی گزارشگر شوفار در میان گروهی از اعضای سازمان بانوان نیکوکار یهودی ایرانی وابسته به فدراسیون

بازدید از خانه سالمندان

گزارشگر: فرزانه طالعی

آغاز شد. ایشان ضمن خوش آمد به حضار و تبریک سال نو از فدراسیون یهودیان ایرانی و سازمانهای وابسته که پشتیبان آنان بوده اند تشکر نمودند.

سخنران بعدی جناب راو داوید شوفط مطالبی درباره مقام مادر و سالمندان ایراد کرده و اضافه نمودند، «ارج گذاردن به عزیزان سالمند در خانواده ها از وظائف مذهبی و اخلاقی هر جامعه پیشرفته می باشد». در پایان آقای سعید قائم

سازمان بانوان نیکوکار یهودی ایرانی وابسته به فدراسیون ایرانی در روز پنجشنبه ۲۱ مارچ به مناسبت عید نوروز مجلس نهاری در خانه سالمندان «گلدن ایچ» برگزار کردند.

برنامه در حضور تعداد قابل توجهی از همکیشان با سخنرانی خانم پورات مدیر سازمان

پرستشهای نه گانه

اثر: دنیس پرگر
و جوزف تلووشکین

درباره یهودیت

ترجمه: کیتبرویم (سیانطوب)

از انتشارات فدراسیون یهودیان ایرانی

این کتاب در کتابفروشی نستین - شماره ۱۵۱۸ وست وود بلوار
تلفن ۰۴۰۶ - ۴۷۰ (۳۱۰) به قیمت ۳۶ دلار در معرض فروش میباشد
عواید حاصله به «صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران» واریز
خواهد شد

می کنند. در طول هفته هم پنج روز غذای کاشر ایرانی برای سالمندان سرو میشود.

مدیریت سازمان بانوان نیکوکار یهودی ایرانی را سرکار خانم پورات بعهدہ دارند و در طول مدتی که از آغاز کار این سازمان می گذرد خانم پورات و همکارانشان با پشتکار و صرف وقت فراوان به فعالیتهای خود ادامه داده اند. خانمهای خیری که با سازمان همکاری و همراهی همیشگی داشته اند خانمها: بهیه ابراهیمیان، شوکت الیست، نادره سلیمان جم، ویدا شانول پور، شهین امیریان، شهلا عزیززی، پروانه ارسینا، و خانم و آقای جهانبگلو هستند. در ضمن در فضای شاد و پرتحرک و نوروزی خانه سالمندان خانم مهشید کاشانی هفت سین زیبایی چیده بودند.

برای سازمان بانوان نیکوکار یهودی آرزوی موفقیت هرچه بیشتر را داریم.

سمینارهای فدراسیون

فدراسیون یهودیان ایرانی در ادامه سمینارهای مربوط به مسائل اجتماعی جامعه یهودیان ایرانی، یک سری سمینار بمنظور آشنائی با خطر گنگ ها و فرقه های گوناگون برنامه ریزی کرده است. فدراسیون از هرگونه همکاری متخصصان و علاقمندان را ارج می نهد.



گزارشگر رادیو صدای ایران آقای قائم مقامی در میان خانم پورات و آقای مفید

مقامی برنامه ساز و گوینده رادیو صدای ایرانی که در تمامی طول میهمانی گزارش زنده برای شنوندگان رادیو صدای ایران پخش میکردند، سخنانی ایراد نموده و از کمیته بانوان نیکوکار یهودی ایرانی بخاطر توجه آنان به سالمندان سپاسگزاری نمودند.

در خانه سالمندان «گلدن ایچ» جمعا ۱۸ نفر خانم و آقای ایرانی زندگی می کنند که بدلیل نیاز آنان به زبان فارسی و غذای ایرانی و احتیاجات دیگر از طرف سازمان بانوان نیکوکار تعدادی خانم هر روزه به سالمندان سرکشی کرده و حال و احوالشان را جویا شده و به کارهایشان رسیدگی

خدمات بیمه و مالی اسحقیان

مشاور و راهنمای صدیق شما در امور بیمه و وام

16200 Ventura Blvd, Suite 201
Encino, CA. 91436

(818) 906 - 3666
(310) 470 - 6938
Fax: (818) 783 - 4312

نجات اله دردشتی

مردی که عمری را به خدمت به جامعه اش گذراند



عضویت داشت.

فدراسیون یهودیان ایرانی درگذشت نجات اله
دردشتی این خدمتگزار دلسوز جامعه را در مرحله
اول به همسر ایشان و سپس به یکایک همکیشان
عزیز تسلیم میگوید.
روانش شاد و آرامش ابدی از آن او
باد که بخاطر مردم خود تلاش بسیار کرد.

نجات اله دردشتی، عضو هیئت امنای
فدراسیون یهودیان ایرانی و یکی از خدمتگزاران
جامعه یهودی ایرانی در ۲۰ آوریل ۱۹۹۶ به رحمت
ایزدی پیوست.

روانشاد دردشتی در طول سالیان متمادی
خدمات اجتماعی خود، در ایران در کانون خیرخواه
منشاء خدمات زیادی بوده و نیز در بحبوحه مسئله
«علیا» مسئولیتهای سنگینی را بعهده گرفت و
بسیاری از خانواده هائی که اکنون در اسرائیل
فرزندان برومندی را به ملت یهود تقدیم داشته اند،
افرادی هستند که با همت مرحوم دردشتی و
دیگر همکارانشان از اقصی نقاط کشور جمع
آوری شده بسر منزل مقصود رسیده اند. علاوه
براین زنده یاد نجات اله دردشتی سالیان متمادی
نیز مدیریت اداری و مالی صندوق ملی را بعهده
گرفته و بدون وقفه و با تلاشی باور نکردنی از این
طریق در خدمت ب مردم خود بود و از ایثار مال خود
در این راه نیز کوتاهی نمیکرد.

پس از مهاجرت به امریکا، روانشاد
دردشتی از یاران و پشتیبانان همیشگی فدراسیون
یهودیان ایرانی بوده و در هیئت امنای فدراسیون نیز

وام سریع برای امور کسبی و صنعتی

NEED A BUSINESS LOAN FAST ?

با همکاری متخصصان بانکی با تجربه و آشنا به موسسات وام بزرگ با سابقه کم نظیر

اس . دی . ک . اند اسوشییتز

Well connected Banker/Broker. Able to arrange business loans quickly.

With impeccable time tested results

S. D. K. & ASSOCIATES - (310) 440 - 4099



اعتبار کیتترینگ های لوس آنجلسی
اورنج کافتی - سان دیاگو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.
بهادر کیتترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند.



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر

زیر نظر مستقیم ربای

Rabbi Yehuda Bukspan

میباشد



تلفن: ۷۱۳۵-۶۰۹-۸۱۸

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356



خبرهایی از جهان یهود



310 2923138
گوشی

مهاجران روسی و یهودیت

درخواست نخست وزیر

نخست وزیر اسرائیل شیمعون پرز در کنفرانس شارم الشیخ که با حضور رئیس جمهور امریکا و نمایندگان ۱۳ کشور عربی تشکیل گردید، با نمایندگان کشورهای عربی حوزه خلیج فارس درباره روابط میان این کشورها با اسرائیل بطور جداگانه دیدار و گفتگو بعمل آورد.

شیمعون پرز در دیدار با عبدالکریم الایرانی، وزیر خارجه یمن از او خواست تا از دولت متبوع خود بخواهد تا جسد شالمو شهبازی، شاعر یهودی یمنی تبار قرن ۱۷ که در یمن بخاک سپرده شده به اسرائیل انتقال داده شود.

بدلیل جلوگیری از اشاعه دین در اتحاد جماهیر شوروی سابق، بسیاری از یهودیان امکان آموزشهای دینی لازم را نداشته اند.

در این میان دولت اسرائیل توجه بخصوصی به فرزندان مهاجران روسی معطوف میدارد. در عکس بالا یک گروه پانصدنفری از پسران یهودیان روسی دیده میشوند که در کنار دیوار ندبه در حالیکه مراسم برمیصوای آنان بصورت دسته جمعی انجام میگردد، مشغول ادای نیایش «شمع ایسرائیل» هستند.

همزمان با این گروه، مراسم بت میتصوای پانصد نفر دختر روسی نیز انجام گرفت.

زندان ابد برای ایگال امیر

پنج ماه پس از قتل اسحق رابین، نخست وزیر فقید اسرائیل، دادگاهی که ایگال امیر را محاکمه میکرد، وی را مجرم شناخت و به زندان ابد محکوم ساخت.

در حکمی که از سوی قضات دادگاه صادر شده آمده است که، «امیر سزاوار هیچگونه تخفیف یا بخششی نیست چون از کلیه عواطف انسانی بی بهره است. وی با تصمیم قبلی و در نهایت خونسردی، بخاطر مخالفتی که با صلح میان اسرائیل و فلسطین داشت، تصمیم گرفت که تنها راه پیشگیری صلح کشتن نخست وزیر است و این امر را تا رسیدن به هدف خود دنبال کرد».

در واکنش به رأی دادگاه، گنولا امیر، مادر ایگال امیر که شدیداً متأسف بود به خبرنگاران اظهار داشت که با صدور این رأی، موضوع کشتار اسحق رابین برای شما تمام و برای ما آغاز شده است، چرا که من باید فرزندم را تا ابد پشت میله های زندان ببینم. علاوه براین برای همیشه برمن و خانواده ام مُهر «قاتل» خورده است.

خانم لیا رابین همسر اسحق رابین از هرگونه اظهار نظری درباره حکم دادگاه خودداری کرد ولی محاکمه او را به تئاتر پوچی تشبیه نموده گفت،

«این یک قتل معمولی نبود. بچه دلیل می بایست امیر را از ابتدا بعنوان یک بی گناه به دادگاه برده بمدت پنج ماه محاکمه کنند؟ او عمل قتل را انجام داده بود، به این عمل خود اقرار کرده بود و حتی پیش از محاکمه شیوه انجام این کار را دوباره در مقابل مقامات قانونی نمایش داده بود. در چنین شرایطی برای من این موضوع سوال برانگیز است که از چه روی می بایست سیستم قضائی ما تا این حد مسئله را کش میداد. من محاکمه را دنبال نکردم چرا که از زمانی که همسرم را از دست داده ام در تراژدی این کشتار غرق شده ام».

آخرین آمار جمعیت اسرائیل

براساس نتایج اولیه ای که از آمارگیری اخیر اسرائیل بعمل آمده، در نوامبر ۱۹۹۵ جمعیت اسرائیل به ۵/۶ میلیون نفر بالغ گردیده است. اداره آمار اسرائیل همچنین اعلام داشت که در مقایسه با آخرین سرشماری که در ماه ژوئن ۱۹۸۳ انجام گرفته بالاترین میزان رشد جمعیت در مناطق جنوبی اسرائیل بوده است - باین ترتیب که در اشکلون افزایش جمعیت ۵۶ درصد بوده و جمعیت شهر آشود تقریباً دو برابر شده است. میزان رشد جمعیت در تل آویو و حیفا بترتیب ۱۵ درصد و ۳۰ درصد بوده است.

All Pro-Video Photo

فوتو

با کادری ورزیده و وسایل مدرن خود با عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از مجالس و جشن های خانوادگی شما، خاطرات شما را جاودانه خواهند ساخت

• عکسبرداری و فیلمبرداری (ویدئو) از جشن ها و کنسرت ها (بابک، دویا سه دورین)

• تهیه عکس های خانوادگی و کودکان

• تبدیل فیلم های ۸ میلیمتری (8 mm) اسلاید و عکس به ویدئو و تمام سیستم های دیگر جهان.

1281 Westwood Boulevard

(310) 477 - 7576

آلبرت طیبیان

مکانی در بهشت با دختران باکره

مقامات فلسطینی نیز به این مصاحبه اجازه بخش به زبان عبری برای سرزمینهای خودگردان فلسطین داده بودند. تروریست مزبور که نام او رشید ابوسکر است ضمن اظهار پشیمانی و پذیرفتن این واقعیت که به او شستشوی مغزی داده شده بود گفت، «هیچ معلوم نیست که با انجام این کشتارها انسان به مقام شهادت برسد».

رابطه حماس و سازمان فلسطین

زنیو بگین، که از اعضای فعال حزب لیکود و عضو پارلمان اسرائیل میباشد اخیراً اعلام کرد که او معتقد است که میان سازمان فلسطین و حماس قرار مخفیانه ای گذاشته شده که بر مبنای آن عرفات به تروریستهای حماس اجازه داده به فعالیتهای تروریستی خود خارج از محدوده ای که تحت خودگردانی سازمان فلسطین است و در داخل خاک اسرائیل ادامه دهند. بگین میگوید جزئیات این قرار مخفیانه در گزارشی که از سوی منابع اطلاعاتی ارتش اسرائیل جمع آوری شده منعکس میباشد. وی اضافه نمود که چنانچه گزارش مزبور مؤید ادعای او نباشد، وی از مقام خود بعنوان نماینده پارلمان اسرائیل استعفا خواهد کرد.

وزیر دفاع اسرائیل، اوری اور، پس از انفجارهای پیاپی تروریست های حماس که منجر به کشته شدن تعداد زیادی از افراد غیر نظامی در اسرائیل گردید، طی سخنانی پیشنهاد نمود که خانواده تروریست هانی که با بستن مواد منفجره بخود و کشتن خویش باعث کشتار مردم اسرائیل میشوند - بلافاصله از اسرائیل اخراج شده و خانه های آنان ویران شود.

وی اظهار داشت اینگونه افراد شستشوی مغزی شده اگر این راحتی خیال را دارند که یک راست به بهشت میروند، باید از قبل این نگرانی را نیز داشته باشند که خانواده های آنان پس از اینگونه اعمال تروریستی که آنان انجام میدهند، آواره و بی خانمان خواهند شد.

یکی از تروریستهای وابسته به جهاد اسلامی که قبل از اقدام به عملیات انتحاری دستگیر شده در مصاحبه ای با کانال ۲ تلویزیون اسرائیل اعلام داشت که به او گفته بودند پس از اینکه او خود و تعداد دیگری را می کشت، بابت تامین خانواده اش مبلغ ۶۰۰۰ دلار به آنان پرداخت شده و بمبارکی شهادت او، ۷۲ دختر باکره در بهشت در انتظار او خواهند بود.

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا

جراحی با لیزر - کنتاکت لنز

تصادفات رانندگی در اسرائیل

در میان کشورهای پیشرفته جهان، اسرائیل از لحاظ میزان تصادفات رانندگی که منجر به مرگ میگردد، ششمین کشوری است که کمترین میزان اینگونه تصادفات در آن رخ میدهد.

ایزرانل کسار، وزیر ترابری اسرائیل که این خبر را اعلام میداشت اضافه نمود که سایر کشورهایی که در این فهرست قبل از اسرائیل قرار دارند عبارتند از ژاپن، هلند، انگلستان، سوئد و نروژ، ولی با وجود این واقعیت، در شرایطی که هر ساله در شاهراههای اسرائیل نزدیک به ۵۰۰ نفر جان خود را از دست میدهند، ما نباید باین نسبت کم تن در دهیم و کوشش ما اینستکه تا حد امکان از میزان اینگونه تصادفات سهمگین بکاهیم.

مجتمع فروشگاه در جوار آیشویتز

اخیراً گروهی از سوداگران لهستانی، با توجه به ازدحام توریست ها برای دیدار از اردوگاه مرگ آیشویتز، اقداماتی را آغاز نمودند که منجر به دایر نمودن یک مجموعه بزرگ فروشگاهها و مراکز سرگرمی در جوار آیشویتز میگردد. با دریافت این خبر، شوع ویتز - رئیس پارلمان اسرائیل نامه اعتراض آمیز شدیدی برای

رئیس جمهور لهستان، الکساندر کوانیوسکی فرستاد و اجرای چنین پروژه ای را شدیداً محکوم کرد. رئیس جمهور لهستان بمجرد دریافت این نامه اعتراض آمیز، شخصاً به رئیس کنست تلفن کرد و به او اطمینان داد که نهایت سعی خود را خواهد نمود تا از اجرای این پروژه جلوگیری بعمل آورد.

دیدار از عمان و قطر

در ملاقاتی که بین سران عمان و قطر و اسرائیل در کنفرانس شرم الشیخ انجام گرفت، کشورهای عربی مزبور از شیمعون پرز نخست وزیر اسرائیل دعوت بعمل آوردند تا از کشورهای آنان دیدار بعمل آورد.

دعوت به عمان از سوی شخص سلطان قابوس ابن سعید پادشاه این کشور بعمل آمده است.

حکم اعدام

اخیراً اولین حکم اعدام در حکومت خود گردان فلسطین صادر شد. خالد القدر دادستان کل فلسطین اعلام داشت که محکومان سه عموزاده در سنین بیست سالگی هستند که اقدام به قتل یک صراف نموده اند و طبق قانون ده روز فرصت دارند تا نسبت به رای دادگاه اعتراض نمایند.

Dr. Esagoff

داروخانه هیس

دربورلی هیلز

دکتر اشرا اسحق اف

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین تر از و بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

• قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال

• تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه

• لوازم بهداشتی و آرایشی

The
Olympic
Collection



Banquet and Conference Center

سالن های مجلل و باشکوه برای برگزاری جشنها و کنفرانسها با سرویس بی نظیر

اطلاعیه المپیک کالکشن

در مورد کیتترینگ

در منازل، هتلها و سازمانها

«المپیک کالکشن» ضمن گسترش فعالیتها، آمادگی خود را برای پذیرایی با بهترین غذاهای ایرانی و بین المللی از مهمانان شما، علاوه بر محل المپیک کالکشن، در منازل، هتلها و سازمانهای مورد نظرتان را اعلام می دارد.



المپیک کالکشن کلکسیونری از:

- سالن های متعدد و مجلل با ظرفیت ۵۰ الی ۲۰۰۰ نفر

- جهت برگزاری هر نوع جشنها و کنفرانسها

- مجهزترین دستگاههای پخش صوت و تصویر

- مدیران و طراحان ایرانی و خارجی

- غذاهای ایرانی، بین المللی و گلت کاشر «در صورت درخواست»

R.C.C. (GLATT KOSHER) تحت نظر ریانوت.

11301 W. OLYMPIC BLVD.

AT SAWTELLE

LOS ANGELES, CA 90064

PHONE: (310) 575-4585

CENTURY PHARMACIES
& HOME HEALTHCARE CENTER

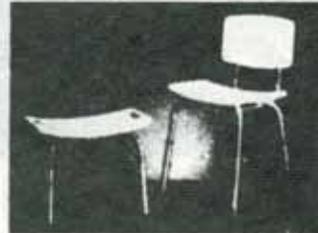
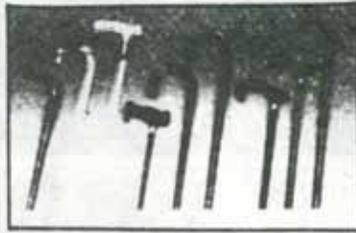
داروخانه های سنچری

و مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

داروخانه ای که کلیه نیازهای دارویی و بهداشتی شما را برآورده می کند
با موجودی فراوان از انواع داروها و محصولات بهداشتی



تحويل مستقیم دارو به منازل و از طریق پست



تخفیف مخصوص سالمندان



ما قیمت های داروخانه های بزرگ آمریکا را از قبیل Thrifty و Save-On می شکنیم



جزراب و اریس - کرسٹ غای طبی - کرسند غای طبی
برای سرویس سریعتر
از پزشک خود بخواهید
نسخه شما را برای ما فکس کند
کلیه انواع وسایل مخصوص سالمندان ،
تخت های الکتریکی بیمارستانی



در سه نقطه مختلف لوس انجلس کاملا در دسترس شما

وست لوس انجلس

۱۱۸۷۰ سانتامونیکا بلوار

۳ بلاک شرق باندی در شاپینگ سنتر صورتی رنگ

(310) 473-1568

ولی

۱۸۲۵۴ شرمین وی

جنب میلرز مارکت

(818) 708-708-0

بورلی هیلز

۴۱۵ کرسنت درایوشمالی

روبروی سیتی هال در جنوب سانتامونیکا بلوار

(310) 246-5999

روزهای یکشنبه از ساعت ۱۲ تا ۴ بعد از ظهر، برای راحتی شما باز است



PCS

BLUE SHIELD

PAID

MEDI-CAL

MEDI-CARE

اگر بیمه دیگری دارید با ما مطرح کنید

قبول مدیکال و مدیکر و اکثر بیمه های جدید HMO

جامعه ما در آستانه قرن بیست و یکم

منافع والاتر دیگری نیز وجود دارد که آن نیز فقط از تعلق به یک واحد اجتماعی حاصل میگردند، مثلاً ما به خاطر داشتن ریشه های مشترک، همگی در مصیبت های بزرگ با هم شریک میشویم و دست دوستی بسوی یکدیگر دراز میکنیم، یا با توجه به جمعیت قابل توجه مان، کنیسه‌هایی که باب میل خودمان است برپا کنیم و طبق خلق و خوی خودمان عبادت کنیم یا همسرمان را از میان جامعه خودمان انتخاب نماییم یا مجلاتمان را با زبان مادری خودمان بخوانیم و قس علیهذا.

به عبارت دیگر ما نیز مانند سایر جوامع بشری از حالت فردی به درجات زندگی خانوادگی و سپس قبیله ای و بعد مقدمات زندگی اجتماعی صعود کرده ایم. ولی زندگی اجتماعی کامل بشر قرن بیستم و بیست و یکم آنهم در محیط های پیشرو و مترقی به اینجا خاتمه پیدا نمیکند. جامعه ما قسمتی از یک جامعه بزرگتر، بخشی از ملت یهود و قسمتی از ملت ایران است و در آینده نزدیک جزئی از ملت امریکا نیز خواهد شد و بالمال همانطور که اشتراک منافع در جامعه ما، تعهدات و وظائفی را نیز دنبال دارد، همانطور هم به خاطر اینکه این جامعه قسمتی از واحدهای بزرگتر از خود میباشد، در آن واحدها نیز منافع بسیار حیاتی و اساسی دارد که نه فقط باید به آن آگاهی داشته باشد، بلکه باید فعالانه در انجام وظائف مربوط به آن کوشا باشد، چرا که انجام این وظائف برسرنوشتش تاثیرات بنیادی و اساسی خواهد گذاشت.

این شماره شوفار وقتی به دست شما خواننده عزیز میرسد که انتخابات دوره اخیر هیئت امنای فدراسیون به انجام رسیده و جامعه ما از میان ۳۱ نفر کاندیدا که هر یک از آنان با خلوص نیت و اعتقاد به رسالت فدراسیون خود را داوطلب خدمت به جامعه کرده بودند ۱۵ نفر را به عنوان نمایندگان خود انتخاب نموده است.

همه ما کمابیش به این امر واقف هستیم که جامعه ما امروز در مقابل تعداد زیادی مسائل و موارد پیچیده، خطیر و حساس قرار دارد که هر یک از آنها به تنهایی میتواند سرنوشت جامعه و در نتیجه سرنوشت یکایک ما را از سپیدی به سیاهی یا برعکس سوق دهد - مضافاً اینکه برخی از این موارد برای اعضای جامعه ما جنبه حیاتی دارد.

هیچکس نمیتواند منکر آن شود که سرنوشت ما تا حد زیادی به یکدیگر وابستگی دارد. ما به اختیار خود به صورت یک جامعه زندگی میکنیم زیرا با هم منافع مشترکی داریم. برخی از این وابستگی ها غیر قابل لمس هستند، مثلاً اینکه در مناطقی زندگی می کنیم که در اطرافمان همکیش - هم مسلک و هم چنین هم زبان وجود دارد و این قرابت بما احساس اعتماد به نفس بیشتری میدهد. برخی دیگر از این منافع ملموس ترند مثلاً از یکدیگر راه و چاه را یاد میگیریم، با هم معاملات تجارتي میکنیم یا وقتی دلتنگیم دور هم جمع میشویم، درد دل میکنیم و خلاصه از وجود یکدیگر به صور مختلف بهره بریم. اما در ماورای این نوع منافع مشترک،

حفظ اینگونه منافع (همانند منافع فردی و خانوادگی و قبیله ای و سایر منافع اجتماعی) نیاز به کوشش، زحمت فراوان، آگاهی و دوراندیشی دارد و از آنجا که منافع یک یک ما را چه فردا و چه جمعا در بردارد نیاز به همت همگی ما دارد.

چنانچه در اطرافمان به وضوح می بینیم جوامع پیشرو برای آینده خود و دفاع از منافع و حقوقشان امکاناتی را بوجود آورده اند که از طریق آن میتوان با مشارکت کلیه افراد جامعه پاسخگوی این نیازها بود. اما پاسخگویی به نیازهای جامعه احتیاج به مشارکت همه جامعه دارد و مشارکت باید بر مبنای یک سلسله اصول مورد قبول همگانی، یک نظم صحیح اجتماعی و تقسیم عادلانه کار انجام گیرد. هر یک از ما به فراخور امکاناتمان و توانائی هایمان باید وظایفی را قبول کنیم و از طریق یک نظم معمول و معقول فعالیت هایمان را بر مبنای اصولی که قبول داریم با هم هماهنگ نماییم. اما مهمترین عامل در یک شراکت موفق احترام متقابل است. احترام اولین شرط هرگونه رابطه دوطرفه موفق است خواه این رابطه، رابطه زناشویی باشد یا رابطه بین والدین و فرزندان یا رابطه بین دوستان یا رابطه شرکتهای تجارتی و یا در چارچوب بزرگتر مشارکت در سطح امور اجتماعی.

در گذشته نظام اجتماعی و احترام نسبی طبقات مختلف بر مبنای ریشه های فرهنگی و سوابق تاریخی تعیین میشد، و در جوامع مختلف معیار ارزشیابی طبقات مختلف مبتنی بر تعلق آنها به طبقه بندیهای گوناگون اجتماعی از قبیل مذهبی، نظامی، ملاکان، اشراف زادگان، کارگران، کشاورزان و غیره بود. با گذشت زمان بشر مترقی به این نتیجه رسید که یک اشراف زاده به صرف آنکه در یک خانواده اشرافی به دنیا آمده الزاما عاقل تر و قابل تر از کودکی که در یک خانواده کشاورز دنیا آمده نیست و بنابراین دلیلی وجود ندارد که جامعه ک- کورانه از او پیروی کند. سیر این تکامل پس از برخوردها و انقلابات جامعه بشری را به جانی

سوق داد که امروز در هر جامعه آزاد طبقه بندیهای اجتماعی به تشخیص خود جامعه و بر مبنای قابلیت های فردی انجام میگیرد.

جامعه ما در پی آزادی از گتوها در این مورد از خود پیشرفت های چشمگیری نشان داد و پس از کوچ اجباری به این منطقه با استفاده از آزادی و دموکراسی بر پیشرفتهای قبلی خود صدچندان افزود - ولی آزادی نیز مثل هر سکه دو رو دارد. نیل به نظام پیشرفته اجتماعی در حالت عادی یک سیر تکاملی است که با زمان و تجربه تکمیل میگردد. جامعه ما یکشبه خود را در چنین محیطی یافته و طعم آزادی را چشیده ولی الزاماتی را که با آزادی همراه است هنوز بدرستی فرا نگرفته است.

معنای آزادی این نیست که همه آزادند هر کاری را میخواهند انجام دهند این آزادی نمیشود، میشود هرج و مرج. آزادی بیان یکی از مهم ترین اصول آزادیهای فردی است ولی این بدین معنی نیست که من آزادم بدون اجازه از طرف کل جامعه یا حتی از طرف یک فرد دیگر اظهار نظری بنمایم. آزادی مطبوعات یکی دیگر از اصول آزادی است ولی معنای آزادی مطبوعات این نیست که هر کس حق دارد هر تهمت و افترا و بد و بیراهی که میخواهد را نثار دیگران کند. آزادی اجتماعات بدان معنا نیست که فرد حق داشته باشد مردم را دور خود جمع کند و قبلا به بهانه ساختن یک مرکز از آنها پول بگیرد ولی از طرف دیگر به بهانه اینکه خود نیز تعهد مالی قبول کرده مادام العمر رئیس آن نهاد باقی بماند و بدون نظر خواهی هر خلاقی را که به نظر شخص خودش صلاح آمد ولو اینکه خلاف منافع جامعه باشد انجام دهد. این درست برعکس اصول دموکراسی و احترام به عقیده دیگران میباشد. بزرگترین آموزشی را که دموکراسی به ما می دهد اول احترام به حقوق و عقاید دیگران است و دوم تبعیت از رای اکثریت. به عبارت دیگر دموکراسی بر حسب تعریف، آزادیهای فرد را در مقابل جمع محدود میکند. سیستم

دموکراسی حکم میکند که ما برای حقوق یکدیگر ارزش قائل باشیم و از آن مهمتر در مواردی که با بقیه اختلاف نظر داریم وظیفه ما این است که برخلاف عقیده شخصی خودمان از نظر اکثریت تبعیت کنیم، یعنی حداقل در مواردی که مربوط به دیگران نیز میشود آزاد نیستیم که هر آن چه را که خودمان میخواهیم انجام دهیم. این بارزترین نماد دموکراسی است که متاسفانه نزد برخی از شخصیت‌های سازمانی و اجتماعی ما هنوز نادیده انگاشته میشود. اما خوشبختانه این اصول در اکثر ارکان جامعه ما و بخصوص در رکن مرکزی آن رعایت میشود. فدراسیون یهودیان ایرانی بر چهار اصل اساسی استوار است:

اول: اصل ارجحیت دادن به منافع جامعه. ما معتقدیم که هر فرد و هر سازمانی که میخواهد صادقانه به جامعه خود خدمت کند باید حقوق و منافع جامعه را مقدم بر منافع فردی و سازمانی خود قرار دهد. در جامعه ای که سابقه ۲۵۰۰ سال ساختار اجتماعی منسجم و خدمتگزاران صدیق و فداکار داشته، باعث شرم است که بگوئیم متاسفانه در میان ما امروزه هستند افرادی که با سوء استفاده از این محیط آزاد تذکر این اصل به آنان ضروری است.

دوم: اصل مرکزیت. با توجه به اینکه جامعه ما جامعه نسبتاً کوچکی است و از منابع محدودی برخوردار میباشد و از طرف دیگر این جامعه با مسائل و مسئولیتهای بزرگی روبروست، عقل سلیم چنین حکم می کند که برای آنکه از نیروهای جامعه، و به نفع جامعه، حداکثر بهره برداری را بشود به عمل آورد، باید تا حد امکان بین این نیروها هماهنگی بوجود بیاید. برای این منظور لازم بوده که در جامعه مرکزی بوجود آید که در آن تمامی خلاقیت های جامعه و کلیه نیروهای مثبت گرد هم آیند و مسائل را مطرح نمایند و طبق یک نظم معین با همکاری و همفکری یکدیگر به حل مشکلات جامعه پردازند.

در حال حاضر جامعه ما هنوز در بند یک

سیستم خانخانی است که در آن هر که مسئول است و احترام به عقاید دیگران میگذارد و پایبند به اخلاق و نظم اجتماعی است حاضر شده غرور فردی و سازمانی را زیر پا بگذارد و بخاطر مصالح کل جامعه به جمع پیوندند. ولی هستند کسانی که هر یک خود را فعال مایشاء میدانند و فقط به عقاید خود احترام میگذارند و به هیچ وجه حاضر نیستند از نظر اکثریت تبعیت کنند هر یک برای خود تاج و تختی در گوشه و کنار شهر بنا نموده اند و در دستگاهای خود سلطنت مطلق دارند. حال اگر فقط مسئله شان این بود که حاضر به همکاری نبودند، آنقدر اهمیت نداشت چون در چنین حالتی گرچه بخشی از انرژی جامعه مورد بهره برداری درست قرار نمی گرفت ولی حداقل در جهت خنثی کردن انرژیهای مثبت به کار گرفته نمیشد - ولی در جایی که منابعی که متعلق به جامعه میباشد در جهت خنثی کردن منابع مثبت جامعه به کار گرفته شود جامعه بجز آنکه به شدت صدمه بخورد نتیجه ای برایش حاصل نمیشود.

سوم: اصل نمایندگی - چنین مرکزی نمیتواند مرکز جامعه ما باشد مگر آنکه نماینده مردم باشد. همانطور که در آغاز این نوشته ذکر شد، تصمیمات و اقدامات اجتماعی ما نه تنها برای کلیه افراد این جامعه سرنوشت ساز هستند بلکه برای برخی از افراد آن با مرگ و زندگی سروکار دارند. چطور ممکن است که در چنین شرایطی مرکز تصمیم گیری جامعه فاقد نمایندگان ملت باشد. این خلاف تمام اصول یک جامعه پیشرفته و مترقی است. بحث از این بود که مشارکت در جامعه باید بر مبنای احترام باشد ولی احترام تا متقابل نباشد پایدار نمیماند، چطور میتوان از جامعه انتظار مشارکت داشت ولی برای نظریات و حقوق آن ارزش قائل نبود.

در انتخابات اخیر، فدراسیون ماهها تبلیغ و تشویق کرد و تمام جامعه را دعوت نمود تا آزادانه انتخاب شوند و انتخاب نمایند. هر کس با هر مشخصاتی که از جامعه ما برخاست و تصمیم گرفت خدمت کند تمام درها به رویش باز شد که

کاندید گردد و هر کس که اظهار علاقه نمود که رای دهد برایش اوراق رای گیری ارسال شد. در جامعه ای که تعداد نفراتش حدود ۳۰۰۰ نفر تخمین زده میشود که سن حدود ۱۳ الی ۱۵ هزار نفر از افراد مزبور بالاتر از ۱۸ سال میباشند، حدود ۱۱۰۰۰ برگه انتخاباتی به نشانی های صحیح پستی ارسال شد و نمایندگان مردم فقط توسط مردم انتخاب شدند. در این مرکز جامعه نه کسی مادام العمر رئیس است نه کسی از پیش انتخاب میشود و نه هیچ کس بر دیگری برتری دارد. بسیار بسیار جالب است که آنانیکه بیش از همه به فدراسیون ایراد میگیرند، خودشان یا اصلاً انتخابات ندارند یا از یک هیئت ۱۲ نفره نام ۶ نفرشان پیشاپیش بعنوان عضو مادام العمر به ثبت رسیده و ۶ نفر مابقی را هم با ۱۱۰ نفر رای دهنده انتخاب میکنند یا اینکه روز شبات در مقابل جمع یک لیست از جیبشان در می آورند و میگویند اگر کسی مخالف است حرف بزند و این میشود انتخاباتشان، آنوقت انتظار دارند جامعه سرنوشتش را به دست آنها بسپارد.

اغلب دست اندرکاران جامعه از این گله دارند که جامعه بی تفاوت است، جامعه ای که در هر رکن کوچکش به مردم بی احترامی میشود و حقوقشان پایمال میگردد البته که بی تفاوت میشود. در جایی که به اصطلاح «رهبری» سازمانها به اعضای خود سازمانشان هم احترام نمیگذارند چگونه میتوان انتظار داشت که مردم به «رهبری» احترام بگذارند. در شهر ما هر گنجشگی که دیروز سر از تخم در آورده و امروز پرواز یاد گرفته و از آشیانه مادر قهر کرده یک سازمان تشکیل داده و هر کاری را که به نفع خود میداند بدون توجه به مصالح جامعه و عواقبش انجام میدهد و عقایدش هم در مورد نظر مردم چنان زننده است که در این نوشته حتی جای ذکرش هم نیست. آیا مردم ما وظیفه دارند به چنین افرادی احترام بگذارند و برای آنها ارزش قائل شوند؟

اصل چهارم: برابری - مرکز جامعه که در واقع

حکم مجلس نمایندگان آترا دارد باید متشکل از کلیه نیروهای مولد و سازنده و نمایندگان مردم و افراد با سابقه و با تجربه باشد. چنین نهادی فقط در شرایطی میتواند صادقانه کار کند که در داخل این مرکز نیز شرایط دموکراسی و احترام به عقاید بجا آورده شود. درجائی که رئیس مادام العمر از قبل تعیین شده بقیه اعضا، که هیچ وقت نمیتوانند رئیس را برکنار کنند خواه ناخواه تبدیل به بادمجان دور قابچین های آمین گوئی میشوند که هیچگونه یارای مقابله و مناظره با «مقام رهبری» را ندارند و در نتیجه این به اصطلاح «سازمانها» تبدیل میشوند به دستگاههایی که بر محور «رهبر» استوار گشته و بقیه اعضای «مدیره» میشوند پادو و خدمتگزار و فرمانبردار که یا باید به اراده کارفرما گردن بگذارند و یا راهشان را بکشند و بروند. مسلماً نظم سازمانی احتیاج به رئیس و مسئول و مدیر دارد ولی اینگونه مقام ها را نه از روی ترس و نه از روی رفیق بازی و نه از روی روابط خانوادگی و حتی نه به اراده «رهبر» تقسیم نباید کرد. در جایی که نمایندگانش به اراده ملت انتخاب شده باشند و فقط به خود ملت پاسخگو باشند کسی احتیاج ندارد که به جز مصالح ملت از هیچ نیروی دیگری حساب ببرد. تنها در چنین جوی است که «هیئت های مدیره» و «هیئت های رئیسه» و غیره بر مبنای قابلیت های شخصی تعیین میگردند. در چنین شرایطی تبادل افکار و گفتگو با معنی و عمیق و بر طبق اصول بوده و فقط معطوف به حفظ منافع و مصالح جامعه خواهد بود. در یک هیئت امین ۵۰ نفره که در آن هیچکس بر دیگری ارجحیت ندارد، اگر حتی یک نفر هم پیدا شود که به خود جرات دهد قدمی برخلاف مصالح جامعه بردارد، ۴۹ نفر دیگر هستند که از او نه خورده برده ای دارند و نه ترسی و نه واهمه ای و همانطور که سابقه اخیر فدراسیون هم نشان داده جلوی او را میگیرند.

این بحث را در شماره های آینده شوفار

ادامه خواهیم داد.

امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

گپی خودمانی با مهین عمید

الهة شعر و ادب

بردیگر خود ساخته پرداخته ای

از من دگری برای خود ساخته ای

دلخواه مرا از نظر انداخته ای

پرداخته ای به آنکه دلخواه تو بود

وقتی گزارش گفتگوی گیتی بروخیم با شاعره پرتوانمان، مهین عمید بدستم رسید، از گیتی خانم گله کردم که چرا آنطور که در متن گفتگو آمده، گوشه هائی از این گپ دلچسب را در نوشته تان نیآوردید و ایشان فرمودند که همینطوری هم از حد یک شماره مجله گذشته است. چه باک که هر چه از مهین عمید گفته یا شنیده شود، کم است. این گفتگو را در دو شماره پیاپی شوفار بچاپ میرسانیم، با این قول از خانم گیتی بروخیم که در آینده نیز از گوشه های ننوخته این گپ خودمانی برای ما بازگو کنند.

سردبیر



در طول سالها، هرگاه شعری از مهین عمید خواندم یا شنیدم غرق در شور و لذت و غرور شدم. در هر مجلسی به او برخوردم برآن شدم تا از او تقاضای ملاقاتی برای یک مصاحبه کنم و بعد ندائی در وجودم نهیب می زد که شعر شناس لازم است تا با چنین شاعری به مصاحبه بنشینند، پس منصرف میشدم و منتظر تا روزنامه نگاری که خود اهل شعر و شاعری باشد این خواست من و جامعه من را عملی کند. ولی انتظار طولانی شد.

روزی به خود آمدم، ندای دیگری در وجودم نهیب زد که اگر شعرشناس نیستی، با احساس که هستی، در خط احساسات با او به گفتگو بنشین و او را بهتر بشناس. البته اساتید فن که خود اهل شعر و شاعری هستند، مهین عمید و اشعار زیبایش را هم خوب میشناسند و هم قدر میدانند ولی جامعه ما یهودیان ایرانی، به روال همیشگی، آن چنان که باید و شاید قدر این شاعر پرتوان و پراحساس را نمی داند. عمرش طولانی باد و امید

که قدرش را به شیوه ناپسند جاری میان خودمان ندانیم، چرا که وقتی انسانهای خوب و با لیاقت و ممتاز از میان ما می روند آنوقت قدرشان بدستمان می آید.

بهر حال روزی سراغش رفتم، ساعت ها پای صحبتش نشستم، اشعارش را شنیدم و لذت بردم. گپی بود خودمانی با یک الهه شعر و ادب و قسمتهائی از آنچه را که میان ما رفت از نظرتان می گذرانم. اما قبل از این کار، خلاصه ای از آنچه دکتر محمد خزائلی بنیان گذار مدارس خزائلی (خاص روشن دلان) و وکیل مجلس و همچنین دکتر عسگر حقوقی استاد پیشین زبان و ادبیات فارسی در «دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران» درباره شاعر و شعرش گفته اند را از نظرتان میگذرانم. دکتر خزائلی چنین مینویسد: «در سال ۱۳۳۶ که بکار گردآوری مطالب کتابی در زمینه تاریخ ادبیات فارسی برحسب برنامه وزارت آموزش و پرورش پرداخته بودم، هنگامیکه به کوششها و درخششهای ادبی معاصر رسیدم، طبع لطیف «پروین اعتصامی اراکی» بیش از شعر هر شاعر دیگر مرا مجذوب ساخت. بهره ای که مرا از این پژوهش نصیب آمد، آن بود که دریافتم: «در صحنه و پهنه هنر (بمعنی عام) و بویژه در میدان شعر «زن»، پروین نقشی بس مهم ایفاء میکند ... مایه کمال امیدواری است که در بلند آسمان شعر ایران نیز بدان گونه که تحت عنوان «مرحله دوم» اشارات رفت، ستارگانی فروغمند تابیدن گرفته اند. من با مطالعه سروده های بانو مهین عمید «نگاه» میتوانم او را هم در ردیف همین ستارگان موصوف بدانم. وی طبعی روان دارد و در تخیل شاعرانه نیرومند است. بانو مهین عمید طبع شاعرانه و بلند پرواز خود را آزاد به تکاپو وامیدارد و با کلامی دلنواز و نکته پرداز، مطالعه کننده آثار خود را آرامش معنوی میبخشد. و دکتر «عسگر حقوقی» در نقدی بر دفتر اول اشعار خانم عمید وی را شاعر خوش قریحه و توانای معاصر... بانوی موقر، متین و با فرهنگ، با احساسی والا و ذوقی سلیم و قریحه ای

سرشار و تواضع و فروتنی پسندیده معرفی میکنند. در قسمتهای دیگر مینویسد: او با شعر خود برحقایق زشت و واقعیات حیات پرتلاطم انسانها، گرد طلانی می باشد و ذائقه شنونده را بدان نکته های پُر مغز، تلخ و عبرت انگیز می گرداند. در جهان گسترده ادب زبان فارسی دری، ستارگان درخشانی در سده های پیشین پیدا شده اند که بسیاری از آنها سر بر آسمان برآورده و همواره وسیله بالش و نازش ایران زمین بوده اند و هستند. بدون تردید، خانم عمید نیز در این آسمان، ستاره ای درخشان است که روح تشنه واقعیات و حقایق خود را با ترانه ها، چکامه ها و سروده های خویش آرامش می بخشد و دوستان شعرش را نیز به زیبایی های جهان هستی و حقایق تلخ آن می رساند. اشعار خانم عمید، طرب انگیز، عبرت آور و گاه رویانی و تخیلی است. هر دو ویژگی آرامش و هیجان در سروده هایش محسوس و مشهود است ... هماهنگی کلمات و آهنگ زیبای موسیقی در هر یک از غزل هایش دیده میشود ... اشعارش کانونی از تجلی ستارگان درخشانی است که آدمی را از مرزهای عادی فراتر می کشاند و به اوج آرزوها می رساند و سرانجام به فضائی بی پایان و آزاد گام می گذارد...

و اما گفتگوی من با خانم مهین عمید.



گیتی: خانم عمید، زمانی که قلم بدست میگیرید تا شعری را که در ذهن طراحی کرده اید بروی کاغذ بیاورید، پیغام شعر برایتان مشخص است و شما بدنبال پیغام کشیده میشوید، یا اینکه ضمن سرائیدن شعر و اوج گیری واژه ها، معنا و خط شعر بخودی خود تبلور پیدا میکنند؟

مهین عمید: تولد هر شعر احتیاج به انگیزه دارد. وقتی انگیزه دلخواه پیدا میشود که به طریقی مرا تحت تاثیر خود قرار داده باشد، آنگاه واژه ها پیدا میشود. قالب و چهارچوب شعر ایجاد

و منظم میشود و احساسی روی کاغذ میآید که البته چاشنی خیال دارد، مقداری ابهام و ابهام هم با آن آمیخته میشود، مقداری نیز رنگ آمیزی میشود. در واقع خود منم، من منم که روی کاغذ میآید و می نشیند در اثر عاملی که تحریکش کرده، آزارش داده یا خوشحالش کرده.

گیتی: پس شما بعنوان یک شاعر با انگیزه حرکت میکنید؟ میخواهم بدانم چه نیرو یا انگیزه ای شما را وادار به سرانیدن شعر میکند؟

مهین عمید: من تا به این ساعت هرگز تصمیم نگرفته ام که شعر بگویم. آقانی میگفت مدتها است میخواهم شعر بگویم دنبال مسئله ای میگردم. ولی من هیچوقت دنبال مسئله نمیگردم، مسئله ها بسراغ من میایند و مرا کلافه و بیچاره میکنند، خواب و خوراکم را میگیرند و آنوقت است که کنار خیابان می ایستم و مینویسم، با صابون روی آئینه حمام می نویسم، در واقع شعر مرا پیدا میکند من دنبال شعر نمیگردم، شعر سراغ من میآید، من سراغ شعر نمیدوم. فقط کافی است انگیزه ای، مطلبی مرا تحت تاثیر قرار دهد. درباره این سوال شما نوشته کوتاهی دارم که اگر بخواست خدا روزی فرصتی شود و کتاب اشعارم جمع آوری شود، در مقدمه آن این نوشته را خواهم آورد.

گیتی: بگذارید ما در منعکس کردن این فکر پیش قدم باشیم.

مهین عمید: با کمال میل. پس بنویسید: «اتفاقات و حوادث و مطالب دوروبر اگر احساسی را درمن برانگیزد با هستی و جانم پیوند میخورد. این پیوند واکنشهایی را بوجود میآورد و نتیجه واکنش شعری است که زاده میشود. این شعر با هستی و ذات و طبیعت و احساس و اندیشه و جانم گره خورده، آئینه ای فرا روی دیگران میگیرد و من من را تصویر میکند. که البته با عنصر خیال رنگ آمیزی و تذهیب شده و ابهام و استعاره به آن حالتی دو پهلو داده، ای بسا که زشتی و زیبایی در نفس و احساس و ادراک من باشد و خواننده و

شنونده را شاید با خود به این خطه راهنمایی کند. تجربه های حسی مبدل به واکنشهای عاطفی میشود و این هردو با هم موجب تصویر سازی ذهنی گشته، در این حالت کلمات چارچوب خویش را یافته و شعر زانیده میشود. در چنین حالتی تنها بیان حال و احوال چون داروی مسکن روح و روان را آرامش بخشیده نظمی به افکارم میدهد. در چارچوب این نظم، کلمات بیانگر احساسات و عواطف میشوند گرچه که نوع احساس و عواطف انسانها یکسان نیست لکن مشابتهای ذهنی و عاطفی که گاه باعث قبول و پذیرش اشعار نزد دیگران میگردد».

گیتی: متشکر از این توضیح کامل و کافی. ممکن است بگوئید مسیری که یک شعر طی میکند تا قوام بیآید چقدر طول میکشد؟

مهین عمید: این بستگی به آن مطلب یا انگیزه دارد هم چنین بحال خود من. که گاه این مسیر بسیار کوتاه مدت است. میتوانم ادعا کنم که قلم را میگذارم روی کاغذ از بالا تا پائین، هشت، نه، ده، یازده بیت بدون مکث میسرایم. گاه در یکشب پنج، شش غزل سرانیده ام چون حرفی برای گفتن داشته ام. گاه شش ماه سکوت محض، بطوریکه فکر کرده ام لال شده ام و دیگر چیزی برای گفتن ندارم. من یک منظومه هفتاد هشتاد بیتی را در یک ساعت نوشتم. منظومه دراین باره بود که دوستی از من پرسید اگر یک طوطی و یک ماهی عاشق بشوند آشیانه خود را کجا بنا میکنند؟ اول به او گفتم این چه سوالی است؟ طوطی و ماهی باید دیوانه باشند که عاشق هم شوند ولی بعد که از دوستم جدا شدم و بیشتر فکر کردم گفتم عجب، همه ما طوطی هستیم و ماهی. با اتویوس عازم دیدار مادرم بودم، در مسیر یکساعته تمام مثنوی را سرودم. مجبور بودم زندگی طوطی و ماهی هر دو را تصویر کنم، بگویم هرکدام کجا زندگی میکردند، چطور بهم برخوردند، چطور بسوی هم کشیده شدند و کی به آنجائی رسیدند که:

گر ز اضداد داری آگاهی
خیره مانی به طوطی و ماهی

که گفتنی یا سرودنی بیشتر دارید و جای افسوس است از دوست دارانتان اینهمه حکمت، دانش و زیبایی را دریغ دارید.

مهمین عمید: حکمت که چه عرض کنم. مسائلی پیش میآید مثل این جابجانی یا دور افتادن از محیط دلخواه که باعث ایجاد انگیزه های فراوانی در اطراف ما میشود. دیگر حرف ها در قالب غزل یا چهار پاره نمی گنجد. چیزهایی در اطراف ما میگذرد که نمی توانیم نسبت به آنها بی تفاوت باشیم. و چون من کاغذ و قلم را محرم ترین می دانم با آنها درد دل میکنم، در واقع نوعی عقده گشائی است، نوعی نفس کشیدن است.

گیتی: رویارویی با این دریای احساس مرا دچار این تفکر میسازد که زنها که دارای احساسات لطیف تری هستند قاعداً باید بیش از مردان دارای طبع شعر باشند و برایم معمانی است که چرا این چنین نبوده و مشهورترین شعرای ما و جهان بطور کلی مرد بوده اند، نظرتان در این باره چیست؟ آیا مسائل دست و پاگیر و سدهائی که در طی قرون در برابر زنها قرار داده اند مانع این شکوفائی بوده؟ بطورکلی آیا با نظر من موافقت میکنید؟

مهمین عمید: با نظر شما کاملاً موافقم. اگر یادتان باشد سه سال قبل انجمن پژوهشهای زنان ایران شعرخوانی را بمن محول کردند که من پیشنهاد کردم بجای اینکه شعر بخوانم درباره شعر زنانه و زنان شاعر صحبت کنم. بخاطر تهیه این مطلب مجبور شدم مدتی پژوهش کنم که زنها چه گفته اند و چه میخواسته اند بگویند و به اینجا رسیدم که به دلیل زن بودن، خود سانسوری و شرایط اجتماعی، اخلاقی، مذهبی، اقلیمی و سایر مسائل جنبی اش، زنها تعلیم کافی نمی گرفته اند، میدان کافی نمی دیدند، فرصت کافی نداشتند و شاید اعتماد بنفس لازم را هم نداشتند و به این دلیل از گفتن مکنونات قلب خود ابا داشتند. خیلی از اشعار «لاادری» در زبان فارسی احتمالاً شعر زنانی است که جرأت نکرده اند اسم خود را زیر شعرشان بگذارند. این مسئله مفصلاً در آن



آنچه ناممکن است و بی بنیاد

گر نسیمی وزد رود بریاد

و بالاخره مثنوی را با این بیت پایان رساندم که:

طوطی و ماهی ایم ما با هم

با همیم و هماره دور از هم

مرحوم ادوارد ژوزف، زبان شناس، محقق، مولانا شناس و موسیقی شناس نامی در حال نوشتن رساله ای درباره مثنوی طوطی و ماهی بود که متأسفانه اجل مجالش نداد.

گیتی: ای کاش قادر بودیم مجموعه ای از این اشعار بی نهایت زیبای شما را در همین شماره بچاپ برسانیم. چنین آرزوئی ممکن نیست ولی به خوانندگانمان قول میدهم در شماره های آینده برگزیده های اشعارتان را بتدریج در نشریه شوفار درج کنیم.

مهمین عمید: اخیراً خیلی پرگوئی میکنم و این برای خودم عجیب است.

گیتی: ای کاش ما انسانها همه توان آنرا داشتیم که پرگوئیهایمان در قالب چنین اشعار زیبا و نغزی پیاده شوند. شما همیشه سرشار از قریحه و استعداد شعری بوده اید اما گذشت زمان چنان باعث ازدیاد حکمت و تجربه های زندگی شما شده

قطع شعری که وزن منظمی دارد فراگیری اش آسانتر است و به ذهن هم بهتر می نشیند.
گیتی: پس شعر نو ...
مهین عمید: اصلاً به شعر نو کاری ندارم ...

در شماره آینده نقطه نظرهای خانم عمید را درباره شعرنو و بررسی اشعار خودشان دنبال خواهیم کرد و پیش از آنکه این بخش از گفتگوی با خانم عمید را به آخر ببریم، با هم شعر زیبایی را از ایشان میخوانیم.

خواهی که ما نباشیم

خواهی که ما نباشیم خود رفته گیر ما را
ما رفته ایم از خویش پنهان و آشکارا
لب را به لب گره زد هر دیده و شنیده
از یاد کی ام توان برد هر چند رفته ها را
این بودن و نبودن ایدوست تا کی و چند
وقعی نمیگذاریم این بود بی بقا را
ما درگذر چو عمر و نازک چنان خیالیم
در بند کی توان کرد عمر گریز پا را
سرکش بسان باد و لبریز همچو ابریم
آزاده چون هوائیم نابسته کس هوا را
صافی دلان ندارند باک از غبار کینه
در دل شکفته داریم گل واژه صفا را
رندی مکن که ما را چون کوره میگذازی
شبم نمی شکبید گرمای جان گزا را
رطل گران کشیده از خود خبر ندارد
ساقی عنایت کن جام گره گشا را
تا دل ز پا نشسته جان از قرار رفته
حدی بود خدا را صبر و قرار ما را
کار جهان نباید سستی مکن «نگاه»
در بند کن بنرمی رندان خودستا را
دُر سفت و گفت حافظ در این جهان فانی
(با دوستان مروت با دشمنان مدارا)

رساله چاپ شد. من هنوز در این زمینه در حال پژوهش هستم. ما دارای ۴۰۰ شاعر زن شناخته شده هستیم، فقط پنج الا شش نفرشان سرشناس هستند، بقیه کجایند؟ چرا بقیه ناشناس مانده اند؟ محدودیتها بزرگترین مانع برسر راه زنانی بوده که ذوق و قریحه شاعری داشته اند. ما محدودیت را از محیط خانواده شروع میکنیم. هنوز به پسرمان همه امکانات رشد فکری، تحصیلی و اجتماعی را میدهیم و دخترمان را محدود میکنیم و اجازه نمی دهیم رشد کند. آزادیها و حتی بی بندوباریهای پسرانمان را قبول میکنیم و برای دخترانمان قفس میسازیم و در چارچوب باید ها و نبایدها محصورشان میکنیم و در نتیجه توانشان را میگیریم. و بعد هم عادتشان می دهیم که وقتی ما هم نیستیم این عادت ثانویشان شود که خود سانسوری کرده و محدودیتها را در اطراف خود ایجاد کنند. البته اضافه کنم که این خودداریها تا آنجا که با اخلاق ارتباط دارد زیبا است، چون مادر باید به فضائی آراسته باشد و توسط آن فرزندانش را به شمر برساند. دامان مادر بزرگترین مکتب است ولی چندین اما هم اینجا وجود دارد. بگذارید مردم درباره این اماها فکر کنند. امیدوارم این اماها و محدودیتها با آگاهی از میان بروند در غیر اینصورت مخرب خواهند بود. اینها حرفهائی است که درگروی ما گره خورده بوده.

(در اینجا من و مهین عمید، دو زن از اجتماعی واحد و آشنا با مسائل آن اجتماع، گفتگو یا درد دلی طولانی داشتیم با نقطه نظرهای بسیار مشابه که چون سخن به درازا میکشد مجبورم از نوشتن بقیه صحبت احتراز کنم. هر دو بیش از حد تحت تاثیر موضوع بحث قرار گرفته بودیم در نتیجه برای اینکه دچار آرامش شویم یک ستوال فنی و در زمینه شعر بجا بنظر میرسید).

گیتی: در شعر وزن چه کاری را انجام می دهد؟ آیا وزن فضای تازه تری به شعر می بخشد؟ یا تنها یک وجه تمایز میان شعر و نثر است؟
مهین عمید: وزن، موسیقی کلام است و بطور

دکتر بیژن دانشگر

جراح و متخصص بیماری های زنان، زایمان و نازایی
دارای برد تخصصی از آمریکا - عضو کالج جراحان زنان و زایمان

Bijan Daneshgar, M.D. - F.A.C.O.G.
Obstetrics, Gynecology & Infertility



- * Obstetrics Care
- * Infertility
- * Contraception Counseling
- * Determining Baby's Sex Before Birth
- * Artificial Insemination
- * Ultra Sound and Fetal Monitor
- * Tubal Ligation
- * Papsmear and Cancer Screening
- * Menopause and Hormonal Imbalance
- * Laser, cryo and Hot Caутery

مامایی و زایمان بدون درد

نازایی

جلوگیری از حاملگی

تعیین جنسیت نوزاد قبل از تولد

تلقیح مصنوعی

التراسوند و مانیتور جنین

بستن لوله های رحم

چک آپ سالیانه زنان

جراحی پلاستیک زنان

یائسگی و اختلالات هورمونی

جراحی زنان با اشعه لیزر و برق

مطب در دو منطقه بورلی هیلز و انسینو

250 N. Robertson, Suite 506
Beverly Hills, CA 90211
(310) 246-9000

16661 Ventura Blvd., Suite 611
Encino, CA 91436
(818) 905-6111

بیمارستان های وابسته

Ceder Sinai, Northridge, Tarzana and Valley Presbyterian

برنج تیلدا

بهترین برنج با سماتی دنیا

BUY TWO, GET ONE FREE*

فقط برای مدتی محدود

دو تا بخرید

یک کیسه مجانی دریافت دارید

شما با خرید دو کیسه برنج تیلدا
می توانید یک کیسه مجانی دریافت نمایید!
بدین ترتیب شما علاوه بر لذت بردن از طعم
خوش برنج تیلدا، در ازای پولتان تا ۵۰٪
اضافه می گیرید

Tilda
— RICE —

THE WORLD'S FAVORITE BASMATI



* Limited time offer, while supplies last. Applies to 10lb, 20lb and 40lb bags.

بخش از شرکت صدف

تفاوت از زمین تا آسمان است

استقلال را بآن اضافه کنیم پنجاه ساله است. بدین معنا که افرادی که امروز پنجاه سال دارند، از لحظه ای که چشم بدنیا گشوده اند با جنگ، با اخبار جنگ، با صدای توپ و تانک و بمب و گلوله آشنا هستند، با رنگ خون و نعش مرده و ویرانی خانه و مدرسه و بازار آشنا هستند. داغ از دست دادن پدر و برادر و عمو و داماد و پدربزرگ جان و قلبشان را آزرده کرده است.

متاسفانه با پیشرفت تمدن، تلویزیون و رادیو و روزنامه ها در تجدید و تشدید و یادآوری ماجراها رل عمده و اساسی ایفا میکنند و نمیگذارند زمان حوادث ناگوار را از بین ببرد. با کمال تأسف وضع ملت ما، ملتی که پس از دوهزار سال درپردی بخانه بازگشته اند با دیگر اقوام و ملل دنیا تفاوت دارد. افراد دیگر ملل رادیو تلویزیونهای خود را باز میکنند تا موسیقی مورد علاقه خود را گوش کنند. تا تناثر دلخواه خود را تماشا کنند یا به سخنرانی فلان دانشمند معروف توجه نمایند، و احياناً بدانش و اطلاعات خود

سروران، خواهران و برادران عزیزم، جوانان و وارثان آینده ملت جاودانی ما، روی سختم با شما با همه شماست. انگیزه نگارش این نامه. شاید بخاطر آنست که در سرزمین ما اینروزها مثل همیشه جنگ است، جنگی است که از جنگهای سابق شدیدتر است. کشتار و ویرانی این جنگ از جنگهای گذشته بیشتر است. مردم شمال اسرائیل برای نجات جان خود، خانه و کاشانه های خود را رها کرده و به مرکز کشور آمده اند. ساکنان مرکز آنها را با آغوش باز بخانه آورده و پذیرائی میکنند، تحمل مردم شمال، تحمل ملت و ارتش و دولت بپایان رسیده بود. وضع بجائی رسیده بود که شیخ فضل اله رهبر شیعه های لبنان به ساکنان شمال هشدار میداد شب را در پناهگاه ها سپری کنند، چون امشب تصمیم دارد گلوله کاتیوشا به آنها هدیه کند و با بی رحمی بوعده خود وفا میکرد.

دوستان عزیزم، میدانید، امروز استقلال اسرائیل ۴۸ ساله شده است. اگر جنگهای قبل از

بیافزایند. ولی ما، اسرائیلیها، هر کدام در هر جا باشیم، هر ساعت و هر نیم ساعت پیچ رادیو را باز میکنیم تا با دلهره و نگرانی بشنویم در ساعت یا نیم ساعت گذشته چه اتفاقاتی رخ داده است. آیا کسی بمب بکمر بسته و اتوبوسی را در وسط خیابان منفجر کرده است؟ یا تروریستی کسی را با ضرب چاقو از پای در آورده است؟ و اگر در اتوبوسی منفجر شده کسانی کشته و زخمی شده اند، با ما فامیلند یا نسبت دارند یا آشنا هستند یا با دوستان نزدیک ما ارتباطی داشته اند؟ آیا در میان زخمیان سخت و کشته شده گان و یا در میان متلاشی شده گان پاره پاره و بدر و دیوار چسبیده شده (که تشخیص هویتشان غیر ممکن است و هیچگاه شناخته نمیشوند یا تکه های بدنشان را راو های کیسه بدست جمع آوری میکنند و در قبر جای میدهند) چه نگون بختانی جان باخته اند. اصولاً فرق نمیکند این شهدای بیگناه از کجایند و کیستند. ملت اسرائیل یکپارچه داغدار میشود - و بخاک سپردن اجساد بر صفحه تلویزیونها در هر لحظه و هر روز داغها را تازه تر میکند - نگرانی درباره زخمی ها کمتر از آن نیست.

آری اینهم یکی از هزاران تفاوت ملت ما با دیگر ملل است. اما یک امای بزرگ، یک امای جالب در این جا وجود دارد که بنا به یک مثل عبری، «ملت اسرائیل بیوه نیست»، حزب اله که نوکر حلقه بگوش سوریه است و متحد افسار گسیخته قذافی و لیبی و مجری دستورات شیطانی آنها می باشد، طی هفته های بسیار به نیروهای مدافع اسرائیل در مرکز لبنان شبیخون میزد در راههای عبور سربازان ما بمب میگذاشت و کشت و کشتار ایجاد میکرد. افراد این حزب شیطان صفت باین نیز قانع نشده و بمجرد دریافت دستور از ولی نعمتهای خونخوارتر از خود ساکنان شمال کشورمان شهرهای کریت شمنه، نهریا، معلوت و کیبوتصها و موشابهای آن منطقه آرام و صلح خواه را زیر آتش کاتیوشا قرار میدادند تا بالاخره طاقت و تحمل ساکنان منطقه، ارتش و

مردم اسرائیل بسر آمد.

جوانان ارتش دفاعی اسرائیل از زمین و هوا و دریا دشمن را آتش گرفتند. افراد حزب اله، موشک ها و توپ و تانکهای خود را در میان مردم بی دفاع لبنان در مساجد و مدارس و بیمارستانها جا دادند. اما ارتش اسرائیل با پخش ملیونها اعلامیه ب مردم آن مناطق هشدار داد تا هرچه زودتر خانه های خود را خالی کرده و بمناطق شمالی بیروت کوچ کنند، زیرا بعد از سه روز آن دهات و شهرها و مراکز حزب اله بمباران خواهد شد. اهالی آگاه و مجرب این مناطق با عجله پا بفرار گذاشتند. بیشتر از چهارصد هزار نفر جا خالی کردند و سپس نیروی هوایی اسرائیل بسراغ عوامل حزب اله رفتند و نشان دادند که اگر در بیروت در طبقه اول ساختمان ۱۵ طبقه ای هم مخفی شوند و درهای آنرا با فولاد محکم کنند مصون نیستند.

تعدادی از اهالی لبنان، که طرفدار حزب اله میباشند در پناه ساختمان سربازان سازمان ملل مخفی شدند تا بخیال خودشان جای امنی با افراد حزب اله بدهند. آنها فراموش میکنند که ارتش اسرائیل برای دفاع از سربازان خود محل حمله دشمن را پیدا میکند و بآن پاسخ میدهد. اما وقتی حزب اله از میان کودکان و زنان، بسربازان اسرائیل حمله میکند مدافعان اسرائیل محل شلیک دشمن را تشخیص میدهند و برای مدافعان ارتش اسرائیل راهی باقی نمی ماند جز آنکه بیدرنگ پاسخ شلیک دشمن را خفه کنند. با کمال تأسف تعدادی زن و بچه چوب بازی حزب اله را میخورند و کشته میشوند - قاتل حقیقی این بیگناهان، حزب اله است که مرکز حمله خود را در میان آنها قرار میدهد.

اکنون تقریباً دو هفته از آغاز این جنگ تحمیلی سپری میشود. در کلیه ساعات روز و شب هواپیماهای اسرائیل آسمان لبنان را زیر بال خود دارند و تاکنون هزارها موشک ضد هوایی بسوی آنها شلیک شده بی آنکه تلفاتی به نیروی هوایی اسرائیل وارده شده باشد. دشمن دست و پای خود

را کم کرده و بسراغ فرانسه و انگلستان و آلمان و روسیه و امریکا رفته از آنها پشتیبانی و کمک طلب کرده تا وسیله شوند و اسرائیل را راضی نمایند بجنگ پایان دهد. در این رویارویی متاسفانه خسارات مالی ما از یک میلیارد شکل تجاوز کرده است.

خواهران و برادران عزیز من، مدت‌ها است مسئله بسیار مهمی مرا بخود مشغول کرده است. مبتکران و سوءاستفاده‌کنان از حزب اله که نام خداوند پروردگار عالم را در بردارد کودکان و جوانان بی اراده و محتاج را تبلیغ کرده شستشوی مغزی میدهند و نوید به بهشت رفتن در مغزشان فرو میکنند تا بمانند روباتهای کوک شده بمب بکمر ببندند و خود و ده‌ها نفر انسان بیگناه دیگر را بکشتن دهند. نوعی دیگر از مردم مغزشوئی شده گرد هم جمع میشوند، حزبی بنام حزب خدا (حزب اله) تشکیل میدهند که برنامه و هدفش آدم کشی و قتل و غارت و خرابی است و با استفاده از نام اعظم خدا بنابودی بندگان خدا کمر میبندند. اما مریبان اینان میدانند و میفهمند و تشخیص میدهند که عامل چه جنایاتی هستند.

یک تفاوت دیگر ما با دیگران. کشور اسرائیل چهارمیلیون و چهارصد هزار یهودی دارد. طی ۵ سال گذشته ۸۰۰ هزار مهاجر یهودی را از اکناف دنیا آورده، خانه و کار بآنها داده و آنانرا با آغوش باز جذب کرده است. اگر این معجزه نیست پس معجزه چیست؟

اسرائیل در صادرات بکشور ژاپن مقام دوم را در میان کلیه کشورها دارد (مقام اول از آن امریکا است) اگر یک لحظه فکر کنیم که ژاپن خودش بزرگترین صادرکننده جهان است مقام دوم برای اسرائیل معجزه نیست؟

اسرائیل در زمینه استفاده از کامپیوتر در مدارس ابتدائی و متوسطه و دانشگاهها مقام اول را در جهان بدست آورده است آیا این معجزه نیست؟ کشاورزی، پزشکی و آبادانی و جاده سازی و دیگر زمینه‌های اجتماعی و دفاعی و امنیتی جای خود

را دارند. در این زمینه‌ها نیز اسرائیل مقامی شامخ دارد.

دو کشور چین و ژاپن که بیشتر از یک میلیارد جمعیت دارند از اسرائیل درس کشاورزی و اجتماعی یاد میگیرند. این معجزه نیست؟ یا معجزه است یا تفاوت یا هر نامی میخواهید روی آن بگذارید.

چهل سال پیش بن گورینون میگفت اسرائیل نباید تنها بقدرت و ارتش خودش متکی باشد، اسرائیل باید به اندیشه و مغز و دانش افراد خود تکیه کند. قدرت مغز محدودیت ندارد مرز نمی‌شناسد خلاقیت آن اعجاز آور است. چند روز پیش آقای شیمعون پرس طی یک سخنرانی گفت اختراعات نظامی در زمینه‌های موشک سازی و بُرد آنها که از هزاروپانصد کیلومتر هم تجاوز میکنند تقریباً اهمیت و وسعت زمینی کشورها را اندک و ناچیز کرده است. همانگونه که عراق توانست در جنگ خلیج فارس شهرهای اسرائیل را هدف قرار دهد و خرابی ببار آورد.

چیزی را که ملت اسرائیل از همه کمتر دارد وسعت خاک است و چیزی را که از همه بیشتر دارد مردم دانشمند و مخترع است که توانسته اند مادر صادرات الکترونیکی و کامپیوتری جهان یعنی ژاپن را بازار خود کرده و کامپیوترهای پیشرفته بآنجا صادر کنند. بدرستی دانشمندان جوان اسرائیل در زمینه اختراعات کامپیوتری اعجاز میکنند و بعید نیست در زمان کوتاهی مغزهای پیشرفته دیگر دانشمندان جهان را در تسلط خود قرار دهند. واقعاً اگر خلبانی میتواند از ارتفاع چند هزار متری پنجره یک آپارتمان کوچک طبقه اول یک ساختمان ۱۵ طبقه در قلب شهر بیروت را هدف قرار دهد و ویران کند، باید با جرات و جسارت و با افتخار و سربلندی گفت ملت ما در آستانه انجام پاسوق قرار گرفته است.

باش تا صبح دولتش بدمد
کین هنوز از نتایج سحر است
این جوان ۴۸ ساله ره چند صد ساله می‌رود.

کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم رویال کیترینگ

Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Berookhim
زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)



برگزار کننده جشنهای شما

در هتلهای لوس آنجلس و مکان های مورد نظر شما

با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سروس.

برای پیدا کردن سالن به شما یاری می دهیم.

۹۹۹۳-۴۵۸-۳۱۰

9993 - 458 (310)

کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتس (ولی)

واقع در خیابان ویلبر

مصالح ملتها و رفتار دولتها



گسترده ای داشته اند و همچنان در پهنه خاورمیانه از هر نظر بیکدیگر نیاز دارند و منطق سیاسی و اقتصادی و رفاهی و علمی و پزشکی و کشاورزی حکم میکند که این دو ملت همکاری های گسترده ای داشته باشند - ولی امروز در ایران رژیم سرکار است که خصومت بیجا نسبت به اسرائیل را سرلوحه سیاستهای خود قرار داده و به مردم اجازه نمیدهد به اسرائیل نزدیک شوند.

در مورد روابط بین دولتها گفتیم که یکی از معیارها و عوامل کمکی است که دو دولت و دو کشور میتوانند در صحنه بین المللی و در امور عمرانی و رفاهی و اقتصادی و سیاسی به یکدیگر بنمایند، و اگر این اصل مسلم را هم بپذیریم که وظیفه اصلی و اولیه هر دولت و رژیم تامین بیشترین مصالح و منافع و امور رفاهی و امنیتی

یکی از مهمترین عوامل و معیارها در روابط بین دولتها و ملتها تامین منافع و مصالح متقابل است. اگر دو حکومت بتوانند به هم یاری برسانند و از هم یاری بگیرند، تردیدی نیست که روابط آنها دوستانه خواهد بود و همکاری و همیاری بین آنان برقرار. همچنین ملتها نیز در روابط بین یکدیگر برای منافع متقابل اهمیت ویژه ای قائل هستند و هر اندازه که بتوانند بیشتر نیازهای یکدیگر را تامین کنند روابط آنها مستحکم تر و مناسباتشان گسترده تر خواهد بود - و این البته بشرط آنکه سران حکومت اجازه دهند و این گسترش روابط را تشویق کنند و اگر چنین نباشد ملتها بخودی خود نمیتوانند به این هدف برسند که یک نمونه آن روابط باستانی و تاریخی دو ملت اسرائیل و ایران است که در گذشته مناسبات

شهروندان کشور است - نتیجه منطقی این میشود که هر حکومت وظیفه دارد بخاطر سعادت و رفاه شهروندان خود بیشترین همکاری را با کشورهای دوست و با ملت‌هایی داشته باشد که میتوانند به آن ملت و حکومت کمک متقابل کنند و برفع متوازن نیازهای یکدیگر پردازند.

و نقطه مقابل آنکه اگر دولتی احساس کند و یا مشاهده نماید که دولت دیگر سیاست خصمانه‌ای نسبت به کشور وی و مردم او در پیش گرفته از آدم کشی حمایت میکند، از کشتار شهروندان خشنود میشود، به سازمانهای ترور یاری میرساند و خشونت و خونریزی را پدیده‌ای مثبت و شایسته تحسین تلقی میکند. طبیعی است که روابط دو کشور تیره میشود، همکاریها و داد و ستدهای اقتصادی به حداقل کاهش مییابد و گاهی حتی قطع میشود و کشورهای آنکه قربانی ترور هستند با رژیم تروریست پرور قطع رابطه میکنند و حتی گاهی کار به آنجا میکشد که دنیا علیه آن رژیم آدمکش اعلام تحریمهای اقتصادی و مجازاتهای دیگر میکند - همانگونه که در دو سه سال اخیر شاهد تحریمهای اقتصادی جهانی علیه عراق و لیبی بوده و هستیم.

با توجه به این اصل اساسی که برشمردیم یعنی از یک سو همکاری بین دولتهایی که میتوانند بیکدیگر یاری برسانند و از سوی دیگر بحران مناسبات و حتی قطع روابط و اعمال تحریم علیه رژیمهایی که به کشورهای دور و نزدیک آسیب میرسانند. دو رویداد اخیر در منطقه خاورمیانه شایسته بحث و بررسی است:

سلطان نشین عمان که در همسایگی جنوبی ایران قرار دارد و در تسلط بر تنگه هرمز با ایران انباز است و امیرنشین قطر که آنهم همسایه جنوبی ایران است و دادوستد گسترده‌ای با ایران دارد هر دو بطور علنی و رسمی از نخست وزیر اسرائیل دعوت کردند از آن کشورها دیدن کند و در همان هفته یک هیئت رسمی از جانب اتحاد اروپا مرکب از معاونان وزارت خارجه اسپانیا، ایتالیا و ایرلند

موسوم به تروییکا به تهران رفتند تا رسماً و علناً از حکومت اسلامی ایران بخواهند از حمایت از تروریسم دست بردارند، کمک رسانی به گروههای تروریستی را متوقف سازد و از ادامه اخلاف در روند صلح اعراب و اسرائیل دوری جوید. و پیش از سفر این هیئت بلند پایه و رسمی وزیران خارجه چند کشور بزرگ اروپائی و از جمله آقای کلاوس کینکل وزیر خارجه آلمان صریحاً گفتند که اگر ایران این خواسته‌ها را نپذیرد ادامه روابط بازرگانی و همکاریهای اقتصادی متقابل در معرض خطر قرار خواهد گرفت.

امیر نشینهای عرب از آقای شیمعون پرس دعوت رسمی بعمل آوردند و با اسرائیل قراردادهای همکاری امضاء کردند، چرا؟ بخاطر آنکه می بینند اسرائیل میتواند به آنها کمکهای بسیار کند. اسرائیل یک اقتصاد قوی دارد، اسرائیل دارای صنایع پیشرفته است، اسرائیل در امور کشاورزی و آبیاری تجربیات گرانبها اندوخته اسرائیل به هیچ کشوری چشم طمع ندارد، اسرائیل در اندیشه برافکندن هیچ رژیمی نیست، اسرائیل دوستی و همکاری بین ملت‌های منطقه را جستجو میکند، و بنابراین، بسیار طبیعی است که نه تنها قطر و عمان دست دوستی و همکاری اسرائیل را میفشارند بلکه بسیاری دیگر از کشورهای منطقه با اسرائیل مناسبات گسترده‌ای برقرار ساخته اند.

بدور و بر خود در منطقه نگاه کنید - می بینید که اسرائیل با مصر و اردن روابط صلح و دوستی دارد و مناسبات اسرائیل با ترکیه دائماً در حال گسترش است تا آنجا که دو کشور یک قرارداد همکاری امنیتی نیز امضاء کرده اند که با ناخرسندی و خشم رژیمهای ستیزجوی منطقه روبرو گشته. جمهوری آذربایجان با اسرائیل روابط دوستانه‌ای برقرار کرده و ترکمنستان و قزاقستان و تاجیکستان و ازبکستان و دیگر جمهوریهای نوپای اتحاد شوروی پیشین نیز در تلاش گسترش مناسبات با اسرائیل هستند.

و باز به دور و بر خود نگاه کنید

نخواهند توانست خود را پاک و منزّه جلوه دهند و اعلام برانست کنند.

دو ملت ایزان و اسرائیل در گذشته ای نه چندان دور روابطی بسیار دوستانه و همکاریهای بسیار گسترده با یکدیگر داشتند - چرا؟ چونکه حکومت روز ایران همانند حکومت اسرائیل این نیاز متقابل را احساس میکرد و بدان توجه داشت.

در پیامهای تلفنی شنوندگان رادیو اسرائیل از ایران در ایام نوروزی بارها تاکید گردید که ملت ایران تروریست نیست ایرانیان تروریست نیستند فرهنگ و سنن و آداب ایرانیان خشونت و ظلم و تجاوز را محکوم داشته است - و اگر متأسفانه امروز ایرانیان در دنیا انگ خورده اند و اتهامی به آنان بسته میشود تنها و تنها بعلت رفتار و حرکات حکومت ایران است که راه خود و هدف خویش را به هر قیمت جستجو میکند و تنها اصلی که در نظر نمیگیرد منافع و مصالح مردم ایران و رفاه و نیک بختی ایرانیان است.

می بینید که بحرین حکومت اسلامی ایرانی را به توطئه برای براندازی رژیم آن امیر نشین متهم میسازد، عربستان به حکومت اسلامی ایران هشدار میدهد که از بهم زدن نظم و آرامش در مناسک مذهبی حج و براه انداختن تظاهرات سیاسی در مکه و مدینه خودداری ورزد، در آلمان علیه وزیر اطلاعات و امنیت حکومت اسلامی قرار توقیف صادر میشود سازمانهای حقوق بشر حکومت ایران را به ترور مخالفان رژیم در سراسر دنیا متهم میسازند، دنیا همکاریهای حکومت ایران با گروههای آشوب طلبی را چون حزب اله لبنان حماس و جهاد اسلامی فلسطین محکوم میدارد و بالاخره آنکه اتحاد اروپا مرکب از ۱۵ کشور هینتی را به تهران میفرستد که با سران حکومت اسلامی اتمام حجت کند.

در چنین وضعی هراندازه هم که سران حکومت اسلامی ایران گناه مطرود و مکروه بودن اعمالشان را به گردن «استکبار جهانی» و «صهیونیسم» و «استعمار» و غیره و غیره بیاندازند



امریکن اینترنشنال بانک

American International Bank

با تسهیلات گوناگون بانکی در خدمت جامعه ایرانی

- وامهای تجاری، ملکی، سرمایه جاری و ماشین آلات • وامهای ساختمانی • اعتبارات اسنادی
- وام کسب های کوچک • وام اتومبیل • خدمات بانکی شخصی • خدمات بانکی تجاری

کادر حرفه ای ما در خدمت شما است

برای کسب اطلاعات بیشتر به زبان فارسی با تلفن های زیر تماس حاصل فرمائید

Member
FDIC

(818) 774 - 2688 (818) 774 - 2690

Tarzana Regional Office

18321 Ventura Blvd., Tarzana, CA. 91356



EQUAL HOUSING
LENDER

زرار حکیم

دفتر حقوقی

کویسل سردا و کامپانیا فدرال آمریکا و کالیفرنیا

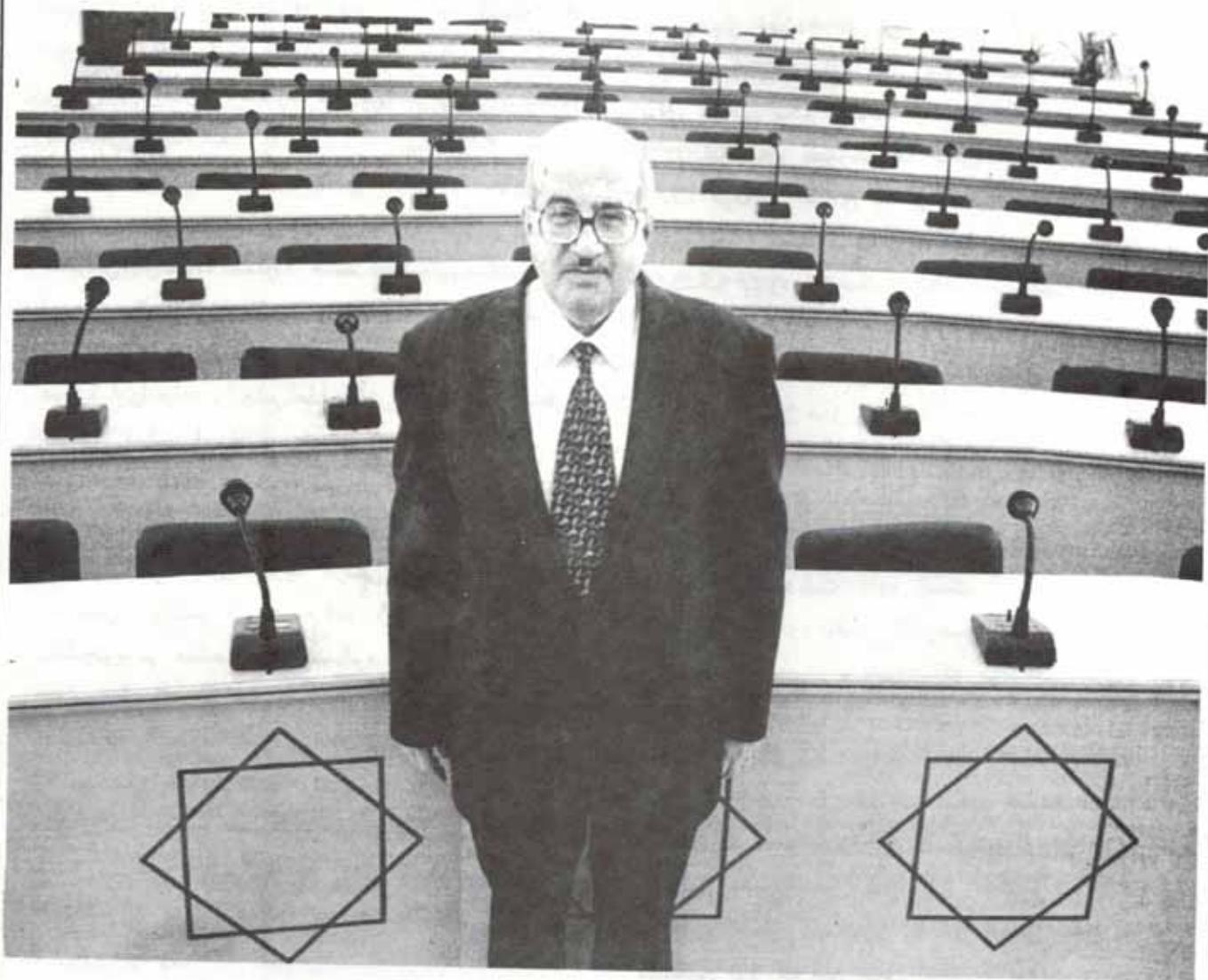
امور خرید و فروش املاک
امور مالکیت و متاجر
امور ساختمانی
امور وام و بیمه ملکی
قراردادهای تجاری
امور خرید و فروش مشاغل
تشکیل و ثبت شرکتها
وصول مطالبات

با همکار و کارکنان متخصص در امور ورشکستگی، طلاق، جنایات و تصادفات
مشاوره اولیه رایگان است

1888 Century Park East
Suite 2100
Los Angeles, California 90067

Tel: (310) 888-8013

صلح میان اسرائیل و فلسطینی ها



سلیم زنون، قائم مقام رئیس مجلس فلسطین در پارلمان جدید فلسطین

با تمام مشکلات و سنگلاخ هائی که بر سر مذاکرات و پیشرفت صلح میان اسرائیل و فلسطین وجود دارد و خرابکاری های گروههای تندرو فلسطین که با پشتیبانی ممالک شناخته شده طرفدار اقدامات تروریستی انجام میگیرد، آنچه که مسلم و قطعی بنظر میرسد اینستکه ایجاد یک صلح پایدار

میان اسرائیل و فلسطینی ها امری اجتناب ناپذیر است. در این راستا، مخالفت های گروههای مخالف صلح در داخل و خارج از اسرائیل، چه یهودی و چه غیر یهودی میتواند از شتاب این روند بکاهد اما شاید هرگز نتواند سد راه آن بشود. یکی از بزرگترین موانعی که دستاویز آزار دهنده ای هم برای فلسطینیان و هم اسرائیلیان مخالف صلح شده، تعدادی از مواد منشور فلسطین است که هرچند از دیدگاه کادر رهبری فلسطین کان لم یکن تلقی شده، معهذاً چنین بنظر میرسد که عرفات جرأت آنرا ندارد که این مواد را از منشور فلسطین حذف کند.

ماده ۹ این منشور مقرر میدارد که، «مبارزه مسلحانه تنها راه رهائی فلسطین است و بنابراین، اینگونه مبارزه جنبه تاکتیکی نداشته بلکه امری سوق الجیشی است.» مخالفان دولت اسرائیل و بویژه رهبری حزب لیکود، از آغاز مذاکرات صلح درباره این ماده و عدم حذف آن از منشور فلسطین، مرتباً دولت اسرائیل را زیر سوال برده اند. از سوی دیگر زیاد ابوامیر، استاد دانشگاه بیرزئیت در کرانه باختری رود اردن میگوید، «وقتی منشور فلسطین که جزو مواد درسی دانشگاه است را تدریس میکنم و به ماده ۹ میرسم، واکنش دانشجویانم خنده و به مسخره گرفتن آنست چون دانشجویان این آگاهی را دارند که نه فقط ماده ۹، بلکه کلیه مواد منشور فلسطین هرگز براساس رهنمودهای آن به ثمر نرسیده است.» باید توجه داشت که منشور فلسطین که در سال ۱۹۶۸ تدوین شده در این دانشگاه در کنار نوشته هائی از هرتصل و بن گوریون، بعنوان «استاد تاریخی» تدریس میشود.

واقعیت اینستکه در اصل منشور خواستار نابودی اسرائیل نیست بلکه وجود آنرا انکار میکند. در ماده ۲ منشور آمده است، «فلسطین در محدوده سرحدات زمان قیمومیت انگلیس، سرزمین غیر قابل تفکیکی است و معاهده بالفور کان لم یکن بوده و صیونست های اشغالگر ایجاد کننده

پایگاهی هستند برای امپریالیزم جهانی که عمداً در قلب سرزمین های عربی استقرار داده شده است. بنابراین اولین رسالت ما نابود صیونیزم در فلسطین میباشد.»

ابوعمر که تحلیل گر سیاسی هم میباشد، در این خصوص میگوید، «منشور فلسطین سندی چندان چشمگیر نیست و محتوای آن هیچگونه برنامه سیاسی را ارائه نمیدهد، حال آنکه رساله «سرزمین یهود» نوشته تتودور هرتصل از لحاظ سیاسی بسیار پربار میباشد و بشما میگوید که برای برپائی یک مملکت چه باید کرد. من همیشه از دانشجویانم میپرسم که چگونه صیونیزم در چنین مدت کوتاهی موفق به ایجاد یک مملکت مترقی گردید حال آنکه فلسطینیان نتوانستند، و پاسخ ساده اینستکه یهودیان یک برنامه سیاسی مشخص و منطقی داشتند. وی اضافه میکند، «در هر حال واقعیت اینستکه با پذیرفتن قطعنامه ۱۸۱ مصوب ۱۹۴۷ سازمان ملل در سال ۱۹۸۸ از سوی نهضت فلسطین (که در آن مقرر گردیده که فلسطین به دو بخش تقسیم شده و یک دولت یهودی و یک دولت فلسطینی در آن بوجود آید) منشور فلسطین ارزش خود را از دست داده است. بنابراین تعهد یاسر عرفات در اولین کنفرانس اسلو برای اصلاح منشور فلسطین - منشوری که خاصیت وجودی خود را از دست داده - امر چندان مهمی نبود.»

اما عرفات، این اصلاحات را موکول به تصویب پارلمان فلسطین در تبعید نموده - پارلمانی که هر یک از اعضای آن در گوشه ای از جهان بسر میبرد و جمع آوری آنان برای مطرح نمودن دوباره منشور فلسطین مستلزم ساختن محلی برای پارلمان فلسطین بود که این عمل انجام گرفته و پارلمان در غزه برپا شده است. اما مسئله اینجاست که در میان اعضای پارلمان فلسطین، تروریست ها و هواپیما ربایان و گروگان گیران بسیاری چون لیلای خالد وجود دارند که دولت اسرائیل باید جنایات آنانرا نادیده گرفته، بعنوان دارندگان مصونیت سیاسی به آنان اجازه ورود و شرکت در جلسه

عرفات بیگدار به آب نزده و مطمئن است که در مجلس رای کافی برای تغییر دادن منشور فلسطین بدست خواهد آورد».

زیاد ابوعمر که از استادان دانشگاه میانه رو معقول فلسطینی است - کسی که نه هرگز هواپیماریا بوده و نه تروریست میگوید، «مخالفت من از این جهت است که چنانچه به منشور دست بزنیم، دست کم باید ۳۳ ماده آن - یعنی نیمی از کل منشور عوض شده و تبدیل شود به شیر بی یال و کوپال و همین بهانه کافی است تا تندروهای فلسطینی (با توجه به جو حاضر که پس از انفجار های اخیر، اسرائیل مرزها را بر روی کارگران فلسطینی بسته و زندگی آنان بسیار دشوار شده است) دست به تحریکات جدید بزنند». به اعتقاد ابوعمر، منشور فلسطین یک سند مقدس نیست و در شرایطی که در عمل موجودیت آن نفی شده، چه اصراری است که دست به ترکیب آن زده شود؟ او میگوید، «موضع من در جلسه پارلمان این خواهد بود که چنانچه بناست منشور تغییر

پارلمان را بدهد. جالب اینکه لیلا خالد که بسیار تندرو است اعلام داشته که در جلسه پارلمان شرکت میکند و به اصلاح منشور که منجر به برسمیت شناختن موجودیت اسرائیل میگردد رای منفی خواهد داد.

هرچند این جلسه بنا است تا ۷ ماه مه تشکیل گردد، پس از عملیات انتحاری گروه حماس، شیمعون پرز - نخست وزیر اسرائیل که در مقابل افکار عمومی اسرائیل شدیداً تحت فشار قرار داشت ادامه مذاکرات صلح را موقوف به اصلاح منشور فلسطین نمود.

زیاد ابوعمر که خود عضو پارلمان فلسطین است میگوید، «هر چند من همانطور که گفتم منشور فلسطین را سند معتبری نمیدانم، معهذا بهرگونه تغییری در آن رای منفی خواهم داد چون معتقدم که بهمان اندازه که اسرائیل معتقد است که فلسطینیان باید آنها برسمیت بشناسند، ما نیز خواستار آنیم که اسرائیل قبل از هر چیز موجودیت ما را برسمیت بشناسد. معهذا من تصور میکنم

املاک در اسرائیل

**اگر مایل به فروش، خرید یا ساختمان در زمین خود در اسرائیل هستید
ما میتوانیم به شما بهترین پیشنهاد و راهنمایی را بدهیم
لطفاً با نشانی ما در اسرائیل تماس حاصل فرمائید**

Sinai Mashian

Dizengoff St., 50 - Unit 1309
Tel Aviv, 64322
Israel.

Tel: 972 - 3 - 629 5879
Fax: 972 - 3 - 629 5879
Mobile: 972 - 05 - 317 221

در عربستان سعودی اجراء میشود. ولی زنون این واقعیت را قبول دارد که قرآن لایتغیر است اما منشور فلسطین را میشود عوض کرد.

از ۶۶۹ عضو پارلمان فلسطین، ۴۸۳ نفر آنان در خارج از کشور زندگی میکنند که تعدادی از آنان نیز یا مرده اند یا از عضویت استعفا داده اند. نگرانی زنون هم از کمبود اعضای پارلمان است و هم اینکه باید دوسوم از اعضای حاضر به تغیرات مزبور رای موافق بدهند.

هنگامی که شوفار بزیر چاپ میرفت، خبردار شدیم که مجلس فلسطین تشکیل جلسه داده و منشور اصلاح شده فلسطین را به تصویب رسانده است.

بلافاصله بعد از این اجلاس بود که حزب کارگر حاکم در اسرائیل نیز منشور خود را در مورد بازپس دادن بلندیهای گولان و پذیرفتن یک دولت فلسطین (که قبلاً هردوی این موارد را غیر قابل قبول میدانست) تغیر داد.

یابد، اسرائیل نیز باید در مقابل موجودیت فلسطین را برسمیت بشناسد!

سلیم زنون، قائم مقام رئیس مجلس فلسطین، در شرایطی این پست را احراز کرده که رئیس پیشین در اعتراض به معاهده اسلو از سمت خود استعفا داده است. زنون که وکیل است و از سوی عرفات مامور شده تا منشور فلسطین را بازنویسی کند میگوید، «در پیش نویس جدیدی که از منشور فلسطین تهیه شده، سعی شده تا توافق های مندرج در معاهده اسلو نیز در آن ملحوظ گردد.

زنون نیز براین عقیده است که، در قوانین اساسی کشورهای مختلف نیز موادی هست که هرگز به آن اعتنا نشده است. مثلاً در قانون اساسی انگلیس، پادشاه را برتر از قانون میدانند - که در واقع چنین نیست و هیچ کس هم برای تعویض آن اقدامی نکرده است و این دستور حتی در قرآن هم آمده است. و نیز قانون بریدن دست دزدان که تنها



ELEGANT INVITATION **الکانت**

SAMIRA **بمدیریت سمیرا**



* بهترین و زیباترین کارتهای عروسی، نامزدی،

برمیخوا و بت میخوا با ارزان ترین قیمت تا ۴۰ درصد تخفیف

* نوشتن پست کارت و کارتهای مخصوص نشستن،

با دست یا با کامپیوتر و کیبا و هرگونه کار چاپی

By Appointment: (310) 652 - 6550

پس از اجرای موفقیت آمیز در نیویورک و به درخواست فراوان علاقه‌مندان

مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی

فقط یک شب دیگر در لوس آنجلس برگزار می‌کند

از استر تا استر

حکایت استر امروز در رویارویی با استر ملکه هخامنشی

بازیگر: شهره آغداشلو

نویسنده: هما سرشار

زمان: پنج‌شنبه ۲۰ جون ۱۹۹۶

مکان: یونیورسیتی آف جوداایزم - گیندی اودیتوریوم
UNIVERSITY OF JUDAISM 15600 MULHOLLAND DR. (310) 476 9777

ساعت اجرا: ۷:۰۰ بعد از ظهر بازدید از نمایشگاه عکسها، اسناد و کتوباهای قدیمی یهودیان ایرانی
۸:۰۰ بعد از ظهر شروع نمایش

فروش بلیط: کتابفروشی شرکت کتاب وست وود و شب اجرا در محل

تلفن اطلاعات ۸۰۸۰۸۰۸ (۸۱۸) تلفن دفتر مرکز ۳۰۱۲ (۳۱۰) ۴۷۲۳

متن سخنرانی خانم هما سرشار
در کنیسه‌ی فدراسیون یهودیان ایرانی
شنبه ۶ آوریل ۱۹۹۶

دوگانگی و بیگانگی جوانان ما در میدان نبردی نابرابر

ادامه دهند، چون امکانش آن گونه که می‌خواستیم در ایران نبود و آینده‌ی درستی پس از انقلاب برای آنها در آن کشور پیش بینی نمی‌کردیم.

۲ - مسائل سیاسی موجود و نگرانی از وضع ایران ما را وادار به فرار کرد بدون آنکه به فردای خود یا بچه‌ها بیندیشیم. خواسته‌ی ما زنده ماندن و زنده نگه داشتن خود و وابسته‌هایمان بود.

به عنوان کسی که در آستانه‌ی ۳۵ سالگی و در دوران رشد و بلوغ به این مهاجرت تن در داده است، باید اعتراف کنم که ما پدر و مادرها با فرهنگی کاملاً متفاوت به اینجا آمدیم و این جایگاهی برایمان تغییر بسیار سختی بود.

عظمت این تغییرات هنگامی بیشتر و روشن تر به ذهن یک جوان می‌رسد که کمی تأمل کند و بیندیشد اگر در ایران مانده بود تا چه حد زندگانی و سرنوشتش فرق می‌کرد. بسیاری از مادران نسل گذشته در سنین نوجوانی، یعنی بین شانزده تا بیست سالگی ازدواج کردند؛ یعنی یا فرصت به پایان رسانیدن دبیرستان را نیافتند یا تازه از دبیرستان بیرون آمده بودند. بسیاری هرگز تصور نمی‌کردند روزی یک زن شاغل خواهند شد، انگلیسی حرف خواهند زد و با بانک و چک نوشتن سروکار پیدا خواهند کرد. بهر حال، دخترهای جوان امروز برخلاف مادرشان، در سنین نوجوانی ازدواج نمی‌کنند، به دانشگاه می‌روند یا مشغول کار می‌

پرسش این است: آیا نسل جوان ما در جامعه‌ی امریکایی دچار دوگانگی فرهنگی و اجتماعی شده است یا اینکه والدین از بیگانگی در این فرهنگ رنج می‌برند؟ آیا نسل گذشته در فرهنگ پذیری کندی و مقاومت نشان می‌دهد یا اینکه نسل جوان، برای فرار از دوگانگی، غرب زدگی را پیش گرفته به سرعت از خود و جامعه‌اش گریزان می‌شود؟ چه اتفاقی دارد روی می‌دهد؟ چگونه می‌توان بهترین نتیجه را گرفت؟ حق با کیست؟ نسل جوان یا نسل گذشته؟

هر یک از این پرسشها فرصتی است برای تأمل و اندیشیدن به یک موضوع بسیار مهم و حساس: جوانان ما و تضاد فرهنگی گیج کننده‌ای که با آن روبرو هستند.

من مسأله را از سه دید جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهم: والدین، جوانان، هر دو با هم. بد نیست نخست به چند نکته در مورد خودمان و مشکلاتمان به عنوان پدر و مادر اشاره کنم.

والدین

ما پدر و مادرها جوانان را به دو دلیل مشخص به امریکا آورده ایم:

۱ - برای اینکه بتوانند تحصیلاتشان را در اینجا

شوند، رویدادی که کمتر زنی از زنان نسل گذشته ایران اجازه اش را می یافت، از سوی دیگر، پدران نسل گذشته در جامعه ای به شدت مردسالار بار آمده اند که در آن همواره آخرین حرف را مرد می زد و آنچه او می گفت ردخور نداشت. پسرهای جوان امروزی نیز، برخلاف پدرشان، در این دوره و مملکت وارد رابطه ای می شوند که در آن تساوی حقوق زن و مرد تشویق می شود و تصمیم ها با توافق زن و شوهر و به اتفاق گرفته می شود.

نسل ما باید در اینجا یک دوره بازآموزی را طی می کرد، زبان انگلیسی یاد می گرفت و روشهای فرهنگی جدیدی را می آموخت که همیشه معنایش را هم نمی فهمید ولی مجبور به پذیرش یا دنباله روی از آن بود. تازه وارد و گیج و انقلاب زده بودیم، این را نباید دستکم گرفت. بسیاری اوقات ما پدر و مادرها آنقدر مشغول کار و تهیه مخارج زندگی و کوشش در یادگیری زندگی در سرزمین تازه بودیم که فراموش می کردیم متوجه مسائل و مشکلاتی که رودرروی جوانانمان قرار داشت باشیم. زمانی که نوجوان ما رشد می کرد، بالغ می شد و سعی می کرد در جامعه امریکایی جای خود را پیدا کند، ما مسئولیت آشنایی آنها را با فرهنگ ایرانی به دست مهمانیهای شام خانوادگی، مراسم مذهبی و دیدارهای همگانی ایرانیان یهودی سپردیم، فعالیت هایی که تنها نگاهی سطحی به موضوع جوانان داشت. ولی ما فکر می کردیم همان قدر کافیست چون زمان لازم را نداشتیم، آنچه امریکاییها نامش را (Quality Time) می گذارند. ضربه ناشی از مهاجرت ناخواسته امکان بهتر فکر کردن را به ما نمی داد. مسئولیت آشنایی جوانان با فرهنگ امریکایی را هم به دست تلویزیون و مدرسه سپردیم. از سیستم اینجا شناخت درستی نداشتیم و فکر می کردیم مدرسه و تلویزیون از جامعه امریکایی جداست - در ایران که چنین بود. ولی بعدها فهمیدیم که در این کشور همه کارها به

دست خود مردم انجام می شود.

ما متوجه نشدیم که جوانانمان با فرهنگی سروکله می زدند. که هیچگاه به نیاز دیگران برای نگهداری و پاسداری فرهنگشان اعتنایی ندارد. ما هرگز نمی خواستیم بپذیریم جوانانی که در اینجا بزرگ شده اند حاصل دو فرهنگ هستند، و ما باور نداشتیم آنها ناچار بودند ایرانی/امریکایی بار آیند. می خواستیم آنها، در این جنگل بی رحم، تنها ایرانی باقی بمانند و بس. ما متوجه سنگینی باری که روی دوش آنها بود - تا بین هویت ایرانی و امریکایی خود توازنی به وجود آورند - نبودیم. بسیاری از ما خیلی دیر متوجه شدیم که، در این راه، زندگی آنها تقسیم بندی شد: در خانه به گونه ای رفتار می کردند و در مدرسه به گونه ای دیگر - یعنی نقش بازی کردن یا دروغ گفتن. چه فاجعه ای! و از همان زمان برای جوانان خود دچار دلشوره ای پایان ناپذیر شدیم. ما، به دلیل ترس و سوءتفاهمی که فرهنگ امریکایی برایمان به ارمغان آورده بود، سعی می کردیم به زعم خود و به بهترین وجهی که به عقلمان می رسید، آنها را حمایت کنیم. ما غالباً جوانان خود را از جامعه امریکایی می ترساندیم بدون اینکه بتوانیم کوچک ترین راهگشایی بکنیم. آخر این جامعه برای خود ما نیز ترس آور بود!

جوانان باید بپذیرند که مهاجرت برای نسل گذشته یک پدیده ناشناخته بود و شروع زندگی تازه کاری سنگین. این بار ما از آنجا سنگین تر می شد که فرزندان خود را بدون اینکه خواسته باشند به اینجا آورده بودیم. درست مثل زایمان! و این یک زایمان دوباره بود که مسئولیت حفظ و حراست آنها را نیز به دست ما می داد: به دست کسانی که در نخستین سالهای ورود تنها از روی غریزه رفتار می کردند - بدون آشنایی به قوانین بازی که مهمترین آن ایجاد ارتباط بود و حرف زدن. همگی به خوبی می دانیم که این رفتار هرگز در فرهنگ ما تشویق که نمی شد هیچ منع هم می شد. در یک فرهنگ قدرتمداری یا مردسالاری

همانطور که اشاره کردم یک نفر حرف می زند، بقیه گوش میدهند. این یک نفر یا شاه است یا مدیر مدرسه، یا رئیس اداره، یا پاسبان سرچهارراه یا پدر خانه. متأسفانه خیابان ارتباط در فرهنگ ایرانی همواره یک طرفه است.

جوانان

بسیاری از جوانان امروزی در زمان مهاجرت به آمریکا بین ده تا بیست سال داشتند یعنی تین ایجر بودند. آنها اکنون بین ۲۵ تا ۳۵ سال دارند و به دانشگاه می روند یا کار می کنند. این گروه نسل جدیدی هستند که بحران متداول دوران نوجوانی شان با بحران جابجایی نیز همزمان شد.

بعضی از تجربیاتی که نسل جوان در فاصله این دو دوره به دست آورد قابل مطالعه و توجه است. مشکل آنها، وقتی در این مملکت رشد می یافتند، این بود که نمی توانستند خود را از زندگی والدین خویش جدا کنند. در حالیکه زندگی آنها رونوشت زندگی والدینشان نبود، تجربیات ما همچنان روی برداشتی که از خود داشتند تأثیر می گذاشت. هر چه باشد ما تنها الگویی بودیم که آنها در دوران کودکی از زن و مرد در برابر خود داشتند.

واکنش نوجوانان ما به فرهنگ مادری هیچ دلیل دیگری جز آنچه **دفاع از خود نامیده** می شود نداشت. آنها می دیدند و می دانستند با سایر همکلاسانشان فرق دارند و این تفاوتی بود که از آن خجالت می کشیدند. آنها دوران نوجوانی خود را زمانی می گذرانیدند که احساسات ضد ایرانی در این کشور به نهایت خود رسیده بود. ما نمی فهمیدیم چرا فرزندانمان برای از میان بردن این تفاوت پافشاری می کردند. حالا می فهمیم که می خواستند با سایرین همان بشوند و این یک بحران روحی و چالش واقعی برای جوانان بود: اگر کاملاً آمریکایی می شدند به خانواده خود

و جامعه ای که به آن تعلق داشتند خیانت کرده بودند و اگر فشار همسالان خود را نادیده می گرفتند منزوی می گردیدند، در نتیجه، هرچند عوامل محیطی با فشار آنها را به سوی امریکایی شدن سوق می داد در تقلای حفظ هویت مستقل خود نیز بودند.

اکنون، اگر با واقع بینی به گذشته فکر کنیم، به این نتیجه می رسیم که رویدادهایی از این دست بذرهایی را در دل نوجوانان آن روز نشانند که بعدها ثمرش بحران هویت نسل جوان شد. نکته ای که می خواهم اینجا روشن کنم این است که امروز همه می دانند جوانان ما تا چه حد به میراث فرهنگی، ملی و قومی خود وابسته هستند. من بر این باورم که بیشتر جوانان عشق بی پایانی به گذشته خود می ورزند و دیگر با این واقعیت که یک ایرانی هستند مشکلی ندارند. مشکل آنها، در آغاز ورود، بسیار حاد بود چون **پذیرفته شدن** به عنوان یک ایرانی در این جامعه کار ساده ای نبود نوجوان ایرانی چگونه می توانست فرهنگ پدران خود را در جامعه ای حفظ کند که مطمئن نبود حضورش را به گرمی می پذیرد؟

در حالیکه مسأله مهم جوانان، **مورد پذیرش قرار گرفتن** از سوی جامعه میزبان بود، غم بزرگ ما پدر و مادرها مورد پذیرش قرارگرفتن فرزندانمان در جامعه مهمان بشمار می رفت. کنار گذاشته شدن و پذیرفته نشدن در جامعه آمریکایی ترس واقعی آنها و هر نوجوان دیگر بود و کنار گذاشته شدن و پذیرفته نشدن آنها در جامعه ایرانی ترس واقعی ما پدرومادرها. هنگامی که به عقب نظر می افکنیم، متوجه می شویم در آن سالها فشار، چه از این دست و چه از نوع دیگر، نقش بسیار مهمی در بحران هویت جوانان ما بازی کرده است. فشار از دو سو: در خانه و در جامعه و این تازه نقطه آغاز مشکل بود.

به عنوان مثال رابطه جنسی قبل از ازدواج با احساسات، مذهب و فرهنگ ما کاملاً مغایرت دارد. ولی در سرزمین میزبان، این موضوع نه

تنها یک امر پذیرفته شده است، بلکه از جوانان ایرانی انتظار پیروی از آن هم می رود. اگر جوانان ما به دوستانشان می گفتند به سکس قبل از ازدواج اعتقاد ندارند، آنها باورشان نمی شد و برایشان عجیب می نمود به گونه ای که فکر می کردند با یک آدم غیر طبیعی روبرو هستند؛ اگر می خواستند از آنها پیروی کنند جواب والدین خود را چگونه می دادند؟ از سوی دیگر، نداشتن ارتباط فکری و وجود فاصله بین نسل امروز و نسل دیروز نیز معضل دیگری بود. جوان ایرانی چگونه می توانست احساسات درونی خود را با افرادی در میان بگذارد که قادر به درک یا رویارویی با آن نبودند. در نتیجه به نظر خود جوان دو راه بیشتر در پیش نبود: نخست اینکه از محیط امریکایی کنار بکشد و به آغوش جامعه خود پناه ببرد و دوم اینکه با نغی گذشته به سرعت از جامعه ایرانی دور گردد.

کسانی که راه دوم را برگزیدند خیلی زود سرخوردند: این گروه چون در امریکا بزرگ شده بودند، خود را صددرصد متعلق به این جامعه می دانستند ولی هر قدر کوشش می کردند تا فرهنگ مادری را به دست فراموشی بسپارند هنوز و همچنان بشدت تحت تأثیر آن قرار داشتند. این گروه خواستار خوشحالی و شادی و موفقیت زود و سریع بودند - بدون اینکه برایش زحمتی کشیده باشند - ولی نمی خواستند بپذیرند ملت میزبان هرگز خارجیها را به چشم یک امریکایی نگاه نمی کند. فرهنگ سفید پوست امریکایی برای این گروه یک پوشش امنیتی بود که آنها را از دردسر و سردرگمی های یک نوجوان دو فرهنگی محفوظ نگه می داشت. از سوی دیگر، عصیان و سرکشی نوجوان در مقابل والدین گونه ای تقابل و رویارویی با پدر و مادر نیز بشمار می رفت - امری که در سنین بلوغ کاملاً طبیعی به نظر می رسد. این دیگر یک روش بدیهی است که هر نوجوان، برای تثبیت استقلال خود، در دوران بلوغ به گونه ای سر به عصیان بر می دارد. گویا راه دومی که این گروه برگزیدند از

بقیه آسان تر و عملی تر بود. در نتیجه به سرکشی در مقابل والدین برخاستند: از سینما و پارتی رفتن پنهانی و دور از چشم پدر و مادر گرفته تا دوست پسر و دختر پنهانی گرفتن و در بعضی مواقع رابطه جنسی داشتن.

ولی گروهی که راه اول را انتخاب کردند به نظر راضی تر می رسیدند. داشتن دوستان همزبانی که در شرایط مشابه خودشان بسر می بردند کمک بزرگی بود. در این شرایط از شدت فشار وارده بر جوانان بطور محسوسی کاسته می شد، چون همگی با همسانان خود نشست و برخاست می کردند و از محاسن و کمبودهای فرهنگ مادری خود یکسان بهره می گرفتند یا رنج می بردند. در این دایره، جوان مجبور نبود بر سر عقایدش با دیگری بحث و جدل داشته باشد یا وادار به سازش شود. در واقع راه حل بحران هویت در یک پذیرش دو جانبه نهفته بود. جوانان در پی فضایی بودند که مورد پذیرششان باشد و بهمان نسبت نیز در آن پذیرفته شوند، جایی که بتوانند از خود به راحتی با دیگران سخن بگویند. این رویداد می توانست نهایتاً آنها را با خودشان آشتی دهد. البته راه دشوارتری هم بود و گذشت و قدرت ادراک زیاد می طلبید ولی در نهایت آرامش بیشتری به همراه می آورد.

هر دو با هم

امروز جوانان ما می دانند که برای ما والدین فرهنگ ایران، با تمام ایرادهایی که دارد، مهم ترین فرهنگ موجود در دنیاست، آنهم به یک دلیل ساده: ما به آن فرهنگ تعلق داریم و با آن بزرگ شده ایم. شاید هم بارها از خود پرسیده اند: «آیا راهی وجود دارد تا بتوان این فرهنگ را با تمام کمبودها و مشکلاتی که دارد نگه داشت تا پدر و مادر راضی شوند؟» شاید بشود با کمی صبوری پاسخی برای این پرسش مهم یافت. یک نوجوان دو فرهنگی بودن، نه تنها تضاد که گیجی به همراه می آورد. زندگی کردن همزمان مطابق

انتظارات فرهنگ ایرانی و فرهنگ امریکایی کار مشکلی است. گیر کردن در میان تضاد خواسته خود و خواسته ای که فرهنگ مادری برای او انتخاب کرده آسان نیست. شاید برای بسیاری از جوان ترها روزی چنین فکری پیش آمده باشد که پدر و مادر جلوی پیشرفتشان را گرفته اند. چرا که تجربه آنها با فرهنگ ایرانی چیزی جز محدودیت نبوده و نیست. اساس چنین فرهنگی بر این است که دیگران همواره برای انسانها قانون و مقررات وضع می کنند و باید آنها را بر خود ارجحیت داد.

غیر از محدودیت، مشکل تبعیض گذاشتن بین پسر و دختر نیز سرچشمه مهمی در ایجاد تضاد و سوء تفاهم است. والدین ایرانی برای دختر خود، محدودیتهای فراوان می گذارند در حالی که در مورد پسرها چنین نمی کنند. در آغاز ورود بیشتری نگرانی ما به خاطر امنیت دخترها بود در حالی که نمی دانستیم در این مملکت یا هر کشور دیگر دامهای بس خطرناکتر برای پسرها گسترده است. ما باید به دختر و پسر بطور مساوی امکان رشد در زمان و مکان را می دادیم.

ما والدین سختگیری هم بودیم، چون آموخته هایمان حکم می کرد که سختگیری والدین به نفع آینده فرزندان است. هر حرکتی به سوی استقلال از سوی بچه ها هراسانمان می کرد چون آن را نوعی سرپیچی و تخلف از قانون جاری می دانستیم. از همه مهم تر عاشق نصیحت کردن بودیم و چقدر هم که جوانانمان نصیحت پذیر بودند و هستند.

جوانا سرمتاب از پند پیران

که رای پیر از بخت جوان به

علاوه بر این، همیشه از فرزندان خود می خواستیم طوری رفتار کنند و حرف بزنند و روش کارشان طوری تحت کنترل باشد که هیچ شایعه ای را بنیان نگذارد. ما به شدت از شایعه - این بیماری بزرگ جامعه خود می ترسیدیم - هرچند خودمان هم در ایجاد آن نقش مهمی داشته و داریم.

چنین محدودیت هایی جوانان ما را در این سرزمین آزادی آزار می داد و سازش با آن کار مشکلی بود. همه اینها به شدت روی هر دو نسل اثر گذاشت و باعث درگیریهای فراوان در خانواده های متعددی شد. ما از آبروریزی می ترسیدیم و از همدیگر رودربایستی داشتیم. ولی وقتی درزبان انگلیسی برای این دو لغت معادلی نیست و در فرهنگ این مملکت چنین مفهومی وجود ندارد، چگونه می توانستیم حرفمان را به آنها بفهمانیم؟

پس عجیب نیست اگر جوانان نمی توانستند هیچیک از این استدلالها را بپذیرند یا درک کنند. نسل جدید در این میان بدجور گیر کرده بود. تعداد زیادی از هرگونه تجربه و شناخت صحیح محروم ماندند و بسیاری دیگر فراوان تجربیات اشتباه کردند.

حرف ما این بود که به فرزند جوان خود اعتماد داریم ولی به دنیای خارج بی اعتماد هستیم و منظورمان این که «جهان خارج دشمن و خطرناک است و باید از آن ترسید». ولی باید صادقانه اعتراف کنیم که این پیام اشتباه بود - خودمان می دانیم. تازه حالا که فرصت بیشتری برای اندیشیدن و مشاهده داریم باید از خویش بپرسیم: «چگونه فرزند من می تواند در یک جامعه زندگی مفید و پربراری آغاز کند در حالی که حتی اجازه نزدیک شدن به آن را نیافته و دائم از آن ترسانیده امش؟»

ما نمی بایست فرزندان خود را به خاطر جرمی که مرتکب نشده بودند محکوم می کردیم، بلکه به آنها اجازه رشد می دادیم تا همواره آنچه را از ما آموخته اند به یاد داشته باشند و محترم بشمارند. ولی باید این نکته را هم می دانستیم که آنها می توانستند از فرهنگ دیگری هم فرا بگیرند و بر آگاهی خود بیفزایند. همه آنچه در این مملکت است بد و ترسناک نیست و همه آنچه در ایران بود زیبا و دلپذیر نبود. باید می گذاشتیم زندگی شان را با ما و در کنار ما تجربه کنند.

خواهد داشت؟ من به عنوان یک مادر یا نماینده نسل گذشته مشکلات، اشتباهات و کمبودهای خودمان را صادقانه در میان گذاشتم. آیا می توانم انتظار داشته باشم که نسل امروز نیز با ما همین گونه رفتار کند؟ من بر این باورم که بحران کنونی نه گناه شخص خاصی است، نه نتیجه اشتباه یک گروه. در این گذر، ما اشتباه کردیم و جوانان نیز. البته این اعتراف بار مسئولیت نسل دیروز را کمتر نمی کند، ولی مسئولیت نسل امروز را بیشتر می کند. نسلی که امروز با خوب و بد هر دو فرهنگ آشناست و توانایی گزینش یک میانگین مطلوب را دارد تا به قول قدیمی ها «نه سیخ بسوزد نه کباب!» برای ما باز کردن باب مکالمه بسیار سخت است چون این هنر را یاد نگرفته ایم. ولی می توانیم به جوانان، که قوانین این بازی را می دانند، گوش دهیم و صدای درونشان را بشنویم.

باید می دانستیم که افکار تعصب آمیز و باورهای دست و پاگیر کهنه را به سختی می توان به نوجوانان دو فرهنگی ایرانی/امریکایی تلقین کرد. باید می دانستیم اگر یک نوجوان نتواند با پدر و مادر خود ارتباط برقرار کند و با خانواده اش نزدیک باشد قطعاً برای یافتن همزبان به خارج از خانه و دیگران متوسل می شود که حتماً به اندازه ما دلسوزش نیستند.

در امریکا، این قاره پهناور و پراز رمز و راز، باقی ماندن درعین پویایی، برای یک نوجوان دو فرهنگی، کار بسیار سخت و دشوار است. به ویژه در فرهنگ ما شرقی ها که وقتی بچه ای به سن بلوغ می رسد بیش از هر زمان دیگر محدود می گردد و علت آن هم در یک جمله توجیه می شود: «می ترسیم صدمه ببینی!»

حالا پرسش این است: این محدودیتها و مرزها جلوی جوانان را برای کشف و یافتن حقایق جهانی که در آن زندگی می کنند خواهد گرفت یا آنها را از خطر مصون نگاه

شما هم می توانید از دست چربی های اضافی بدن خود خلاص شوید

Harvard Medical School

در ۱۵ سال گذشته گروه پزشکی مرکز تحقیقاتی تغذیه

مسائلی را که افراد چاق در کم کردن و ثابت نگاه داشتن وزن با آن رو برو هستند مورد مطالعه قرار دادند و برنامه جامعی که نتیجه این تحقیقات است، اکنون در کلینیک ما در دسترس شما میباشد. این برنامه شامل مراحل زیر می باشد:

Biochemical Impedance Analysis

۱- اندازه گیری چربی های بدن: با روش جدید

۲- معاینه پزشکی و چک آپ کامل: شامل آزمایشات تیروئیدی و اندازه گیری چربی های

خوب و بد خون

۳- رژیم غذایی مخصوص: (حدود ده هفته) و بدنبال آن برنامه ای برای مصرف متعادل

غذاهای معمولی برای ثابت نگاه داشتن وزن بدن

در این برنامه تأکید بر از دست دادن چربی های بدن است (نه فقط از دست دادن وزن) و از هیچ

داروئی استفاده نمی شود، مگر اینکه اختلالات هورمونی وجود داشته باشد.

DARYOOSH SAMI, M.D., F.A.A.P.

دکتر داریوش سامی

9401 WILSHIRE BLVD., #735
BEVERLY HILLS, CA 90212

TEL (310) 205-0607



دکتر بیژن عافار

متخصص جراحی لته و کاشتن دندان (ایمپلنت)

استادیار UCLA در بخش جراحی های لته

عضو انجمن جراحان آمریکا

عضو انجمن دندانپزشکان آمریکا و کالیفرنیا

B.AFAR, D.D.S., M.S.

Periodontics & Implant Dentistry

Fellow Of International Congress Of Oral Implantologist

Associate Fellow Of American College Osseointegration

توجه فرمایید

دکتر بیژن عافار افتتاح مطب جدید خود را در وست وود به اطلاع عموم می‌رساند.

ولی

مطب ها در:

وست وود

18607 Ventura Blvd., # 209
Tarzana, CA 91356

(818) 784-4867

Westwood Medical Plaza
10921 Wilshire Blvd., Suite 904
Los Angeles, CA 90024
(310)443-4444

دوشنبه تا پنجشنبه مریض می‌پذیرد.



خاک خوب خدا

سیری در سرگذشت سرزمین اسرائیل

دکتر بهوشنگ ابرامی

۱۱ - اورشلیم در چنگ رومیان

رومیان استقبال می کند و دروازه های اورشلیم را بروی دشمن بیگانه می گشاید. دشمنی که سرسخت ترین است و ضربه کاری هولناکش قوم یهود را نزدیک به دو هزار سال گیج و منگ و پراکنده و سرگردان می کند.

مکابیان خوش درخشیدند و به ارض مقدس جانی تازه بخشیدند. غرور یهودی را زنده کردند. عصر داود شاه را باز آوردند، خاک خوب را

آشوریان آمدند و رفتند، کلدانیان آمدند و رفتند، پارسیان آمدند و رفتند، یونانیان آمدند و رفتند و حالا نوبت رومیان رسیده که بیایند، و ورود اینها شومترین و سیاهترین آمدنها به خاک خویست. و درد سوزنده تر آنکه اینان را، نزاعها و برخوردهای دسته ها، یا حزبا، و یا فرقه های یهودی بدون خاک می کشاند و حتی یک فرقه برای رساندن پشت رقیب برخاک و چیرگی بر او، از ورود

گسترش دادند. افتخارها آفریدند و سرزمین اجدادی یهودیان را از زیر یوغ یونان رها کردند. یونان دیگر فرامینی بر یهودیه دیکته نمی‌کرد. زور نمی‌گفت. نمی‌توانست زور بگوید. دو کشور هر چند از نظر نیروی دریائی و قوای نظامی و مرزهای جغرافیائی با هم برابر نبودند اما هر یک از نظر سیاسی اقلیمی جدا بحساب می‌آمد. و این برای مهد شهد و شراب که دنیائی بدان چشم داشت موهبتی بزرگ بود. خاک خدا زیر پرچم استقلال براحتی غنوده بود و حاکمان آن یهودیان اصیل آزادی‌دوست بودند. مکابیان که از خاندانی روحانی بودند نه تنها رهبری سیاسی که پیشوانی مذهبی را نیز به عهده داشتند. آنها بساط یونانیان مقتدر و نیرومند را برچیده بودند. بنام خود سکه میزدند و هر که را می‌خواست به قوم حمله کند بجای خود می‌نشانند. چنانچه سپاه نظامی سوریه قدرتمندترین همسایه را تسلیم خود کردند. در یکصد و بیست سال پیش از میلاد رویداد تازه دیگری رخ داد که از ویژگیهای دوره دودمان مکابی است. مردم ایالت بزرگ «ادوم» که جزء سرزمین یهودیه درآمده بود و تا دیروز از بدخواهان یهود بودند در این زمان یهودیت را پذیرا شدند و به دین یهود در آمدند. بیگمان آنچنانکه رسم و سنت و قانون یهود است در این یهودگرانی زور و ظلم و جبری بکار نرفته است ولی پذیرش یهودیت بوسیله ادومیان نفوذ بزرگان آنانرا در دستگاه حکومت مکابیان بدنبال داشت. همینکه طایفه ادوم گروه جدائی‌ناپذیر از ملت یهود شد کسانی از طبقه ممتاز آنان در دولت به مقاماتی والا رسیدند و از یاران و همکاران مکابیان شدند. بزودی حکومت در خاندان مکابی یا حسمونائی ارثی شد و هر پادشاهی آمد بر قدرت و نفوذ این سلسله افزود.

مکابیان خوش میدرخشند اما دیری نمی‌پایند. از نسل سوم به سرایشی سقوط می‌افتند و بزرگترین دلیل زوال آنها شکاف عمیق و هولناک بین ملت یهود و نیز غره شدن به پیروزیها و کامیابیهای روز افزونست. اداره معبد در انحصار

طبقات بالا و مرفه جامعه در می‌آید و در نتیجه اینانند که حتی بهنگام نیایش و ستایش صدرنشینان مجلسند. «صدوقیان» در معبد مقدس تقریباً همه کاره اند. اینان فرقه ای اند که در دوره معبد دوم بوجود آمده اند و در امور سیاسی و اقتصادی فعالیت‌های وسیع داشته‌اند. مثل هر دسته و گروه دیگری در آغاز کم شمار بودند اما بتدریج بویژه در عصر مکابیان شماره شان فزونی یافت. مردمی مرفه از کاهنان و تاجران و اشراف زادگانند، قوه قانونگذاری یا مجلس سنهدرین نیز در دست اینان است. ناگفته پیداست که همه کاهنان به این فرقه بستگی ندارند. در نتیجه حتی بین پیشوایان مذهبی نیز دو دستگی است. صدوقیان افرادی محافظه کارند. تنها به تورای کتبی یا اسفار پنجگانه اتکاء دارند و عقاید رایج ماوراء الطبیعی مانند ابدیت روح و وجود فرشتگان را نمی‌پذیرند و میگویند در تورات از چنین مطالبی بحثی بمیان نیامده است. مقامهای مهم مدیریت در معبد مقدس بین صدوقیان ارثی است و چون هر مقامی از پدر به پسر به ارث میرسد توده مردم را در نیل به این افتخار بزرگ راهی نیست. صدوقیان، شاید بخاطر آنکه از گروههای بالای جامعه اند، دیرتر از دیگران از زیر نفوذ فرهنگ یونان رها میشوند. عامه مردم از این گروه ناخشنودند.

و در برابر صدوقیان گروه مخالف «فریسیان» (پیروشیم) قد علم می‌کنند. اینها پس از روی کار آمدن مکابیها بوجود می‌آیند. جایگزین حسیدها یا «حسیدیم» هستند که در آغاز با مکابیان همدست بودند و بعد به سبب اختلاف عقیده در مسائل مذهبی از آنها روی برگرداندند. فریسیان در مذهب از افراطیونند و در اجرای رسوم و آداب و دستورات مذهبی همه چیز را موی بموی عمل می‌کنند. خود را پیروان راستین «عزرا» میدانند و او را پس از موسی بنیانگذار یهودیت می‌شناسند. فریسیان جز اسفار پنجگانه، «تورای شفاهی» یا قوانین و فرامینی را که توسط پیشوایان بزرگ یهودیت وضع شده عمیقاً قبول دارند و آنها

را با وسواس هر چه تمامتر بکار میبرند. اینان که از توده مردمند میگویند خدا تنها در معبد نیست. همه جا هست. می توان او را خارج از معبد نیز ستایش کرد. از اینرو چون می بینند که صدوقیان اداره معبد را در انحصار خود در آورده اند، کنیسا را جایگزین معبد می کنند و هر روز ساعات بسیاری را به دعا و نیایش می پردازند. عقاید آنها در زمینه هائی چون روز رستاخیز، پاداش و کیفر در زندگی پس از مرگ، ظهور ماشیح، وجود فرشتگان و مشیت الهی بسیار جدیست و در این مسائل نیز از افراط گریانند.

فریسیان در آغاز در لاک مذهبی فرو رفته اند و با سیاست کاری ندارند. بی اعتنائی به امور سیاسی برای ایندسته تا بدان حد است که اگر بیگانگان، یونانیان یا رومیان، در اجرای مراسم مذهبی آنها را آزاد بگذارند آشکارا و بی پروا حکومت اجنبی را پذیرا میشوند و برای نجات سرزمین مقدس در انتظار ظهور ماشیح می نشینند، از آنرو که اینان بیگانه ای که آنها را در عقاید و مراسم مذهبی آزادشان میگذارند به همکیشان مخالف افکار و نظراتشان برتر میشمردند از دیدگاه عده ای به بیگانه پرستی متهم می گردند، برای بیگانگان حاکم بر خاک خوب که نمی خواهند مردم در امور سیاسی دخالتی داشته باشند فریسیان با افکار بکرشان مردمی ایده آلود. گو آنکه فریسیان مدتها از سیاست دوری می گزینند اما برخوردهای آنان با صدوقیان خواه ناخواه آنها را بمیدان سیاست می کشاند. فریسیان در سندهرین جانی ندارند و بناچار در بین عامه مردم در پی نفوذ و نیرو می گردند.

این دو فرقه، یا دو حزب، در برابر هم صف آرائی می کنند. صدوقیان می خواهند به فریسیان بی اعتنا باشند اما نمی توانند. آتش دشمنی هر روز دمیده تر میشود و هر فرقه میکوشد فرقه دیگر را از کارزار بیرون بی اندازد و در میدان بی رقیب، خود یکه تازی کند. در صحنه جهانی نیز دو نیروی عظیم یونان و روم در مبارزه اند. اندک

اندک از نیرو و توان یونان کاسته میشود و روم قدرتی روز افزون پیدا می کند. گسترش روم بر پهنه جهانی شگفت انگیز است. روم در توسعه طلبی و جهانگشائی خود سیاستی را ابداع می کند که بنام «تفرقه بیانداز و حکومت کن» معروف میشود و بعدها در پایان قرون میانه ممالک استعمارگر با پیروی از آن بر دنیا حکومت می کنند. برای اجرای این سیاست در ارض موعود، روم زحمت کمتری دارد چه آنکه در آنجا فرقه ها خود تفرقه انداخته اند و راه را برای ورود دشمنی خونخوار که مصر فرعونى در برابرش هیچ است هموار و آماده می کنند.

پایه های دودمان مکابیان بر اثر تضادهای درونی به لرزه در می آید. صدوقیان که معبد مقدس را در دست دارند در دستگاه دولتی مکابیان نیز نفوذ می یابند و در شمار دولتمردان در می آیند. فریسیان با آنکه عده شان بیشتر است خود را دور افتاده و عقب مانده می بینند و در تلاشند که با همه بی اعتنائی به کارهای سیاسی حاکم بر امور شوند و در توسعه و اجرای عقاید مذهبی خویش امکانات بیشتری داشته باشند. کمابیش در این راه جلو میروند. روزی فرا میرسد که پادشاهی خاک خوب از آن بانونی بیوه به نام «سالومه مکابی» میشود و یکباره نفوذ فریسیان در دستگاه حکومت فزونی می گیرد. سالومه همسر و مشاوران خود را از میان فریسیان برمیگزیند تا آنها را از فرمانروائی خود خشنود نگه دارد. آنها تا دیروز از اینکه مکابیان همه کارها را به صدوقیان سپرده بودند ناراضی بودند و تهدیدی برای حکومت بشمار می رفتند. ولی امروز که «سالومه» آنها را بهمکاری خوانده شادمانند. از جانب دیگر همکاری آنان با دولت، صدوقیان را که همه چیز را در انحصار خود می دانستند ناخشنود کرده است. بنای استواری که یهودا مکابی بنیاد گذارده بود در حال از هم پاشیدن است، باز اوضاع در یهودیه غیرعادی میشود و برخوردهای صدوقیان و فریسیان به اوج خود میرسد. دیگر سخن از

دو فرقه یا دو حزب نیست. سخن از دو دشمن داخلی است که رو در روی هم ایستاده اند و هر کدام چیرگی مطلق بردیگری را خواهانست. اختلافها با نفوذ فریسیان در حکومت سالومه فزونی می یابد. صدوقیان این نفوذ را نمیتوانند بپذیرند. برای آنها دخالت دادن طبقه پائین تر از خودشان در کارهای دولتی گران میآید. می انگارند که تنها خودشانند که باید از ادارهٔ معبد گرفته تا اداره حکومت بر صندلی ریاست تکیه بزنند. نزاع برونی به نزاع درونی بدل شده است.

آشوب و اغتشاش خاک خوب را فرا میگیرد. در این میان سالومه بسال ۶۷ پیش از میلاد در می گذرد و بر سر جانشینی اش بین دو پسر او که هر دو نامهای یونانی دارند اختلاف تازه ای در می گیرد. روم از این اختلاف شاد است و خود را به مراد دل رسیده میداند. برای روم دستیابی به یهودیه، از نظر تسلط به ممالک شرق اهمیت نظامی بسیار دارد. همه چیز دارد به خواسته دشمن تمام میشود. آتش رقابت بین دو پسر سالومه را تند باد اختلافات ملی دامن میزند. پسر کوچکتر «آریستوبولوس Aristobulus» برادر بزرگتر «هیروکانوس Hyrcanus» را شکست میدهد. اندکی بعد جنگ بین دو برادر از سر گرفته میشود. خونریزی بین قوم یهود بسبب اختلافات عمیق فرقه ها پایان ناپذیر می نماید. برادر بزرگتر به یاری یک حاکم اِدومی بر برادر کوچکتر به پیروزی میرسد. این حاکم اِدومی پدر «هرود» معروف است که بعدها به نام هرود کبیر ملقب میشود و با استبداد مطلق بر سرتاسر ارض مقدس فرمان میراند.

نزاعهای داخلی و در هم آشفتگی در درون خاک خوب رومیان را که در پی فرصت می گردند تشویق می کند وارد صحنه شوند. و وارد میشوند. آنها نیازی ندارند تا به هزار و یک خدعه و نیرنگ و سیاست بازی متوسل شوند تا در میان مردم یهودیه تفرقه بیاندازند. یهودیان خود خوان نعمت را برای تاراجگران آماده کرده اند. رومیان که به

سوریه رسیده اند طعمه لذیذ را آماده برای حمله می بینند. «پومپی Pompey» سردار بزرگ رومی که در آینده نزدیک امپراطور روم میشود سرگرم سازماندهی به اقالیمی است که از یونانیان گرفته است. در گرماگرم نزاع دو برادر ره بسوی اورشلیم، عزیزترین شهر دنیا می سپرد.

در این هنگام ننگین ترین صفحه تاریخ خاک خوب به نوشته در می آید. هواداران برادر بزرگتر که برای تفوق به برادر کوچکتر و هواخواهان او نیاز به قدرتی نیرومند دارند از ورود رومیان استقبال می کنند. به پیشوازشان میروند و دروازه های شهر را به روی آنان می گشایند. اورشلیم در آستانه تسلیم بلاشرط قرار میگیرد. اورشلیم، شهر مقدس، جولانگاه سوارکاران رومی میشود که یال و کویال و زرق و برقشان نشان از ابهت سپاهشان دارد. اورشلیم خاموش و لب فرو بسته است و نظاره گر دردهای قوم. بوی مرگ شهر را فراگرفته است. برادر بزرگتر برنده شده است.

نیای مکابیان یونانیان را از ارض مقدس بیرون راند و حالا نسل حاضر، در سایه شوم تفرقه و جدائی و شکاف، رومیان را به خاک نیاکان خود می خوانند. به کجا میروند این بیگانگان؟ بسوی معبد. پس ساکنان شهر به تکان در می آیند. با چنگ و دندان هم شده باید از معبد دفاع کنند. معبد تسلیم نمیشود. بهر قیمت شده باید معبد را از دست اندازی دشمنان رهانید. نباید وقایع چیرگی یونانیان تجدید شود. معبد بزرگترین و قوی ترین سنگر است. جنگ در می گیرد. در ساعات نخست رومیان مدافعان را بچیزی نمی شمارند. مسخره شان می کنند. اما غروب میشود و معبد را نمی گیرند. فردا میشود و چیره نمیشوند. روزی میگذرد و روزی دیگر و باز روزی دیگر و همچنان سدی سنگین و استوار در برابر خود می بینند. یهودی مبارز بخاک می افتد و کشته میشود. به خاک می اندازد و می کشد تا سرانجام نیروهای تازه نفس رومیان در میرسند و

پس از سه ماه مقاومت مداوم معبد نیز تسلیم میشود. هزارها مدافع از سرباز مسلح گرفته تا پیر و نوجوان برهنه دست پیرامون کوه معبد کشته شده اند. زمین خاک خدا به خون رنگین شده است، و اورشلیم آرام و سوزناک در دل خون گریه می کند. صدای گریه اش را کسی نمیشنود. سرافکننده است و دلش مالا مال از درد و اندوه.

رومیان برادر بزرگتر را به عنوان «کاهن بزرگ» بر مسند می نشانند و او را از هرگونه دخالت در امور سیاسی کشور محروم می کنند. برآستی که برادر بزرگتر برنده شده است، قانون اخذ مالیاتهای سنگین از یهودیان در سرزمین خودشان دوباره وضع میشود. باید به رومیان فاتح باج و خراج پرداخت. یهودیه یکی از ایالات دست نشانده امپراطور روم میشود. در میان همسایگان یهودیه، سوریه از همه ایالات دیگر رومی قوی تر و فرمانبردارتر است و از اینرو روم، بسیاری از سرزمینهای همجوار یهودیه را به سوریه سپرده است. ژول سزار، امپراطور روم هرود ادومی را به والیگری ایالت یهودیه برگزیده است. هرود را بسیاری از یهودیان متعصب، یهودی نمی دانند زیرا که او از آل داود نیست و جد بت پرست او در زمان مکابیان یهودیت را پذیرفته است. از سوی دیگر سیاست روم لازم میسرمد که حاکم یهودیه یک یهودی باشد. پرتو حیات مکابیان اندک اندک رو به خاموشی میرود که ناگهان ورق برمیگردد.

در این عصر در سراسر دنیا دو ابر قدرت وجود دارند. یکی ایرانست و دیگری روم و ایندو سالهای سال در جنگ و جدالند. در سال ۴۰ پیش از میلاد پارتیان ایرانی به خاک خدا حمله می کنند و اورشلیم را بدست می آورند. هرود به روم می گریزد و یهودیان که خاطراتی شیرین از ایرانیان دارند، جوانه زدن بذره‌های امید را در وجود خویش احساس می کنند. پارتیان دوباره حاکم مکابی را روی کار می آورند. این حاکم نوه سالومه است. چرخ روزگار ظاهراً، بروفق مراد می گردد. ظاهراً. اما در باطن توطئه های

دیگری در کار است.

هرود توسط سنای روم و با تصویب سزار مارک آنتونی به عنوان «پادشاه یهودیه» برگزیده میشود و در سال ۳۹ پیش از میلاد با سپاهی بزرگ و ساز و برگی فراوان به یهودیه باز می گردد و پارتیان (اشکانیان) را شکست میدهد. باز اورشلیم مقاومت می کند و سرانجام در سال ۳۷ پیش از میلاد، بعد از پنج ماه ایستادگی سرسختانه، تسلیم میشود و باز، رومیان روی کار می آیند. نوه سالومه، آخرین پادشاه مکابی دستگیر و بدستور هرود اعدام میشود. چندتن از بزرگانی که قبلاً راه را برای ورود سپاه روم هموار کرده بودند نیز، پس از تسلط رومیان برکارها، معدوم می گردند.

فرمانروائی هرود، این نویهودی ادومی زاده، برخاک خوب صلح و آرامشی را در این سامان پدید می آورد که پیش از آن بهیچ روی وجود نداشت. دیگر فریسیان و صدوقیان و مکابیان و حسیدیان با هم در جنگ و ستیز نیستند، رومیان که بخاطر اکثریت جمعیت یهودی همچنان اصرار دارند حاکم این مرز و بوم یک یهودی دست نشانده باشد از حکومت هرود که به وفاداری و سرسپردگی وی شک ندارند ابراز خشنودی می کنند. او فرماندهی ورزیده و سیاستمداری زیرک است و رومیان با تغییراتی که در مرزهای جغرافیائی میدهند حیطة حکمرانی او را روز بروز گسترده تر می کنند. هرود مردی خشن و ستم پیشه است و استبدادگری را بعد کمال میرساند. با شبکه پلیسی که براه انداخته کسی را یارای اقدام علیه او نیست. بهر کس مظنون شود بیدرنگ حکم اعدامش را میدهد. آرامش زمان او ریشه در ترس و وحشت مردم دارد. بین مذهب و سیاست دیواری ستبر کشیده شده. همانگونه که هرود در امور مذهبی دخالتی ندارد سهدرین نیز از دخالت در امور سیاسی منع شده است. کاهن بزرگ را هرود برمیگزیند و او کاهنی است که باید کاملاً مورد اعتماد او باشد. انتخاب کاهن برای تمام عمر لغو گردیده.

می ترسد. بهمه مظنون میشود و قلعه مرتفع مسادا را برپا می کند تا اگر بدخواهان به او حمله کنند در آن پناهنده شود.

با مرگ هرود بار دیگر آشفتگی و اغتشاش خاک خوب را در بر می گیرد. سزار روم، قلمرو او را به سه بخش تقسیم و برای اداره هر بخش یکی از پسران هرود را مأمور می کند. این سه بخش عبارتند از یهودیه، سامریه و اِدوم. آرامش از یهودیه رخت برمی بندد و با وضع بی ثباتی که پیدا می کند، هرچندگاه کسی مأمور حکومت آن میشود تا آنکه سرانجام سزار والیگری یهودیه را به «پونتیوس پیلات (Pontius Pilate)» میدهد و این همان والی بیرحم بیمارست که از سال ۲۶ تا ۳۶ میلادی خاک خدا را به بازی می گیرد. یهودیان را با وضع مالیاتهای سنگین و محدودیت رسوم مذهبی بستوه می آورد و کشت و کشتار راه می اندازد و عیسی را که مدعی پادشاهی یهود است به صلابه می کشد.

مشاوران هرود کسانی از یونان و روم اند و معلمان فرزندان فراوانش افرادی غیر یهودی. با چندین زن ازدواج کرده. یکی از زنانش از خاندان مکابی است. هرود همینکه به او و دو پسری که از او دارد مشکوک میشود، هر سه تن را به اتهام توطئه علیه خود محکوم به اعدام می کند. به تقلید از حاکمان رومی به شهر سازی و آبادانی علاقه نشان میدهد و شگفتا که در زمان او اورشلیم یکی از باشکوه ترین پایتخت های شرق میشود. معبد را باز سازی می کند. کاخی عظیم می سازد. باغها و پارکهای فریبنده برپا می کند و با تئاتر و آملی تئاتر شهر را به تحرک در می آورد. این فرمانده نیمه یهودی که با خودکامگی خویش به یهودیه نظم و آرامش بیمانندی می بخشد همینکه به پایان عمر نزدیک میشود با وجود داشتن فرزندان متعدد برای تعیین جانشین با مشکل روبرو می گردد و مثل هر حاکم مستبد دیگر خشن تر و ظالم تر و بیرحم تر میشود. کسان بسیاری را فقط بخاطر داشتن سوءظن بدانان بکشتن میدهد. از اطرافیانش

کتاب صد سوال و جواب درباره

کلسترویل

تالیف: دکتر ایرج دردشتی

متخصص بیماریهای قلب و عروق منتشر شد

کتابی حاوی آخرین اطلاعات پزشکی در مورد کلسترویل بد، کلسترویل خوب، تری گلیسرید و اهمیت افزایش کلسترویل در کودکان، در پیران، در زنان و در کسانی که بیماری های قلبی عروقی دارند و درباره بسیاری مطالب دیگر نظیر رژیم غذایی و درمان دارویی.

این کتاب را میتوانید از کتابفروشیهای ایرانی و یا از طریق تماس با مطب دکتر ایرج دردشتی با شماره تلفن ۹۲۰۰ - ۵۵۲ (۳۱۰) تهیه نمایید.

اظهار نظری درباره خاک خوب خدا یهودا مکابی، قهرمان آزادی

اظهار نظری که ذیلاً از طرف آقای دکتر دلجانی نسبت به مندرجات «خاک خوب خدا»، نوشته شده صرفاً نظر شخصی ایشان است. چنانچه سایر خوانندگان نیز در این خصوص نظریه ای داشته باشند. میتوانند با ما در میان بگذارند.

اصل جدا از یکدیگرند که در بین ما کاملاً مخلوط شده اند. حنوکا که یادآوریش با جشن و سرور و محترم داشتن آن فوق العاده لازم است یک واقعه ملی ماست و نه مذهبی.

اما حقیقت روغن چراغها چیست؟ در گوشه ای از بیابان نزدیک شهر اورشلیم فرورفتگی کوچکی قرار دارد که معمولاً نظر را جلب نمی کند. ولی اگر کسی کنجکاو باشد و بوسیله راهنمایی از این معبر کوچک داخل شود ابتدا وارد زیرزمینی نه چندان بزرگ میشود که یک دستگاه آسیای روغن گیری قدیمی در آن قرار دارد که مشابه آن در بعضی ممالک قدیمی یافت میشود (از این دستگاهها اجداد ما با نیروی اسب روغن دانه های نباتی را میگرفتند). بعد از این اطاق از راه درگاه کوچکی میتوان داخل سالن بزرگی شد که در آنجا تعداد زیادی کوزه های بزرگ (بیش از صد عدد) هم اکنون وجود دارد، و مکان برای بیش از دویست کوزه دیگر هم خالی است.

در زمانهای گذشته در دوران هانی که کشور اسرائیل در تصرف بیگانگان قرار میگرفته، بیگانگانی مانع انجام رسوم ملی و فرایض مذهبی ما میشدند. اجداد ما مخفیانه در این محل روغن پاک برای مصرف روشنائی بت همیقداش تهیه کرده و از راه تونلی زیرزمینی از این مکان به داخل معبد حمل مینموده اند تا با آن روغن چراغهای معبد را طبق رسوم و قواعد زمانهائی که استقلال داشته اند روشن نگاه دارند.

آسان است باور کنیم که در آن دورانی که

مسئولین و گردانندگان محترم مجله آموزنده و دوست داشتنی شوفار (نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی). در صفحه چهل و پنجم شماره نودونهم آن گرامی نامه مطلبی بشرح زیر خوانده میشود:

«گفته اند چون یهودای مکابی بدرون معبد بت همیقداش گام گذاشت دریافت که یونانیان همه روغن چراغهای منورا را بدور ریخته اند جز یک جا روغنی کوچک را که فقط می توانست سوخت یک شب چراغهای منورای معبد را تأمین کند. اما اعجازی رخ داد و با همان روغن اندک چراغها هشت شبانه روز متوالی روشن ماند.

اما سند و مدرکی که این روایت را تأیید کند در دست نیست».

با اینکه طبق فرموده نویسنده سند و مدرکی در تأیید مطلب فوق الذکر وجود ندارد و شاید هیچوقت وجود نداشته (زیرا اگر وجود داشت اجداد ما آن را رها نمیکردند) سالهای سال این موضوع دهان به دهان بین اجداد ما گشته تا به ما رسیده است و عده ای از هم کیشان ما با اعجاب آن را باور داشته و دارند. اما بنظر میرسد کمتر جوانان تحصیل کرده ما آن را کاملاً قبول داشته باشند و با غیر اسرائیلهای در این مورد هم عقیده نباشند و آن را روایتی افسانه ای و خیالبافی ندانند. اشکال از آنجا بزرگتر میشود که عده ای حنوکا را جزء مذهب قبول دارند که ممکن است بعضی نتیجه بگیرند که قسمتی از مذهب ما رنگ افسانه دارد یعنی خیالبافی است. در صورتیکه باید بخاطر داشت که مذهب و ملیت در

مکابی ها با یونانیان مشغول نبرد بوده اند آنطور که باید و شاید از این وسایل استفاده نمی شده زیرا اگر غیر از این بود مقدار کافی روغن هم در معبد وجود میداشت. اما هنگامیکه ایسرانلها به سرکردگی یهودا مکابی موفق شدند کعبه آمال خود بت همیقداش را از دست دشمن درآورند و خواستند چراغهای معبد را فروزان نمایند فقط تعداد جزئی روغن که مصرف یک شب معبد را تأمین میکرد یافتند که شایع است به کمک معجزه با این روغن جزئی هشت شبانه روزی که جشن و سرور برقرار بود توانستند چراغهای معبد را روشن نگاهدارند، که البته این خلاف قوانین طبیعی است که پروردگار مقرر فرموده.

در مزمور صدوچهل و هشتم آیات پنجم و ششم این چنین میخوانیم، «نام خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که او امر فرمود پس آفریده شدند و آنها را پایدار نمود تا ابدالآباد» و قانونی قرار داد که از آن در نگذرنند. هیچکدام از آفریدگان پروردگار از قانونی که خالق برای آنها معین فرموده

نباید و نمیتوانند تجاوز کنند بنابراین هر چیزی هم که بنظر ما معجزه می آید بایستی طبق قوانینی که او مقرر فرموده باشد و مطابقت داشته باشد.

با این توضیح آیا قابل قبول و پذیرفتنی نیست و چنین امکانی وجود ندارد که مقدار کمی روغن در بعضی از این حدود چهار صد کوزه مانده باشد که از آنها استفاده شده و چراغهای معبد را هشت شبانه روز روشن نگاه داشته باشند تا با فرصت بتوانند روغن پاک طبق اصولی که معین شده تهیه کنند. همانگونه که استاد محترم جناب آقای هوشنگ ابرامی میفرمایند سند و مدرکی که این روایت را تأیید کند ندارند، من نیز هیچ سند و مدرکی که نظریه ام را تأیید کند ندارم ولی خود بدان معتقدم و فکر میکنم این نظریه بیشتر قابل قبول دانش آموخته گان باشد و باعث تحکیم بیشتر عقیده آنان نسبت به یهودیت گردد ولی از آنها هم که نظر مرا قبول ندارند متشکرم که نوشته ام را خوانده اند و صمیمانه دوستشان دارم.

قابل توجه صاحبان املاک

اعم از تجارتي - مسکونی یا زمین باير

چنانچه در سالهای اخیر املاکی با قیمت گران خریداری کرده اید و بابت آنها مالیات یا Property Tax گزاف براساس قیمت خریداری شده میپردازید توجه داشته باشید که در کالیفرنیا قوانینی وجود دارد که میتوان مالیات ملک را با توجه به قیمت روز بازار تعدیل نمود.

لطفاً با دفتر خدماتی من تماس بگیرید

شهین معنوی

(310) 471 - 0235

مسائل مالیاتی شما از راه قانونی
قابل حل و فصل است

همایون برومند

سر ممیز سابق مالیاتی در امریکا
در خدمت هموطنان ایرانی

برای تهیه اظهار نامه مالیاتی خود و مشاوره مالیاتی با

موسسه برومند و همکاران

تماس بگیرید

Baroumand & Associates

Tax Consulting, Data Management
Financial & Tax Accounting Services

H. Baroumand

Former Senior Tax Auditor, Franchise Tax Board

1451 Danville Blvd., Suite 103
Alamo, CA 94507
(510) 473 - 1877

3381 Stevens Creek Blvd., Suite 211
San Jose, CA 95117.
(408) 984 - 5252

Fax: (510) 743 - 1720

کلامی و پیامی ...

از این شماره ببعد، بخشی از شوفار را اختصاص داده ایم به داستانها، خاطرات، نظرگاهها و درد دل‌های خوانندگانمان.

همکار خوب ما، آقای ناصر اوهب، آغازگر این سلسله نوشتارها هستند و ما امیدواریم که دیگر خوانندگانمان نیز به ایشان تاسی جسته اندیشه‌های کوتاه و مختصر و مفید خود را بقلم بکشند و برای ما بفرستند.

نوشته‌های شما میتواند یا با الهام از سایر نوشته‌هایی باشد که در این بخش می‌آید یا ایده‌های تازه‌ایکه بفکرتان میرسد.

غمه خوری



گونی غصه خوردن توی خون بعضی از ماست. اگر صد تا خوبی و خوشی دوروبرمان باشد چشمانمان را بر روی آنها می بندیم و این ور و آن ور دنبال یک چیزی میگردیم که غصه آن را بخوریم. میفرمائید چطور؟ اجازه بفرمائید تعریفی برایتان بکنم تا بیشتر روشن شوید.

هفته قبل دوستی را پس از سی سال جدانی در لوس آنجلس ملاقات کردم. پس از روبوسی و چاق سلامتی، پیش از آنکه به خاطرات دوران کودکی و جوانی بپردازیم، جویای حال مادرم شد، گفتم: خدا را شکر بد نیست. گفت: باید ۹۰ سال داشته باشند؟ گفتم: بله. گفت: بینم هنوز هم غصه می خورند؟ گفتم: چطور مگر؟ گفت: یادم می‌آید حدود چهل سال پیش یکروز که بدیدن تو آمده بودم از مادر جویای حالشان شدم دیدم سخت

یا ناراحت باشند، اگر ما به چیزهای خوشحال کننده فکر کنیم، بار گناهی را بگردن گرفته ایم.

از ما که گذشت، ولی بکوشیم بچه های خود را طوری تربیت کنیم و بار بیاوریم که تا حد امکان از غم و غصه خوردن دوری کنند. نه آنکه خدای نکرده لابلالی باشند ولی فکر خود را بیشتر متوجه خوشیها و شادیها و زیبایی های زندگی کرده از آن لذت ببرند.

راستی یادم رفت بپرسم: شما جزو کدام دسته هستید؟ نکند شما هم جزو دسته غصه خورها باشید؟ واگر خدای ناخواسته چنین است، یادتان هست آخرین بار غصه چه چیزی را خورده اید؟ خدا کند یادتان رفته باشد.

مشغول فکر کردن هستند. گفتم: خانم جان به چی فکر میکنید؟ گفتند: واله داشتم غصه یک چیزی را می خوردم، شما که آمدید یادم رفت و حالا هر چه فکر میکنم یادم نمی آید!

راستی هیچ فکر کرده اید که خیلی از ما بدون آنکه متوجه باشیم ناخودآگاه این حالت را داریم و نه تنها کوشش برای از بین بردن آن نمی کنیم بلکه به پرورش آن در درون خود کمک می کنیم؟ گویا از اینکه خوشحال باشیم و فکر خود را به چیزهای شادی آفرین زندگیمان مشغول کنیم احساس گناه میکنیم و حتی اگر برای برادر یا خواهر یا یکی از بستگان یا دوستان خیلی نزدیکمان مسئله ای پیش آمده باشد که آنها نگران، دلواپس

گرفتاریهای قلبی



قلب. مثل اینکه ترس و لرزم بی مورد هم نبود، چون دکتر پس از معاینه حدود یکساعت سفارش می کرد و نصیحت که: شما دیگه جوان نیستید از حالا باید خیلی خیلی مواظب خودتان باشید. گفتم: مثلاً چکار باید بکنم؟ گفت: اولاً باید روزی یک ساعت پیاده روی و ورزش کنید. گفتم: دیگه چی؟ گفت: باید روزی یک عدد آسپرین و یک عدد قرص کلاسترول بخورید، به لبنیات یعنی کره و شیر و ماست و پنیر لب نزنید، چربی حیوانی اصلاً و

یونس خان میگفت: قلب انسان درست مثل موتور یک ماشین. گفتم: چطور مگه. گفت: ماشین نو موقعیکه از کمپانی در میاد مثل ساعت کار میکنه. نه اصلاً کسی صداشو میشنفته نه گرفتاری داره. ولی وقتی که مدتی کار کرد و کهنه شد اول شروع به سروصدا کردن میکنه گاهی اوقات تند کار میکنه، گاهی اوقات کند و بعضی وقت ها هم بقول معروف ریتم میزنه - اون وقته که دردسر شروع میشه و بایستی اونو ببری گاراژ و تعمیرش کنی. قلب هم درست همینطوره تا وقتی که بچه ای و جوانی قلبت کار خودشو میکنه و سروصدائی هم نداره و تو هم هیچ توجهی بکار اون نداری، ولی وقتی پا بسن گذاشتی و قلبت کمی خسته و فرسوده شد، یواش یواش شروع میکنه به یکی درمیون زدن و سروصدا کردن و گاهی اوقات هم تیر کشیدن. اونوقته که گرفتاری شروع میشه!

یونس خان ادامه داد: دور از جان شما چند وقتی است که سرم را که روی بالش میذارم، صدای قلبمو می شنوم. لامصب نمیدونی چه گرمب گرمبی میکنه، مثل اینکه داره از جاکنده میشه. چند روز پیش با هزار ترس و لرز رفتم پیش دکتر

هم لاغر کنید. گفتم: پس آقای دکتر من چی میتونم بخورم؟ گفت: انواع و اقسام سبزیجات، کاهو، کلم، براکلی، هویج، لوبیا، خیار، کدو و بادمجان. گفتم: همین؟ فرمودند: بله! گفتم: دستان درد نکند، یعنی میفرمایید از حالا به بعد علف خوار بشم.

یونس خان ادامه داد: یادته گفتم قلب آدم مثل موتور ماشینه؟ گفتم: بله گفت: فقط با یک فرق، اگه ماشین کهنه بشه و باعث گرفتاری، میتونی اونو دور بندازی و یک ماشین تازه بخری، ولی اگر قلب کهنه شد و بد کار کرد هیچ چاره ای جز اینکه تا آخر عمر ازش مواظبت و پرستاری کنی، نداری. نه کاری کنی که خسته بشه و نه کاری کنی که بهیجان در بیاد خلاصه کاملاً مواظبش باشی و سر به سرش نگذاری چون کافیه چند ثانیه اوقاتش تلخ بشه و باهات قهر کنه! با آرزوی آشتی ۱۲۰ ساله میان شما و قلبتان.

ابداً، تخم مرغ و آجیل و شیرینی مطلقاً، چپیس و خیارشور و غذاهای کنسرو شده را نه تنها نخورید نگاه هم نکنید. درباره زبان و کله پاچه و سیرابی و شیردون صحبتش را هم نکنید چه برسد که بخواید آنها را بخورید، انواع خورشت ها و آبگوشت را از برنامه غذایی تون حذف کنید، غصه نخورید، مشروب نخورید، سیگار نکشید، قمار نکنید و دور و بر کارهائیکه قلب شما را بهیجان میاره هم نرید.

گفتم: این که از ده فرمان هم بیشتر شد! گفت: همینه که خدمتتون عرض می کنم. گفتم: راستی گندی شب شبات چی؟ گفت: اگر با گوشت بی چربی یا با گوشت بوقلمون باشه می تونید یکی از آنها را در هفته میل کنید ولی پشت آن قرص کلسترول یادتون نره. گفتم: راستی برنج و پاستا چی؟ دکتر گفت: برنج و پاستا برای شما بد نیست ولی اگر نخورید بهتر است. گفتم: چرا؟ گفت: برای اینکه این مواد چاق کننده است. راستی یادم رفت به شما بگویم که علاوه بر اینها شما باید ۳۰ پوند

تدریس پیانو و کی بورد

☆ ☆ تعلیم خودسالان و بزرگسالان ☆ ☆



آرنژمان و تئوری موسیقی

آهنگسازی

موسیقی ایرانی

بداهه نوازی Pop, Jazz, Blues

توسط بیژن ابراهیمزاده

۴۸۱۶-۳۱۳ (۸۱۸)

PAYMAN KHORRAMI, M.D.
Diplomate American Board of Internal Medicine
Gastroenterology

دکتر پیمان خرمی

دارای برد تخصصی در امراض داخلی
فوق تخصص در دستگاه گوارشی

- * UCSF Medical School Graduate
 - * Internal Medicine Degree from UCSD
 - * Gastroenterology Fellowship Training at UCLA
 - * Member American Gastroenterology Association
and American Society of Gastrointestinal Endoscopy
 - * Diagnosis and Treatment of Gastrointestinal,
Liver, Pancreas, and Gall Bladder Disorders
 - * Gastrointestinal Endoscopy
- * فارغ التحصیل از دانشگاه UCSF
 - * تخصص امراض داخلی از دانشگاه UCSD
 - * فوق تخصص گوارشی از دانشگاه UCLA
 - * عضو انجمن گوارشی و انجمن
اندوسکوپی آمریکا
 - * تشخیص و درمان بیماریهای معده، روده،
کبد، لوزالمعده، و کیسه صفرا
 - * اندوسکوپی روده و معده



2080 Century Park East
Suite 1804
Los Angeles, CA 90067



(310) 553-5588

نوشته: بتی جین لیواین
برگردان: پروانه یوسف زاده

نفی نفرت

«با شمایل آریائی، می توانست فوهرر (رهبر) دیگری باشد ولی اکنون مدارا و سازش را برگزیده».

اینگو هاسل باک چندی قبل با نام مستعار، در هتل بل آر اقامت گزید. اگر یاران سابقش جای او را می یافتند قطعاً هتل را با بمب منفجر می کردند همانطور که چندی پیش ساختمان بزرگی را که مادر هاسل باک در یک آپارتمان آن بسر می برد باآتش کشیدند. او در این کتاب از زندگی و اعمال گذشته اش می گوید. بدون احساسات و یا تجزیه تحلیل او حتی کوششی برای نتیجه گیری ندارد، با آنکه هر چه کرده و هر چه شده را می فهمد اما دقیقاً دلیل آنرا نمی داند. شاید خواننده بتواند پاسخی را که او نیافته بیابد.

منقدین، در تحلیل این کتاب، هرچند بخواهند شکیبائی از خود بخرج دهند، معهذ این بردباری مانع ناراحتی شان در رویارویی با شرح جنایات وحشیانه این شرور نیست، با اینکه ادعا میکنند که عوض شده و تغییر یافته است. او بسادگی میگوید که جنایتکار نیست چون با دست خود کسی را نکشته است و یقین دارد که هیچ یهودی را نکشته چون درشهر او پس از هالوکاست هیچ یهودی باقی نماند.

باو آموخته بودند که هالوکاست واقعیت ندارد. باو آموخته بودند که یهودیان داوطلبانه آلمان را ترک کردند و او باور کرده بود. آموزگاران او صاحب مقام های رایش سوم بودند که در زندانهای آلمان شرقی او را تعلیم دادند. حالا اعتراف میکنند که تا وقتیکه از حزب

چهره ای محبوب و لبخندی شیرین دارد. آیا در آن روزهایی که با پوتین های سنگین سربازی به سروصورت کسانی که هدف حمله های وحشیانه اش بودند میزد نیز همین لبخند را بر چهره داشت؟ آن روزهایی که با خون روی دیوارهای برلین شرقی نقش صلیب شکسته می کشید، این لبخند بر چهره اش دیده میشد؟ مواقیکه بطری ها کوکتل مولوتف به خانه های مهاجرین پرتاب میکرد و یا هنگامیکه مشغول بازی مونوپولی مخصوص نازیها بود و با فرستادن تعداد بیشتری یهودی به اطاق گاز برنده بازی میشد چطور؟

اما حالا «اینگو هاسل باک» پسر خوبی شده، باور کنید. در بیست و هشت سالگی، رشید و قد بلند با عضلات ورزیده، نمونه شمایل یک «آریائی» است. چشمان آبی او که برقی از نفرت در آن بود، اکنون از پشیمانی نمناک است.

دو سال است که در خفا بسر می برد چون بارها بوسیله نشونازیها تهدید بمرگ شده است. بوسیله همان هائی که بمب سازی یادشان داد، هم چنین کتک زدن و آزار خارجی ها. آنان که او را رهبر می خواندند و اکنون «رهبر سابق» می گویند. نام کتابی هم که درباره اعمال گذشته اش و بصورت سرگذشت نوشته است نیز همین است "Führer Ex" که بوسیله موسسه مطبوعاتی رندوم هاوس منتشر شده و در دسترس همه است.

نشونازی جدا نشده بود، با یک یهودی سخن نگفته بود و اکنون در این روزها بعضی از بهترین دوستانش یهودی هستند. یکی از آنها نویسنده ای است که در نوشتن کتاب خاطراتش با او همکاری کرده است. تام رایس یهودی سی و یکساله است که تبار آلمانی دارد و تقریباً همه خانواده و بستگانش را نازیها نابود کرده اند. این روزنامه نگار نیویورکی، از طریق مطبوعات با او و گذشته اش آشنائی داشت. وقتیکه اینگوهاسل باک از حزب نشونازی کناره گیری کرد بجستجویش برخاست. رایس میگوید: «میل داشتم دشمنم را ببینم». او اعتراف میکند که از هر چیزی که آلمانی بود نفرت داشت و فکر میکرد که بیش از همه از هامل باک متنفّر باشد مگر نه اینکه قرار بود او با رهبری رایس چهارم، نازیسم را احیا کند؟ در عوض در دیدار نخست هر دو از یکدیگر خوششان آمد و متوجه وجوه تشابه و تفاوت های یکدیگر شدند.

در این روزها، سرگذشت غریب هاسل باک، و شاید عدم امکان وقوع آن در امریکا موجب تسلی خاطر باشد ولی متأسفانه چنین نیست. حقیقت اینست که نگاهی به گزارش های جنایات نژادی و مذهبی در کالیفرنیا تصویر دیگری بدست میدهد و آن اینکه میگویند امثال هاسل باک از انتلپ و لی تا هانتینگتون بیچ بسیارند که یک اسپانیائی زبان را به گلوله بستند، به یک زن یهودی حمله کردند، و یک سرخ پوست را با ۲۷ ضربه چاقو مجروح کردند و نشان دادند که عبارت هائی چون «ملت آریائی» و «نفرت از نامطلوب ها» تا کجا ریشه دوانده است. حتی گنگ هائی که وابسته به تشکیلات نشونازها نیستند اما برای حفظ مناطق تحت نفوذ خود آدم می کشند چندان تفاوتی با آدم کش های نازی که هاسل باک در آلمان شرقی در خدمت خود داشت ندارند.

میگوید: هدفش از نوشتن خاطرات و روش زندگی اش در سه سال اخیر نشانه اعتراف به اشتباهاتش است تا به جهانیان بگوید که چقدر در

اشتباه بوده و تعصب جاهلانه و خشونت وحشیانه او یک طغیان در مقابل زندگی داخلی ناجورش بوده که البته راهی بسیار احمقانه توأم با خودنابودی و اتلاف وقت بوده است.

اینگو در سال ۱۹۶۷ در آلمان شرقی کمونیست در میان خانواده ای تحصیلکرده دنیا آمد. پس از چندی والدینش از یکدیگر جدا شده و هر یک براه خود رفتند. مادرش اینگوی کوچک را به پدربزرگش سپرد. این دوران را او بعنوان تنها روزگاران خوش زندگیش میدانند زیرا محبت و آسایش واقعی را تجربه کرد. در ده سالگی شروع به معاشرت و رفت و آمد با هیپی هائی که همسایگان پدر بزرگ در ساختمانی بزرگ بودند نمود. سرگرمی عمده هیپی ها مصرف الکل و روابط جنسی بود. بزودی اینگو از آنها خسته شد و به گنگ ها و پانک های خشن پیوست. گروه هائی که جنگ و جدال، حمله های خشونت بار به خارجی ها و نقاشی صلیب شکسته بر دیوارهای شهر قسمتی از تفریحاتشان بود. «میگوید ما معنی صلیب شکسته را نمی دانستیم ولی چون شدیداً قذغن و غیر قانونی بود برایمان جالب شد». آلمان شرقی محیطی گرفته، خسته کننده و دچار رکود اقتصادی بود. مردم آن در حقیقت زندانیان سیاسی بودند که در پس دیوار سهمگین برلین و زیر نظر پلیس مخفی بسر می بردند. شهروندان می بایستی جاسوسی یکدیگر را بکنند و بچه ها تحت آموزش اجباری "ضدفاشیستی" بودند. اینگوی جوان در بجهت سرکشی و یاغیگری می خواست در مقابل آنها بایستد و یک فاشیست خوب باشد!!

در شانزده سالگی مدرسه را رها کرد و به الکل روی آورد. اغلب در حالیکه مست و لایعقل بود به فرامین گنگ هائی چون «سکس پیستولز» و «پلاسماتیکنز» گوش می داد. اینها می توانست پلیس را به سروقت او بکشاند او نیز اهمیتی نمیداد.

در ۱۷ سالگی با دوستان پانک، سرهایشان

را که مدل موهاک (نوعی کاکل سراسری) بود تراشیدند و با کله های تیغ انداخته به گروه سرتراشیدگان پیوستند و میگوید: «ساده تر بگویم، اینهم راهی دیگر برای طغیان و سرکشی بود». اما پلیس اغلب آنان را نادیده می گرفت زیرا بیشتر بدنبال مخالفین کمونیسم بود. در سال ۱۹۸۷ نزدیک دیوار برلین، در پارک کنسرتی برپا بود و هاسل باک که طبق معمول مست بود ناگهان پیا خاست و فریاد کشید: «این دیوار باید فرو ریزد». او را دستگیر کردند بجرم حمله بدیواری که محافظ ملت از فاشیسم بود به یکسال زندان محکوم شد و در زندان کسانی را یافت که میگفتند باو علاقمند هستند و با مرام او موافق. آری پس از سرگردانی ها، کسانی را یافته بود که او را قبول داشتند. یکی از آنها هانری اشمیدت رئیس سابق گشتاپوی شهر درسدن بود. کسی که تمام یهودیان آن شهر را به آشویتز روانه کرده بود. این پیرمرد، از شکوه نازیسم برایش میگفت و جوان همه را باور می کرد. این درسها را چنان بخورد او دادند که همه را بعنوان واقعیت پذیرفت. برای او شکی باقی نماند که ادعای اشمیت مبنی بر دروغ بودن هالوکاست، اطاق های گاز و راه پیمانی های مرگ درست است. او باور کرد که سیاهان، ترک ها، مسلمانان، کولی ها، یهودیان و تمام "غیر آریائی ها" باعث گرفتاریهای اقتصادی هستند و مسئول تلخکامی های او.

وقتی که از زندان مرخص شد با تشکیل گروهی به مطالعه فیلم های قدیمی نازیها، تروریسم و ادوات جنگی پرداخت و بمرور با اعمال وحشیانه اش لقب «حیوان بلوند» یا «وحشی بلوند» را کسب کرد و تبدیل به ستاره ای در میان نئو نازیها شد.

مهمترین دارائی او قیافه اش بود. چهره رویائی از یک آریائی که شمایل او برای تشکیلات ذیقیمت بود. در سال ۱۹۸۹ وقتی که دیوار برلن فرو ریخت، نشونازی های صاحب مقام در آلمان غربی به جستجوی همگان خود به قسمت شرقی

آمدند. بزودی او را یافتند. هاسل باک ۲۰ ساله می توانست برای حزب رهبر آینده باشد.

بیوه های پولدار نازیهای جنایتکار جنگ، او را برای صرف چای دعوت میکردند و به او می گفتند «تو باید قبرهای بیشتری را خراب کنی». و او را تشویق به خرابکاریهای بیشتری می کردند.

کمک های مالی شرکت ها و صاحبان مشاغل مختلف در حقیقت سر جنبانان پولدار نازی، قدرت لازم را برای تشکیل «قانونی» حزب نشونازی در آلمان شرقی بنام «آلترناتیو ملی» فراهم آورد. در ۱۹۹۰ او توانست ۸۰۰ عضو رسمی حزب و گروهی دیگر که نامشان را محفوظ نگهداشتند، بدور خود گرد آورد. میگوید: «برای این جوانان فروریختن دیوار برلین و جنبش نازیسم بسیار جالب توجه بود. امید به آینده بهتر و برادری را برایشان مجسم میکرد که خیلی مهم بود. با گسترش آوازه شهرت هاسل باک روزنامه نگاران از هر گوشه جهان به آلمان روانه شدند. آمدند تا این پدیده اعجاب آور را ببینند و تصویرش را منتشر سازند. آنها با کمال میل اجرت های گزافی را که او برای هر مصاحبه می خواست می پرداختند تا مطالب تعصب آمیزش را به سراسر جهان مخابره کنند. هاسل باک به یک فیلمساز مقیم فرانسه، وینفرد بونن گیل، با مسرت فوق العاده اجازه داد تا فیلم مستندی از رشد و گسترش جنبش نشونازی تهیه کند. در همین دوران تنی چند از سرکردگان نازی نیز برای خودنمایی و چاپلوسی رسیدند. مثل مایکل کوهنن یکی از مشهورترین رهبران راست اروپا که تبدیل به مشاور و راهنمای هاسل باک شد. گوتفرد کاسل معروف به فوهرر اطریش که خانه اش همچون معبدی برای نوادپرستان کینه توز بود میگوید: «در دستشویی مهمانان، قسمت جالب توجه، نقش ستاره داود بود که با مینای زرد بر کف کاسه توالت نقش کرده بودند».

هاسل باک با همه دلبستگی به این مردان متوجه نکات مسخره ای میشد. مثلاً مایکل

از کتاب «غریبانه»
گزینه اشعار جهانگیر صداقت فر

«بهار غربت»

چه گرفته دل بهاری
چه بهار بی قراری
چه ز ره رسیده خسته
چه سوار بی غباری
چه درود بی سرودی
چه سرود بی درودی
چه نوید بی امیدی
چه گسسته تاروپودی
نه شکوه آبشاری
نه نمی به جویباری
نه شمیم کوچه باغی
نه صفای کوهساری
همه دشتها سترون
همه باغ سنگ و آهن
دل خاکِ داغدیده
همه مانده از تپیدن
نه نشاط و جنب و جوشی
نه بساط گل فروشی
نه خروش دوره گردی
نه سرور و عیش و نوشی
نه بروی سفره «سینی»
ز نشان هفت سینی
نه ترانه شی، نه رقصی
نه سرود دلنشینی
همه لاله های گلگون
شده کاسه های پرخون
که خزان غربت اینجا
به بهار زد شبیخون
چه سکوت مرگباری
چه بهار داغداری
همه دلشکسته، آری
چه بهار بی بهاری

کوهنن همجنس گرا بود و در مرام نازی همجنس گرایان را باید کشت. (مایکل بعدها در اثر ابتلا به بیماری ایدز درگذشت). بالاترین مقام نازی اطریش از یک دست فلج بود و این نقص را شدیداً پنهان میکرد چون مرام نازی ناقص ها و از کارافتاده ها را نمی پذیرند. عجیب ترین تناقص موجود تفاوت قیافه این سرکردگان نازی با یک "آریائی" واقعی بود. آنها سیاه چشم سیاه مو و متوسط القامه بودند و پیوسته با مدح و ثنای شکل و قیافه هاسل باک برایش غش و ضعف میرفتند. «آه تو چقدر آریائی هستی». او کم کم می فهمید - آنچه بیشتر مشکوک و نگرانیش میکرد مکالماتش با بونن گل بود که متوجه حقایقی درباره خودش می شد. از دید بونن گل خود را موجودی عجیب و بی ارزش می یافت. زمانی که این فیلمساز بتماشای رژه نازیهها می نشست و سرودهای ضد یهودی آنها ضبط می کرد، یا وقتی که نقشه های کمپ ها و بازداشتگاه های در دست ساختمان حزب را مطالعه میکرد، هاسل باک با خجالت به عمق نفرت احمقانه و جهل خود پی می برد. میگوید: «بمرور زمان بیشتر همراه این فیلمساز می شدم و از آنچه که او فیلم بر میداشت دورتر و دورتر می رفتم حتی از خودم». بدینگونه او می فهمید که پیروی از نازیسم سرپوشی برای ناامیدی ها و سردرگمی های زندگی بی حاصل خودش است، در این مرحله بود تصمیم گرفت که از جنبش و حزب جدا شود.

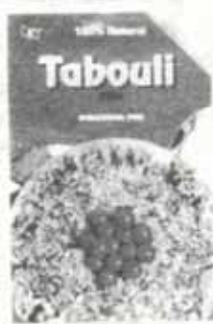
از آن پس او در خفا بسر می برد. گاهی برای مذاکره و سخنرانی بر علیه خشونت و نژادپرستی از مخفی گاه بیرون میآید. هاسل باک از نازیسم برای جوانان چه می گوید؟

«جوانان باید بدانند که گروه هانی از این دست، نازی، نئونازی و یا کلیه گروههای خرابکار حتی گتوها کمکی در رفع مشکلات شخصی و احساسی آنان نمیکنند بلکه بر آنها می افزایند و احساسات لطیفی را که لازمه ارتباط انسانی با دیگران است می کشند و نابود می کنند».

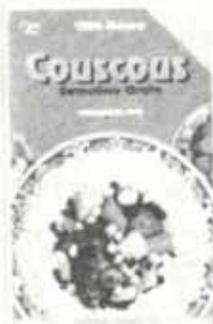
محصولی تازه از صدف



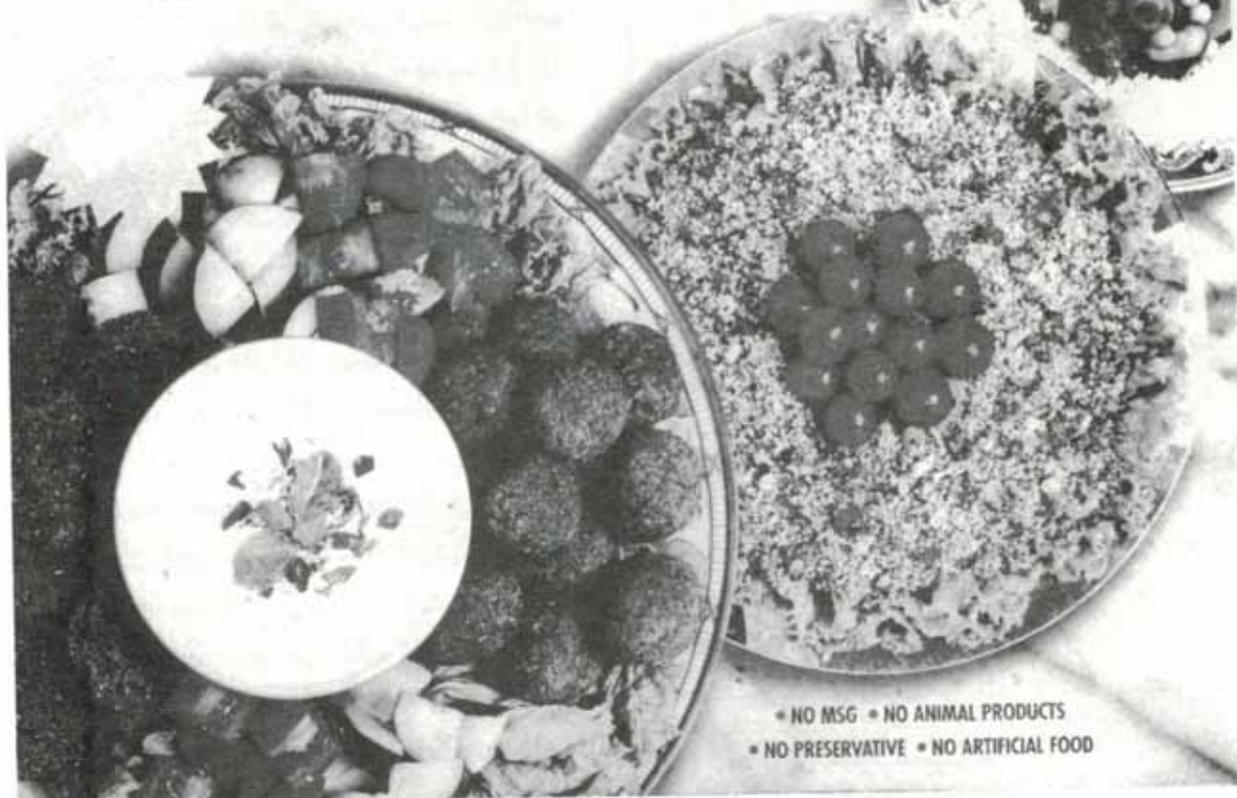
29-5450



28-0111



27-5442



• NO MSG • NO ANIMAL PRODUCTS
• NO PRESERVATIVE • NO ARTIFICIAL FOOD

شما که از غذاهای FAST FOOD خسته شده اید همین امروز

COUSCOUS - TABOULI - FALAFEL

صدف را امتحان کنید و خواهید دید

خوشمزه ترین و بهداشتی ترین غذا را بر راحتی در اختیار دارید.

انتخاب صدف انتخاب بهترین هاست

THE MOTHER - MY MOTHER

Parou Banayan

Her face, so far, and I can see it shine every second she smiles. She is my mother, my life, she is who I see every time all is not well, her face is here. Not as the mere person who tells you to brush your teeth, but as that mother who says, "I will love you, no matter what happens in your life."

That is a mother, and that is my mother. Sometimes not there for herself because she is so wrapped up in taking care of others; and that is what mothers do: Build a family and love it like no one can and take care of it like no one would dare to; a mother is a mother is a mother. They give so much it is impossible to repay them, but the funny thing is they never think they are doing enough because it is in their nature to be so giving; that is my mother. If she only knew who she is to me. If she only knew how her face, so far, shines in my mind every second she smiles. If she only knew what her presence means, what her opinion means, what her smile, health, love, tenderness means, if she only knew, if she only knew.

That is my mother, her face so far, shines every second I see it smile, and her name, *Maman*, stirs compassion in me like no force other than utter love could possibly accomplish. She gave me my life, she raised me with her own hands, raised me and loved me like I was gold. It is not every day you find such love brewing in a heart, and if you do, that love has strings attached or is taken for granted.

I have a mother who wants nothing but to love me and nourish me and who is disappointed when she is unable to the mere thought of her disappointment shows again the beauty of this person I call Mom. What a word, Mom. Say it. You cannot help but think of the most beautiful things in the universe, things that in all their beauty, have only little to compare with what that one word means. She loves me and will always love me and takes care of me and will always take care of me.

That is a Mom, that is a mother, that is my *Maman*.

SHOFAR

Is looking for you.

Have a thought? A Poem? A story or essay?

We're Listening.

YOUNG TALENT

TEARS AFLAME

Stephanie Kantor

The flame entranced me.
I welcomed and embraced the flame,
opening my heart and mind to it.
The flame rhythmically danced to
an exquisite, enchanting, haunted harmony.
The beat became faster,
and the flame hungrily crossed over
the bridge that I had opened.
The flame crossed the bridge into my heart
and soul.
The flame sneaked around my heart
and embraced my soul.

I felt longing, hope, determination mingled
feelings.
I felt love.

But then, the flame crossed over the bridge and
was gone.

I felt pain.
For the flame had burned through my heart,
has passed through my hidden barriers guarding
emotions,
had flowed through my soul.

Silently, the tears dropped down my cheeks
mixing in with the burns.
I would recover someday
but I would always desire that special emotion
called LOVE.
Of longing, hope, determination, mingled feelings.

I heard that exquisite, enchanting, haunted harmony
of the flame.
But then I saw the tears on the floor had joined
together forming a dance with a soft, bittersweet
hopeful harmony.
A happy harmony and dance.

A SIMPLE COMPUTATION

Shofar goes out to
5,500
addresses.

The cost of mailing out
5,500 flyers to 5,500
addresses is a minimum of
\$800.

A full page advertisement
in Shofar costs
\$250

(and the envelope doesn't get
tossed into the wastebasket.)

It doesn't take a genius
to figure out
the cost effectiveness
of advertising in Shofar,
Farsi and/or English.

WE'LL MAKE SURE

5,500

**HOUSEHOLDS SEE YOUR
ADVERTISEMENT.**

WHITE LIE VS. BLACK LIE

Is There Really A Difference?

Roya Nathan, M.A., M.F.C.C. Intern

Not really! Well maybe. I'll let you be the judge of that.

Basically, a lie is a lie, but how we perceive it or interpret it to ourself does make a difference.

Lying can be divided into two types: white lies and black lies. A black lie is a statement we make that we know is false. On the other hand, a white lie is a statement that is not in itself false but that leaves out a significant part of the truth. The fact that a white lie is white does not make it any less of a lie or any more excusable. As a matter of fact, white lies may be in every bit as destructive as black ones. People who twist the truth or withhold an essential part of the conversation are in fact no different than those people who speak falsely or withhold the truth altogether. Yet, withholding the truth (or telling a white lie) is considered socially acceptable in our society and viewed as less reprehensible. White lies are more difficult to detect and to confront and are often more pernicious than black-lying.

Lying is a universal act. We see it everywhere. A government that withholds essential information from its people by censorship is no more democratic than the one

that speaks falsely. In the competitive world of business lying is encouraged and accepted.

If lying is considered so shameful an act, then why do so many people lie in so many different ways? The answer is *fear*. We usually twist or withhold the truth because we are afraid of what the outcome might be if we confessed the whole truth. Lying is a defense mechanism that we all use in our daily life to protect our own ego from hurting; yet when we get caught in a lie we usually blame it on the fact that "I only did it because I did not want to hurt *your* feelings" or "I did it because it was in *your* best interest." There is definitely some truth to that but lying can make everything superficial specially if you are involved in a relationship. When you lie you are burdened to cover your tracks all the time, and sometimes bound to construct new lies to cover the old lies. It becomes a vicious cycle.

Wouldn't it be great if we did not have lie in any color? The more honest we are, the easier it becomes to continue being honest; we don't have to waste any effort covering our tracks. Actually, far less energy is required to have the self-discipline of honesty than the energy required for lying. If we practice the courage to live in the open then we can become free of fear which leads to less lying.



THE TOP 10 . . .

Our last "Top 10" posed the question "TOP 10 SIGNS OF THE GENERATION GAP". Readers were told that we would not be posing any more questions until Shofar received response to that question from our readership. Meantime, we have received the following from Daniel Daneshrad in response to a previously posed "Top 10" question.

MOST POPULAR "WHEN I WAS YOUR AGE..."

10. I had to walk 10 miles to school.
9. Dinosaurs ruled the earth.
8. Spaghetti was just discovered.
7. We studied Pre-history.
6. There were only 23 hours to a day.
5. I could get married for 10 dollars.
4. We didn't have TV's, we just sat and watched the wall.
3. Dictator was a curse word.
2. Leather jackets were made of plastic.
1. O.J. was short for Orange Juice.

IT PAYS TO ADVERTISE IN SHOFAR

SHOFAR GOES TO 5,500 ADDRESSES

WHAT DO YOU WANT TO BE

Katrin Cohen

"What do you want to be when you grow up?" This question is often asked of kids who usually are honest with their answers. But what happens to this answer when we grow up? Being what you want to be when you grow up and not what someone else wishes you would be, is the most honorable and respectable thing one can do for themselves. This "being" might take a little soul searching but is well worth the time. Your spirit, your talent, and your passion are what make you special and unique. After all, spending time covering up who we really are causes frustration and unhappiness.

Why should we go out of our way to attain a BMW or Mercedes if that is not what we really want? Why should we study fields we are not really interested in? Because we think we will attain prestige and a high income? Please don't get me wrong; there is nothing wrong with attaining these goals if they are what you really want. However, all too often people may enter these fields or obtain these possessions to attain status. We may think that by attaining this "status" we will be happy. But how many times have we achieved our so called "own goals" only to discover that it was not all that we expected? Wouldn't it be wonderful to discover those passions and talents that make us glow with satisfaction? This act is not only honorable but would do a great deal for our relationship and general well being.

This act of being our true selves and living with passion is a philosophy that is also found in nature. Let's take a tropical plant. The plant may be taken out of the tropics and placed in the city and it may survive for a while, but ultimately it will wither and die because it is not in the right environment. Just like the plant, humans may go through life

trying to adjust to their occupation or attain certain possessions and in the meantime, may feel that there is something lacking in the "air," in the "environment," in their "relationships." The truth is that we too, like the plant, may be in the wrong environment. We may be leading lifestyles that do not really reflect who are. By doing what we really want in life; be it an occupation or certain lifestyle, we learn to nourish and love ourselves. We thrive on the air and environment because we are comfortable and proud of who we are and what we have accomplished. In return, our relationships and lifestyles will have more meaning because we will have learned to live life with passion.

It is nature's way for us to be unique. If you look out in nature; let's say a forest, you will notice that in that forest, no two trees, flowers, or insects are the same. True, there are same "kind" of trees (e.g. redwood) around, but they do not look identical and they each have their own special texture, shape and characteristics. The beauty of nature lies in this fact, for if every tree, flower, and insect looked the same, we would live in a pretty boring and unaesthetic world. The same goes with our true personalities and abilities. Let's not be afraid to show ourselves for we are all beautiful and capable of many unique possibilities. Above all, let's respect each other's passions and lifestyles. You are not less or more of a person if you are an artist, writer, surfer, or doctor; or if you have a Mercedes, Toyota, or a Mule. What does make you more of a person is paying attention to your hopes and dreams and giving it "sun, water, and nourishment" to let it flourish.

Remember, perfect self expression is a way of complementing rather than copying one another.

wish." I asked if he spoke any languages so that when he heard any curses in a foreign tongue he would understand to hide in a closet. I explained that I didn't appreciate any form of hypochondria, so if he thought that he would be rushed to the vet with any itch or scratch he'd better forget that in a hurry. I was raised with the old theory, "You're only a dog." I reminded him that I would not tolerate sleeping on beds. What he attempted when I was out of the house, I would chalk up to creative waiting. I told him I might look cute, but I walked very slowly and did not appreciate being pulled by a dog at any time of the day or night. He swore he was a snail in disguise. His eyes kept transmitting "Whatever you say lady - just get me out of here!" He sat very quietly throughout the interview and I sensed in him a docile personality. I needed that after my two husbands. I liked his looks too. His grey shaggy short-cropped hair seemed to remind me of George Peppard without a shave.

I cautioned him that I believe in the theory that you can't be too rich or too thin, so he would have to settle for chow time just once a day, and definitely no begging for alms at the dinner table. "Are you kidding," he transmitted, "I'll be happy just for water and a half of a day-old bagel, if I can just get out of here!" "Good," I said, "now since you're a runaway I must alert you that in my building there is a rule about not pets allowed, so you can't be one of those barking maniacs." "Lady, just call me mute Morris." I called to the handler that this dog would be adopted by me and signed out at the front desk. His days at prison were to be history. He seemed to sense something was going his way. He slowly walked by each cage of his fellow inmates and lifted his leg in a sole salute of farewell.

He definitely was my type...



گیتا کروبیان

"Personalized attention given to each case."

GUITTA KARUBIAN

ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

* Attorney at Law

* Real Estate Broker

* Over 19 years of experience

Real Estate . Business . Immigration

Family Law . Dispute Resolution

MY SOUL MATE

J.T. O'Hara

After two marriages requiring me to be caretaker, cook, and dominion over all Chinese laundries in town, I decided what I really wanted from life was unconditional love, some washable loose fitting garments and Fendi baggage. Divorce is really useless. You get married for lack of judgement and then divorced for lack of patience and then remarry for lack of memory. I felt the urge again. I needed someone strong and handsome to look at me through loving eyes each and every day, who would wake up every morning with joy and eagerness for the first sight for me. I opted for a dog.

I decided to interview the prospective candidate with a set of questions I carefully prepared. I neglected to do this with the men in my life; had I done so I wouldn't have taken any of them home. I chose three animal shelters to visit. The first one was near the beach in Santa Monica. It was filled with runaway playboy dogs who were living with people from the Malibu film community and were on a constant high, always yapping and trying to make a deal. One dog seemed to have 10% of the gross written all over his face. Two dogs didn't pass my interview; they lied when I asked about the size of their paws. They swore they would never grow past the size of a muskrat but by the looks of them it seemed I'd be feeding a grizzly. One dog name Lucy touched my heart. She just looked like beautiful people, easy to talk to, but she was just too big for my tiny kitchen. I told her to keep the faith, I was looking for a bigger place.

I always had to recoup after each ordeal and didn't venture out to the next pound until a week had gone by. The next pound had only two stray dogs, both bag men from the

look in their eyes. They had the great escape tattooed on their souls. I didn't want a love'em - leave'm dog. I had that with two husbands.

My last stop was in the worst neighborhood in L.A. It was filled with murderers and killers, and those were the dog handlers. The barking was constant and the cold cement floors mixed with the stench reminded me of a Turkish prison. My first interview was with a coffee color smaller dog whose name was Harry. He failed the interview right off. He thought just because I came with a Beverly Hills address it was going to mean easy street for him. I also resented how he sniffed me up and down and turned away at the scent of my inexpensive perfume. I walked slowly down the aisle looking at all the perspective candidates. They all seemed to have the primal scream of abandonment and loss. There were those few who first kept up the act of charm and playfulness in the hope that they would capture some blue-haired dowager's heart preferably one with a small fortune ready to be left to the dog on her untimely death.

I walked through this pathetic chaos until I came to a cage with only one inhabitant. Small, sad eyes looked through a mess of grey shaggy hair with a white touch of an angel's paint brush right on the top of his head. I asked the handler to take him out to the back of the yard where we could be alone for a few intimate moments. I looked deeply into his eyes and asked the following question: "Do you smoke or take drugs?" The look in his eyes conveyed to me in an instant that we were having a conversation of emotional shorthand. He held my gaze and transmitted, "Lady if I got this far out of that cage, ask anything you

IRANIAN AMERICAN JEWISH FEDERATION

Presents A Seminar On

GANGS AND CULTS

HOW TO STAY AWAY FROM DESTRUCTIVE INFLUENCES

Empower yourself and your family by attending this experiential seminar on how to identify destructive forces such as cults and gangs and how to increase your resistance to these forces.

Seminar includes: Lecture, question and answer, and opportunity for discussion in separate parent and teen groups.

SPEAKERS: **Arnold Chanon Block, LCSW.**
A Psychotherapist and specialist on gangs cults who has appeared on many radio and T.V. shows on this subject.

Nora R. Ghodsian, LCSW.
Psychotherapist who specializes in working with issues of adaptation and adjustment to a new culture.

TIME: Sunday May 19, 1996 - 7 pm to 9 pm.

LOCATION: Nessah Educational and Cultural Center,
1537 Franklin Avenue,
Santa Monica, CA 90404.

RECEPTION: 6.30 pm.

DONATION: Adults: \$10.00 - Students \$5.00

RESERVATION: Please call Iranian American Jewish Federation at

(213) 655-7730

the start of your journey died and left his or her bones in the hot sand of the Sinai Desert. Even your beloved leader who toiled for you was denied entrance into the Promised Land. Why?

"Use your imagination. If we had joined hands, today the Star of David would be flying over the Pyramids and under the shadow of the Sphinx we would be reciting the Shema and chanting Lecha Dodi...

"There would have been no Holocaust, no Haman and no Hitler. Dreaded words such as pogroms, Christ Killers, Ethnic Cleansing, Treblinca and Buchenwald would never had entered our vocabulary contaminating man's language and his soul.

"Ferdinand and Isabella would have attended synagogue every Saturday, and her middle name would have been Sarah.

"Protocol of Elders of Zion, that vicious and fraudulent paper, would have never been written, and no one would have dared to call Judaism a "gutter religion".

"Dr. Mengele the black hearted surgeon would not have tortured innocent Jewish twins, and Nazis would not have made soap with the body fat of Jewish prisoners, lamp shades from their skins, and pillows stuffed with their hair.

"Stalin and his gang of murderers, Eichman and his henchmen, these permanent residents of hell, would not have been issued passport to visit earth to contaminate it.

"If the world were predominantly Jewish today, we would still have the Temple of Solomon on its entirety, instead of only one wall.

"The Eskimos would light Shaboss candles inside their igloos, and the Australian aborigines would have Mezuzas pinned to the entrance of their tents...

"So, why did you leave without us? Why did you exclude us from your faith? With this one fatal mistake and disastrous oversight, you left the children of Israel isolated throughout history, always vulnerable and always a minority. Why...? Why..."

تلفن ۲۴ ساعته

(310) 858-1234

9301 Wilshire Blvd, Suite 409
(at REXFORD)
Beverly Hills, CA 90210

- جلوگیری از بیماری های لثه
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی

دکتر جیکوب اسحق اف

دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی . U . C . L . A .

دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها

Pyramid, I dreamed of Pharaoh and his wife. They looked at me with deep sadness holding the lifeless body of their first born on their stretched out arms, as if offering a human sacrifice to the gods.

In a low voice, Pharaoh spoke accusingly and sorrowfully: "Why have these people left without us? Why didn't they stay? Ask them why they did not stay?"

Twice that night I had the same dream; identical, morbid and enigmatic. I have thought for days about this dream and Pharaoh's motive. I have finally deciphered and decoded its message, a message from beyond the grave. Let me share it with you.

In that dream, vision, apparition or whatever you choose to call it, Pharaoh was addressing Hebrews and their leaders at the time of their exodus from Egypt, reproaching them for their haste, their shortsightedness and their lack of compassion.

He was lamenting on behalf of himself and his stunned and devastated people, reeling under the fury and anger of Yahweh, a powerful, awesome, uncompromising and revengeful Entity, far superior to any of their many gods.

Pharaoh was mildly rebuking Moses and Aaron and the Hebrew leaders for having missed a golden opportunity in not asking or convincing their former taskmasters to convert to Judaism.

He wanted to know why the Jews hadn't gotten the hidden message and hadn't asked the Egyptians to enter into Abraham's tent. "...Not even once," he was lamenting "did you ask us to join you. Why? Not ever a lukewarm invitation to embrace your faith. We were ready, but you denied us this invitation. No doubt we had done you wrong and you were in no mood to be forgiving and nice to

your enemies. But had you shown some magnanimity, we would have joined you.

"As ruler of Egypt, I had many times grudgingly confessed to the superiority of your Yahweh. Why didn't you take the hint? Why didn't you share your Yahweh with us? Why did you abandon us?"

"Had you taken us into your fold, the history of the world would have been vastly different. In your haste to leave Egypt, you entered a hostile world as a minority, and carried this yoke and this curse throughout most of your history, constantly in danger of being annihilated. Why did you fail to see the light?"

"A converted Pharaoh wrapped in Tallis could have done wonders for your people. Perhaps the entire world or a majority of its inhabitants would have been Jewish today!"

"You say it is far fetched? Look at early Christianity. When Constantine, the Emperor of Rome, was converted, suddenly a despised and persecuted sect multiplied rapidly. As a converted Pharaoh with the help of my converted people, I could have done the same for Judaism. But you did not give us a chance.

"Just imagine! If you had seen the light, the journey to the Promised Land would have taken less than 40 days, not 40 years. My converted army would have paved the way for you.

"Forty years of wandering the Desert did you much harm, putting you in constant conflict with you demanding Yahweh. Forty years of wandering up and down that Wasteland almost cost you your very existence, bringing you to the abyss of annihilation by the very God that had liberated you from 300 years of slavery. Truly, you got out of the fire into the frying pan. Anyone over 20 years old at

On the sand of the desert I knelt and recited your Sheheh-hianou, a prayer of thanks Jews have recited for centuries.

Now I am one of you. I am an old Hebrew who has come back to reclaim his heritage. I have been here before. Listen to my story, the places I have been, the tasks I have performed and the perils I have faced. I am your brother.

I have died with Samson in the collapse of the Temple.

I have watched David the young shepherd slay Goliath with his sling shot, and I have observed King David seduce Beth Sheba. I am an old Jew; I have been here before.

I have peeked into Isaac's tent and have watched Jacob deceive him shamelessly, and I have heard Esau's blood-curdling howl, animal like and heart rending.

I was one of the two servants who accompanied Abraham to the foot of Mount Moriah.

I have assisted Mordechai in averting the annihilation of Jews by Haman. I have jumped to my death with 900 defenders of Massada.

I have been a stone cutter at Solomon's Temple and I have heard Joseph's cry for help from the bottom of the well.

I have heard Yahweh's angry voice in the form of thunder and lightning threatening to destroy the ungrateful children of Israel, and I have listened to Moses' soothing words talking Him out of it...

I have found the gap and the fault that swallowed Korach and his followers, and have discovered traces of the kiln in which Aaron

melted the gathered gold, fashioning it into the Golden Calf.

I have watched rebellious Hebrews in an orgy, dancing around their new God, and I have fled from Yahweh's anger descending upon the multitude like a thick cloud of corroding acid, eating through their bodies as well as their souls.

I have seen the ghost of Moses climbing the Mountain one moonlit night, and I have heard the breaking of the two original Tablets.

I have come upon the small shards of the Tablets, but did not touch them. I have discovered the fossilized granules of Manna under a rock but did not collect the sacred food.

I am one of the men who carried the coffin of Joseph's bones out of Egypt. I have heard the wailing of grief-stricken Egyptian mothers mourning the death of their first born.

I have heard Moses pleading and begging Yahweh on the top of the lonely mountain to let him enter the Promised Land with his bone wary people, and God's angry and thunderous voice denying this request and rebuking him.

I have witnessed all these, and then some.

I have seen Moses's staff in the shape of a black cobra slithering on the sand.

I have seen King Saul fall on his own sword, and I have buried his body alongside the body of young Jonathan. I am an old Hebrew, I have come home.

While still intoxicated by the mysterious message from the Desert, one summer night sleeping at the foot of the

Biblical figures have breathed. He wants to walk up and down the narrow, winding and cobblestone roads and passageways of Jerusalem, looking for the ghosts of Mica, Hezekiel and Jeremiah.

He has travelled the entire region and the neighboring lands and has crossed the Sinai Desert by car, by camel, mule and donkey and on foot and has flown over it in small private planes and helicopters. He has crash landed a few times, cracking a few ribs and breaking an ankle, but believes it has been worth it.

He has walked the streets and back alleys of Damascus listening to the screams of Eli Cohen, the Israeli spy tortured by his Syrian captors. Alone and scared, Howard has spent many nights curled up in his dusty sleeping bag at the foot of the Pyramids and the Sphinx, twice bitten by scorpion and cobra, barely surviving.

He has climbed numerous hills, mountains and outcroppings hoping to find the grave of Moses, where he died brokenhearted, alone and lonely, rebuked by an unforgiving Yahweh, who rejected his pleas and denied him entry into the Promised Land.

He has searched for old bones in the desert; bones that God had promised Hezekiel He would bring back to life.

He has looked for thicket at the top of Mount Moriah where the unlucky ram was caught, saving Isaac's life.

He has searched for Abraham's sacrificial knife. In attempting to find himself, he has come face to face with a host of ancient entities from cons past, all claiming to be him in one of his previous lives!

Here is a portion of his last letter to me. Let us take a look at it together, and look into the tormented soul in search of himself,

his inner eye seeing things which may be there, and his inner ear hearing voices few people can hear.

Jerusalem: March 1, 1995

... I have often angered you by describing Sinai Desert as a vast prison without walls, confining trapped Hebrews for 40 years, with Yahweh being the jailer and prison guard, handing his so-called Chosen People a raw deal. But now things have changed dramatically.

One night, after traversing the length and breadth of this mysterious land, I huddled in my sleeping bag at the edge of the deserted Desert. Listening to the whisper of midnight's cool breeze, I fell sleep and dreamed.

I felt the ground was saturated with forgotten miracles and the air was filled with the echo of violent confrontations between a jealous and unforgiving God, expecting too much from multitudes of just-liberated Hebrew slaves, uprooted, frightened, demanding and bewildered in that unfamiliar wilderness.

Perhaps I was not sleep. It was something trance-like, a twilight between wakefulness and deep slumber, giving the dream the appearance of a vision, enabling me to take a peep into my past.

From a distance I heard the muffled sound of millions of sandals pressing on to the soft sand of the desert. They were the sandals of liberated Hebrews shuffling behind Moses on their way to the Promised Land, singing, dancing, praying and complaining.

I knew at once that I was in that sea of humanity, a throng of more than 3500 years ago. I woke up and realized tears were streaming down my face. I had gone to sleep as a Gentile and had awakened a Jew, and old Jew!

IF PHARAOH HAD CONVERTED

N. M. Kharrazi (Nouri)

"...At the edge of Sinai Desert, I went to sleep as a Gentile, and I woke up as a Jew, an old Jew... Now I am one of you. I am an old Hebrew who has come back to reclaim his heritage... I have been here before... I am your brother... Listen to my story..."

Howard, a Harvard graduate, lives in Hayward and wants to convert to Judaism. In the past ten years he has visited Israel five times.

Having read the Torah from cover to cover more than once, he has accumulated over 600 questions about the Book of Exodus alone. I have answered six of them, and for the rest I have referred him to Yahweh Himself!

He speaks Hebrew and Arabic fluently, and is familiar with all the glorious as well as the tragic Biblical events, with all the betrayals and broken promises of its heroes and villains.

As for the embarrassing events and "Biblical Shenanigans", as he labels them, he is quite content with the explanation of rabbis of the old that "Torah is a book about men [and women], and not about saints."

If it is true that people who feel too intensely or understand too much, bother and annoy God, then Howard easily qualifies for membership in both groups.

His fascination with the Holy Land and especially with Sinai Desert combined with a fertile and powerful imagination, have often pushed him to a realm close to madness. Frequently what he dreams and what he experiences during his waking hours mingle



hopelessly and become indistinguishable, blurring the line between reality and illusion. He is a poet gone berserk. He fantasizes and stamps it as reality, often getting away with it. He has convinced himself and some of us that in some of his past lives on this earth, he has lived in the Holy Land.

A few months ago he moved to Israel for the fifth time to prepare himself for the "Big Event" as he calls his conversion. He wants to fill his lungs with the same air the

FRIENDS FOREVER

Farhad Rostamian

After all is said and done;
After you've learned all that there is to learn
and read all that there is to read,
After you've conquered the world over
with healing, with creations, with justice,
After you've traveled far and near
and seen all that there is to see,
After you've mastered your 'ways'
and respected the 'ways' of the others,
After you've played all that there is to play
and sung all that there is to sing,
After the children are grown
and have children of their own,
After all the tears you've shed
and all the smiles you've shared,
After you've given of yourself - body and soul -
to those who love you and those who you love,
After all that's said and done
Looking back at all the unforgettable moments
and remembering all that is tucked in your heart,
You realize that what matters the most
is who you call "your friend"
and who calls you my friend .

EMOTIONS

Sepideh Haggayan

She smiles - but her eyes do not shine
She cries - but there are no tears
She laughs - but there is no sound
She trembles - but there is no terror
She rejoices - but there is no glee
She mourns - but there is no death
She confuses - but there is no dilemma
She shys - but there is no discomposure
She feels - but there is no sense
She exhausts - but there is no fatigue
She loves - but there is no heart
So she questions - but there is no answer



Classes in: Computerized Accounting,
Certified Income Tax Preparer, and Medical
Office Management, Windows Programming
and Computer Aided Drafting (AUTOCAD)

Teachers with practical business experience
State of the Art Computer Equipment
Small Classes

Private Tutoring in all areas of Bookkeeping,
Taxation, Medical billings, & Computers

Your Success is our Goal

We Offer
Career Transition and Training
In 3 Months or Less Starting at
Only \$275

DAY/ EVENING/ WEEKEND CLASSES
Financial and Placement Assistance
4,000 SQ. FT FACILITY

6363 Wilshire Blvd. #600 (213) 655-9100

A NEW ARTISTIC GROUP

What is free-flowing, unconstrained in its movement, neither solid nor gaseous, but funny and juicy?

LIQUID Productions... an artistic organization created by a group of young Iranian American Jews to express their passions and to promote the arts in our community. LIQUID's first event (date to be announced) will feature theater, music, comedy and entertainment.

"We're doing this because we have so much to say and to share with our fellow human beings," comments Fariborz Davoodian, a multi talented and eligible bachelor who will be the MC for the event.

"People in our community seem to be oblivious to many important issues," says Foujan Neman, a UCLA student who is also involved in several off-campus charitable organizations. "Hopefully we will be able to increase our society's awareness of these issues, not by preaching but through artistic expression such as our play."

Goli Gabbay, a UCLA graduate currently working at Earth Spirit an environmental organization, agrees with Foujan: "My deepest desire is to be part of the process of social change.. but we cannot force change to happen; we can only inspire and instill hope."

"I'm in this for one reason - GIRLS!" jokes Amir Ohebsion, another eligible bachelor with a receding hairline who is involved in writing the material for the event.

The group also includes a brother and sister team, Farid and Nazli Safaie, both with artistic backgrounds. "The fact that our paths have crossed at this point is not a coincidence; I believe that as a group we will be able to move people and have a greater impact than we would individually," says Farid who also happens to be available. Nazli, an interior designer, shares the sentiments of Foujan: "There is so much more out there than meets the eye; we all need to expand our minds and see things in a different light."

The name "LIQUID" was suggested by Rafi Javaheri, a successful (and yes, available!) entrepreneur. When I heard about the group and its objectives, I proposed LIQUID because it is fluid and capable of assuming different shapes," comments Rafi.

Although LIQUID Productions is not a charitable organization, the members intend to re-invest any proceeds in future projects. "Our intention is to flow freely and fill our personal need for free expression, and in the process hopefully fill the emptiness that exists in our community," says Amir. "Eventually we would like to explore different media including monthly publications, radio and television programs, and live talk shows."

* * *

If you are motivated and talented and would like to make an artistic contribution to LIQUID please contact Fariborz (310) 472-0555 or Amir (213) 654-1968. You may also make a monetary contribution if you so desire, but it is not tax deductible).

Anywhere in the world. My children look at each other knowingly, and join me on my line. I laugh at the man who takes their place. Much later, as we're putting our groceries on the checkout table, I watch that man leave the store. My children say nothing. They don't see him. They are entranced by the manilla envelope full of coupons the woman in front of us has just spilled on the counter. She opens her wallet and brings out rain checks, and a fistful of change, mostly pennies.

"God, grant me the serenity to accept the things I cannot change, the courage to change the things I can, and the wisdom to know the difference." I have come to accept the fact that I get great parking spaces and terrible lines.

So as we wait for the woman ahead of us to organize her life, we decide we need gum, life savers, breath mints, The National Enquirer, a small book of astrological signs - actually 3: Libra for me, Virgo for her, Sagittarius for him - and a small crossword puzzle book. And a bag of disposable razors. And a keychain like the one my son has.

We choose plastic, not paper. I pay with plastic, not paper. I am surprised at how high the bill is. As I put away my Gold MasterCard I notice its edges are smoldering. We wheel our cart out to the car (cleverly parked right at the door), and I am surprised at how hard my heart is beating. Was my freedom worth the charges on my next MasterCard bill? Yes. I inhale with deep contentment and the sweet full scent of narcissus reminds me that spring has come with its fragrant bouquet. My heart rate begins to normalize.

Unlocking the car trunk I hand my keys to my children who arrange them on my newest keychain. We stuff some bags into the trunk and put the overflow on the back floor.

"One second, kids. I'll be back in a

flash." I hurry to the flower stand outside of Ralph's to buy a pot of narcissus. As I stand at the register my son passes by. "Mom, I'll be right back." He's waving our parking ticket in his hand. My son remembered. I am blessed. We didn't lose our parking ticket and we remembered to have it validated. I smile slyly as I put away my MasterCard and hand the flower girl a ten dollar bill.

My daughter is sitting in the front of the car. As I hand her the pot of tall flowers the car takes on their fragrance. My daughter holds the pot gently in her lap. My son sits in the back. "Mom, is your seat belt on?" This is love talking.

I maneuver my way out of the parking maze like the old pro that I am, stop at the gate and hand the man my validated ticket. As the gate goes up, allowing me to pass, I am hit with a surge of satisfaction. I pass the smiling peacock still standing at the end of the driveway and I smile. I feel good.

I have accomplished my mission. And now I'm going home with my kids. And our music, my key chain, by books, my son's gift and card for Evan, gizmos for my daughter's braces, her Walkman, his game, my Gameboy, our dinner and dessert, lunch, the other groceries, and the flowers. And milk for my children. I sigh. Life is sweet.

"Mom, do we have wrapping paper for Evan's gift?"

Copyright Guitta Karubian 1995. All rights reserved.



me and brought a cart with them into which I now put the oranges, the apples, the two bags of salad, and the Chinese food.

There is a God in this world. My mom says that, and it's true. Right there, in front of my eyes are shelves devoted to Pioneer Sour Dough Bread right next to Chinese food, where the sushi should be. Surely, somebody up there is watching out for me. This is a sign. Every morning I love my toasted piece of Pioneer Sourdough Bread (no fat, no sugar, no salt, no lard and no preservatives). I toast it just so, and then spread some virtually *fat-free* butter on it - (or something that tastes just like butter, but I guess can't be butter if it's fat-free) - then a smooth wall-to-wall coat of creamy Skippy peanut butter, and over that some lovely clove honey. And I now clearly visualize the package of Pioneer Sour Dough Bread in my refrigerator on the bottom shelf with only one lone end slice of bread left in it, enough only for tomorrow. Well of course I take a loaf of Pioneer, because I recognize a sign from above, telling me to save myself a trip back to the market in a day or two just for a loaf of bread.

I'm on a roll. I head for the honey, remembering that it too is almost finished. But I can't recall where they've moved the honey to and looking for it, I pass instant soup, great for the office on a rainy day, styrofoam rice cakes, healthy and great with soup, and right next to the rice cakes, rows of cookies. I'm still looking for the honey when a child runs by us holding a box of cereal.

"Mom, we have no cereal! Can I get a box?"

"Of course. Why buy milk if there's no cereal?"

"That's not fair, Mom. She picked cereal last time. I won't eat what she picks. I want to try a new cereal. It's real healthy, Mom. It has no sugar and so little fat you won't believe it. You can read the label." And he's back in a flash as she deposits her choice into the cart. "Look mom, it says just 1 gram

of fat. That's all. That's way less fat than hers has. Can I have it, Mom?" And it's a basket in one.

I need milk.

Ah, here's the honey, atop the ice cream case. "Mom, remember you asked me the name of that ice cream you liked so much at Dad's house? It's right here: Dryer's Extra Light Swiss Fudge." In goes the honey and the Dryer's.

Where's the milk?

"Mom, can you get some juice? I don't like any of the sixteen we have at home. We need orange juice for breakfast." what L.A. lawyer can say "no" to O.J. squeezed to a pulp?

Where's the milk? We've found it. "Mommy, why don't we get some chocolate milk? Then I won't have to pour chocolate syrup into my milk. And look, it's low fat." My son is so smart.

Where's the white milk? Wait, what's this? Are you kidding me? "Fat Free Kaluha Milk!" This I've got to try. Wait, what's this blue one? A different color. "Fat Free French Vanilla Miik". Oh, my, my, my. This will be great in my morning coffee.

Plain old milk? Bingo! Here it is. Finally. A carton of 1% low-fat milk. Maybe I should get a gallon. No, let me get two quarts and freeze one. This way, I won't get caught without milk again.

We're finished. At last, Let's get on line and get out of here.

Which line? This one? "Mom, this is a fast line." My children want me to stand on the line to my right that has seven people in front of them. The line I'm on has only three people in front of me. I tell my kids to come to me. It is an absolute law of the universe that whatever line I stand on will be the slowest line in the store. Any store. Any line.

Evan yet?" she asks. "Wow, no, I don't. Mom, can I buy him a gift really fast while you're looking for a key chain? Mom, get a really good one that won't break. Get the kind I have. The kids at school try to break it all the time but they can't. And get a flashlight for your keychain too, for when it's dark." Bless his little soul, my son worries about me. I tell him to pick out a card for Evan then go to next door to Bookstar and buy him book for his birthday and we will find him there on our way back out to Ralph's.

I pick out a keychain (it's not at all like my son's). He hands me the card he's found and leaves for Bookstar. I find a doo-dad to insert a key into with a teenie-weenie flashlight on it. It can't be too helpful in the dark, but it'll help distinguish my front door key from the others on my key chain.

"Mom, I need some things for my braces." My daughter, my left eye, my heart, my silk and velvet angel, has spoken. She has a need that can be met within the confines of this store. Keychain, teenie-weenie flashlight, birthday card and orthodontic gizmos in hand we stand on what turns out to be a line that moves slower than I guessed. I pay with my Gold MasterCard. It feels more than a little warm in my hand as I put it away. A small price for independence. We head for Bookstar.

Searching for my son, it occurs to me that they always put the children's section in the rear of book stores. I used to think it's because it is the least popular section. But now that I have matured and wizened, I realize they do it because kids in book stores are eventually searched for by adults who will have to pass every subject in the store to get to their child. But I don't succumb to these cheap, unscrupulous marketing tactics. I really *need* the books I buy. The tax book sets out the recent 1031 code changes nicely and I've been meaning to buy the book on the mating habits of the rhino for a while. I find my son who has found a wonderful book on Evan's favorite

sport, baseball; he will love it. I definitely feel heat coming from my Gold MasterCard.

I still need milk.

We deposit our latest purchases in the car, parked conveniently in front of Ralph's and enter the store. As we pass through the turnstile my thoughtful kids move to get a cart. "No, that's okay," I say, "we don't need one. We're just buying milk." I head to the dairy section.

You've noticed the dairy section is always at the rear of a market? I pass through the fresh produce and remember to buy a packaged salad for office lunch. Easy to deal with, low in calories and delicious. On second thought, I take two bags.

I see the beginnings of summer fruits beautifully displayed in their bins. Baskets of strawberries, plums and nectarines alongside oranges. Oranges. Where is my brain? After dinner, the kids will want dessert. They've already had frozen yogurt, so forget ice cream; think healthy. I buy several lovely looking naval oranges and a couple of apples for apple slivers, which I think I've invented. Rather than just cutting the apple into sections, you simply slice it very thinly from the outside in. Really nice to munch on and you can get real close to the core without tainting its integrity. As soon as you get to the core, turn the apple around a bit in your hand and start slicing again, from the outside in. Voila! Apple silvers!

At the end of the aisle, we make a right turn to get to the dairy case, and pass the ready-to-eat Chinese food. It really looks good, it really *smells* good. And the taste we sample *is* good. So we decide to take Chinese food home for dinner. Some chow mein, lots of orange chicken, some chicken in garlic sauce, a small amount of sauteed vegetable, eggplant and lots of steamed rice. Fortunately, my clever children had the foresight to ignore

drivers have all gotten so stir-crazy they just move away as fast as they can and at that exact moment a little car parked right next to hers whizzes out and away. So, by default, I get the first non-handicapped space, right in front of the door to Ralph's.

As we all get out of the car, my daughter who is 13 and probably 60 per cent ice cream and candy, suggests we get some frozen yogurt. We head for "Humphrey's Yogurt" which is at the opposite end of the parking lot. I actually think to myself, "Well, maybe my kids won't notice that we've parked about as far as we could from where we're going". In fact, I know my kids are too smart to notice. They want the yogurt.

On the way to Humphrey's we pass "The Good Guys". "Mom, can we go in just for a minute? I want to see how much they charge for a game I've been wanting." This is my son speaking, my right eye, my soul, my little man. He wants a game. Twenty minutes later, we're buying a Sega-Genesis 32X game (for my son), a Walkman (for my daughter), and a GameBoy with Tetris (for me). I whip out my Gold MasterCard to pay.

I have a wonderful relationship with my MasterCard. It's always there when I need it and it pays all my bills, no questions asked. And I don't need to share a bathroom with it. People wonder why divorce has become so prevalent. I'll bet that if they do a study, they'll find that it all started - at least for us working women - with the advent of Visa and MasterCard.

We exit "The Good Guys", and come to "The Warehouse" next door. "Guys, come in just for a minute with me. I want to buy "Diva" an Annie Lennox C.D." My darling children oblige me. Well, the salesgirl tells me they're out of "Diva". But they're playing an incredible Marvin Gaye song. It's great. It makes me want to dance. So I buy the album with the cut on it. Meanwhile, my industrious

children have not been idle. My daughter, who really knows how to shop for value, finds a great tape with all the songs nominated for Grammy awards this year, sung by the original artists. Twenty hits on one C.D. And my son, who has a love of classical music that I want to nurture, finds a tape of classical music featuring the trumpet which he's learning to play, and I want to nurture his love of trumpet so we buy that as well. And while I'm on what turns out to be the longest line in the store waiting to pay, the kind salesgirl hands me Annie Lennox's "Diva" that I had come in for which she has found in the back. As I put back my Gold MasterCard, it feels warm to the touch. It feels good to be able to afford these little things for myself and my children.

Then to "Humphrey's" at last. I ask for a taste of something, I don't remember what, but it isn't great. I decide not to have any yogurt. My daughter gets strawberries on hers and my son gets a waffle cone with sprinkles. I hand the cashier a five dollar bill and wait for my change but all I get is "Thank you. Have a nice day."

I need milk.

Cones, music and gear in hand, we head for Ralph's. On the way, we put our purchases in the trunk of the car conveniently parked right in front of the market. As I come to lock the trunk, my keychain breaks and my keys tumble to the ground. The keychain can't be fixed and I'm afraid to throw the keys into my handbag willy-nilly. "Mom, I'll keep them in my fanny pack for you." I thank my daughter as we walk over to Rexall Drugstore, adjacent to Ralph's, to buy a new keychain.

When you enter Rexall from the back end as we do, you first see the greeting card section. My observant son sees it immediately. "Mom! Great! I can get a birthday card for Evan's party tomorrow." My daughter really watches over her younger brother. She is incredibly focussed. "Do you have a gift for

I'll make sure it's validated. Trust me, mom." It's my son talking. I do trust him. After all, what's family for? I give him the ticket.

We all recognize a poorly designed parking structure and this one is *not* user friendly. But I maneuver with the finesse of one who's been here many times before and I manage to stay on the ground floor despite the swell of traffic. You see, if you make the wrong turn and go up the ramp, you think you're on the second floor, but it's really the mezzanine, a sort of no-man's land and if you park there, you have to come back down to street level on stairs that have no back; and I haven't felt comfortable on stairs with no back since my days in elementary school when I ran blithely down the stairs leading to the backyard of the apartment complex where we lived in Queens, New York chased by my older brother and his friends, and caught my foot behind one backless stair suffering a Major Twisted Ankle. Here if you don't want to take those backless stairs down from the second floor, you have to wait to take the elevator - a small glass box that rides up and down on a cable exposed just like that for any crazy person to tamper with while you're in there with your kids. And there are a lot of stressed out people here.

My children help me find a place to park. "Mom, follow that woman with the stroller. She's going to her car." But I keep moving closer to Ralph's. Never mind that my kids are usually right. I have a thing about parking up real close to the front door. About eight years ago, the manager of my bank said to me, "You're real lucky, aren't you? Your brother told me. Like, for instance, he said that if you're looking for a parking space you'll always get one right by the front door." I had never notice that. But my brother who's real smart and knows a lot of things I don't, has described me to our bank manager as "lucky with parking spaces". So from then on, I figure I'm lucky with parking spaces. I pass up pretty good spots all the time and if someone is in my car they think I don't see the

spaces. I do. I just know I'll get a better one. A *primo* one right by the front door; I'm lucky that way.

So I don't wait for the woman with the stroller. Instead, I continue down the aisle, and lock into the middle of a god-awful mess of cars pointing in every direction, honking their horns off and going nowhere because a senior citizen is having trouble inching out of her "Handicapped" parking space, even though the closest car to her is yards and yards away. This woman is definitely "Handicapped II".

You see, I think we need three categories of Handicapped drivers. "Handicapped I", for wives and girlfriends of doctors, successful real estate agents, lawyers, anyone with kids in the car, those who have had plastic surgery in the last six weeks, and women with PMS, while they have it. (If you haven't had PMS, you don't know what it's like, believe me.) This category gets yellow placards. Then we'd have "Handicapped II" for the elderly who would get the placard just for signing up on Medicare, anyone with chronic arthritis, high blood pressure, diabetes, pacemakers - things like that, and slow walking. Their placards could maybe be that same blue that they make now. "Handicapped III" would be only for the hard core handicapped and they wouldn't get placards. Instead they'd have flashing neon lights around their cars. Great idea, huh? And we could have parking spaces for each category, too. I mean, I can see that if you're travelling with a wheelchair, you need a very large space to park in. But if you have high blood pressure, do you really need a space the size of two normal spaces to park in? And another thing: If so many people need handicapped spaces to head into easily at shopping centers and places, shouldn't we, for safety's sake, have a special lane on our freeways just for them?

Coming back to the moment, the age-challenged driver eventually emerges from her space and traffic suddenly moves. The other

THE CONNECTION

Guitta Karubian

I need milk.

My kids and I just spent a fabulous day at Magic Mountain. This time my kids got me up early, so they got to go on all the rides they wanted. And the lines were all real long so we had lots of time to talk. The heat wasn't too bad either. Thanks to my kids it barely felt over 90. I still can't believe how well-prepared they were, the only ones in the whole place with the foresight to bring two large spray bottles of water and a thermos of ice with them. I could see the envy in people's eyes every time my kids took the bottles out of my bag and sprayed themselves, then put the dripping bottles back in my bag.

I need milk.

Heading back home, going south on La Cienega, I decide to make a quick stop at Ralph's on our way home to buy milk for their cereal tomorrow morning. Maybe you know Ralph's, in the Beverly Connection, the shopping complex across from the Beverly Center.

As we turn left onto the threshold leading into the driveway of the complex we see two financially-challenged men asking for money. One is a physically-challenged, financially-challenged man, sitting on a wheelchair with a sign propped up on his lap: "Vietnam Vet. I fought for your family. Please Help." Across from him is another financially-challenged man wearing a brightly colored shirt any peacock would envy and a glorious smile. He's holding a worn out, peeling cardboard sign, with bright red writing:

"Hungry. God Bless You." His color and his smile set him apart from the crowd. He is dazzling. Here is a man who loves his job.

Waiting at the gate for the machine to spit out our ticket, we hear the voice that has probably become one of the more well known in the City of Celebrities, though unattached to any name or face. "Welcome to the Beverly Connection. Please take *the* ticket." If I ever meet the woman who recorded that tape, I'll know her by the way she pronounces that little word "*the*" - we all will.

I grab the ticket from the mouth of the machine and move frantically to get my window up as fast as I can so as not to hear her full message - not to get to *the* ticket." But I'm not fast enough and there is a collective cringe from the three of us.

I don't know about you but I hate parking lots that give me a ticket on my way in, expecting me to give it back to them on my way out. They make me crazy. Don't they know that we know they're hoping we'll lose the ticket or forget to validate it so they can get the ten dollar maximum charge? What a business. No work, not sweat, no brains. Just one guy charging people on their way out and lost tickets pay ten dollars. All cash, too. I can't think of too many businesses as sweet as that. When I get to the gates of Heaven on Judgement Day, I'll probably be met by a guy asking for my validated ticket.

My kids understand my parking lot ticket phobia and they help me. "Mom, give me the ticket, I'll put it in my pants pocket and

may have to converge to a more moderate position in order to establish greater ease and fulfillment for our young community.

Change is the inevitable destiny of the Iranian culture in America. But the extent of the transformation is determined by us, the youth at hand. We are, in fact the pioneers that will establish the new foundation for the

future generation of Iranian Americans. In order for the new generation to access positive and healthy self-identities, new norms that adopt both Americanized ideals and Iranian values need to be addressed. Rather than labeling those who don't absolutely adhere to Iranian norms, we must consider reassessing and revising Iranian standards within the context of American society.

THE STRENGTH FROM INSIDE

Lynda B. Janfaza

As time passes on we realize,
That life is not always fair not just.
And as more days go by, harder may we try
Yet still find ourselves losing trust.

We may leave our own spirits to seek truth from outside,
As our lives seem to be falling apart.
Only later to find the many answers we sought
To exist right within one's own heart.

For the farther from our souls that we depart to find truth,
The farther we search to discover ---
The more so that life retains its mystery,
Like a secret too grand to uncover.

All that is needed to feel content with oneself,
All that we need for our pride,
Is the strength we all have to make it in life -
The strength that is found inside.

For there is the place where it all exists ---
The truth, the beauty, the love.
And it is brought down in us since the day we are born
From the One who is Great above.

REVISING IRANIAN NORMS

Hedyeh Melamed

As the first generation of Iranian American young adults, we as men and women have subsequently experienced a lifestyle invariably divergent from our parents who lived in Iran. We are the first generation to endure new experiences and to be exposed to new ideals, norms and diversity. Some could say that we are burdened with the pressure of sustaining traditional prescribed roles that are often difficult to abide by within an American society that promotes individual uniqueness and the freedom to pursue any personal identity. Other young Iranians may convey that maintaining Iranian societal norms and avoiding assimilation to the American culture is a standard that the new generation should uphold.

Taking on either extreme, of absolute assimilation or of obedience to Iranian tradition and rules of conduct, should not be objective for this first generation of Iranian youth. Rather, striving for a balanced identity and mastery of both realms or cultures should be the aim.

Collectively, we often observe in our culture an illusion of unanimity, which is a false portrayal indicating that there is an Iranian public consensus on prevailing norms and standards of appropriateness. We internalize Iranian norms because they appear correct, and because they are endorsed by our society at large. Iranian standards of appropriateness are subtle, but they become deeply ingrained through the process of socialization. Norms within any culture are vital to the smooth functioning of the group. But what occurs when members of our Iranian youth adopt new ideals that conflict with traditional standards? Members of the Iranian

society tend to label these individuals who go against Iranian social conventions as "deviant," "rebellious," "liberal," "feminist," "Americanized," or they simply marginalize them as exceptions to society at large. When members of the older generation conceive of the changes that are occurring, new norms and gender roles become threatening ideas to the status quo.

Rather than ignoring or negatively labeling these individuals, we should open our minds to the transformations that are occurring. Many members of our youth are "publicly" conforming, but when out of surveillance, feel privately burdened with restraint. These individuals are experiencing emotional vulnerability because they are uncertain as to what actions are now considered appropriate and acceptable by Iranian society at large.

For many of us, simply conforming to our society's traditional values and Iranian norms without considering or questioning personal happiness, may be taking the simplistic route to living. Instead of looking to society for the definition of acceptable behavior, Iranian young adults should inquire within themselves to find what values and norms are significant to them.

In order to establish positive self-identities communication and the encouragement of honest vocalization and express can void the frustration and emotional vulnerability many young Iranian men and women face.

The key is to promote a balanced identity in which both Iranian and American ideals are incorporated. Our traditional norms

HAVE YOU LOST MONEY INVESTING IN SECURITIES?

You May Be Able to Recover Your Actual Losses, & MORE!

If You Have Been the Victim of Stock Broker Abuse Including Unsuitable Investments, Unauthorized Trading, Misrepresentation or Excessive Trading, There Are Legal Remedies Available.

No Recovery, No Fee

***Call For a Free Consultation With Lawyers
With More Than 25 Years Experience In The Field!***

AIDIKOFF & RESLUK
A Law Corporation
9255 Sunset Blvd., Suite 411
Los Angeles, CA 90069

PHIL M. AIDIKOFF, ESQ. ROBERT A. HUL, ESQ.
(800) 382-7969

آیا بابت سرمایه گذاری در سهام و اوراق بهادار زیان کرده اید؟

شما ممکن است بتوانید زیانهای را که متحمل شده اید.

پس بگیرید و حتی بیشتر!

چنانچه مشاور سهام شما برایتان سرمایه گذاری نامناسب نموده، معاملات غیرمجاز و یا بیش از حد عادی روی حساب شما انجام داده،

راه های قانونی برای بازسازی زیان وارده وجود دارد.

چنانچه وجهی وصول نشود، حق الزحمه ای مطالبه نخواهد شد

برای مشاوره با وکلایی که بیش از ۲۵ سال سابقه در این

زمینه دارند، با ما تماس بگیرید.

marriages and their new ways of life and living. Most of the time, looking back at their life, they feel that somehow down the line they got cheated out of something. They never had a chance to finish their education or they never had the latitude to go abroad to study, or were never given the opportunity to travel and see the world and now they find themselves in a cycle of unhappiness and emptiness which takes over and which a mate cannot fulfill. Problems therefore arise which some will overcome but others will not at their ending will not be a happy one.

I think that the failure of a lot of marriages should *not* be blamed on the couples but rather on the circumstances of the *world* of these couples. Times have changed and with it so have we. No matter how much we would like to think that we are the same person we were when we came to this country, we have changed. Some a bit while others a lot.

I believe that we owe this to "*choice*". We just have far more choices than we did a decade ago. However, we also have people that have taken this *choice* too far. The younger generation tends to step too far apart with certain issues such as their carelessness about other people's opinions about their ways of dressing, drinking, smoking and getting "*high*" at parties, staying out till dawn, joining gangs or even creating them. They choose to act or behave in a way which is not accepted in the "*traditional*" world of the Jewish community. At these instances I find myself in conflict with the "*new world*", and find myself drawn towards the "*traditional world*".

Sometimes I feel that I don't belong to any of these worlds exclusively but rather identify with a world within this two worlds which I have discovered!

This has been very difficult and challenging because by trying to find a medium between these two, often I find myself confused, stuck or unhappy. Sometimes I find myself misunderstood, but I believe that by choosing a combination of certain aspects/ways of addressing issues from both worlds, I will grow and become a stronger person.

So this has been my greatest fear, and that is how I am trying to overcome it. Actually I would probably not even call it a fear but rather a "*challenge*". To overcome this will not happen overnight, but rather at a pace to be determined by my actions and by my adaptation to the new surroundings and situation I find and will find myself in every day.

As a reader, if you *did* identify with this article or any part of it, let me assure you that you are not the only person faced with these issues and that there are others who can identify with you and have felt like this at one time or another. At times of hopelessness I find strength in a lyric sung by Gloria Gaynor. This lyric has also been referred to as "*The Persian National Anthem*":

...I WILL SURVIVE!!!!

I WILL SURVIVE...

ADVERTISE IN SHOFAR

We'll make sure 5,500 households see your ad.

I WILL SURVIVE

Name withheld

As I was reading Shofar, I noticed that you did not print anything about the question of the month of a previous issue: "What is your greatest fear and how would you overcome it?"

I found myself lost in my thoughts on that issue, so I decided to put my thoughts down and to share them with you and your readers.

"What is my greatest fear? How would I overcome it?" I think that I would speak for a lot of people when I say that the greatest fear of a young Persian adult living in the States is the generation gap we find ourselves in.

Being a young adult in my early twenties, living in California, I often find myself torn between two *worlds*. The *old world* of "traditional ways" and the *new world* of "rebellious ways".

The world of traditional ways is the way of life I was first exposed to as a toddler. Ever since I can remember I have accepted that this was how my parents were brought up and accordingly this is what my parents have passed down to my siblings and me. However, I have become aware of how the younger generation who were either born in the States or came to this country at a very young age and have been exposed to a different culture as well as their own heritage, have chosen an alternative way of lifestyle and have evolved their lives around a different and new World. Who is to say that their World is a better one than a traditional one or vice versa? Yet I cannot help admiring these young adults for standing up for what they believe in and their ways of living even when different than that of other generation. It is refreshing to see how education has become the primary goal of so

many young adults (especially females) more concerned with Education than Marriage. Not that I am implying that marriage is not important, but rather that it is no the *most important* subject of the younger generation. The younger generation wants to continue education and travel, discovering new people, different cultures, a new identity and having a choice. Who is to say that he/she made the right decision for him/herself, when one has not seen anything yet? How can one confidently imply that getting married would be satisfying to them, when they were never given a chance to explore their feelings, options and choices? Not that I am implying that one should not think about marriage or not get married, but rather I am suggesting that you make sure *you* are ready for it. *Everybody will get married*. It is not a matter of a *race* to see who gets married first. I think that what is more important is who made the right choice at the right time and place and therefore is happy now. Timing is everything. Marriage is not only about age, ripeness and physical maturity but far more importantly about the mental maturity of a person, their understand of "*the world*" (whichever one you identify yourself with and awareness of their surroundings.)

During the last couple of years, the number of divorce among Persian Jewish couples has risen drastically. After talking to most of these couples I have found out that they entered into marriage with a stereotype idea about marriage: They met, got married, the girl stopped school, they had a child after a year or two and another one a couple of years after that. It was a routine model which every couple followed (the traditional way). However, the couples who have gotten married during the last couple of years have been seeing and have been exposed to other

connection is perfect. Every relationship has its complications. The happiest relationships harbor disappointing emotions. Each person comes into a marriage with different levels of expectations and needs. And each person brings their own unfinished business along with their unconscious longings. Conflicts arise when there are differences in our wants, needs and thoughts. Some conflicts lead to separation and loss which might be a necessary part of our transformation process. Ultimately, I am responsible to keep up with my own transformation. Finally, it takes us as partners to facilitate that growth and preserve the bond of our relationship.

Today's new trend seems to be towards transformation by integration of the essence of advanced technology along with the dedication to maintain a committed relationship still

valued in less advanced societies, and reinvesting through higher awareness of preservation principles.

Today's new trend seems to be moving towards transformation. The clash between the advanced technology world and relatively primitive interpersonal relationships is gradually coinciding. Individuals are re-evaluating their learned beliefs, and attitudes to sustain a relationship. Couples are learning to recognize that preserving a healthy bond is not effortless, it is time consuming, requires consistent care, and demands tolerance with our own and our partners limitations. Perhaps today individuals are learning to shift from the immediate gratification attitude to a more realistic perspective in seeking strategies in maintaining relationship bonds.

RAMINEH & FANI

Certified Public Accountants

12100 Wilshire Boulevard, Suite 635
Los Angeles, CA 90025

(310) 447 - 5500

موسسه حسابرسی و خدمات مالی

بیژن رامینه C.P.A. حمید فانی C.P.A.

Most couples value sacrificing their happiness to keep the marriage together. To be divorced is considered a selfish act. *Emotional divorce* occurs among many Iranian couples; yet acts of divorce have been uncommon. Marital discord has been tolerated for the sake of the children or to avoid public disgrace. The most common practice has been *to tolerate and to overlook the difficulties (sar poosh gozashtan)*. Such thinking is limiting and restricts the growth process of relationships. Thus many relationships stagnated.

The elders passed on advice to their newlywed daughters and sons: Compromise and allow no one to hear your complaints; every marriage has its flaws and it's necessary to bear the pain. (*Nagzariid kasi sedatoon ra befahmeh. Har ezdevaaajey moshgeli dareh va gaahi baayad sookhto sakht.*) The belief that one should not speak of one's pain imposed irrational fear into the simple act of communication, and left no room for developing and investing in relationship enhancement. Some couples would have a child in order to cement their marital bond (*bacheh meekheh miyooneh gheychieh*), and experienced the hard way with the disappointment of such a fallacy. Help was not sought -- if at all -- until conflict reached the point of intolerance and even insanity, leading to major crisis in the family unit.

The children who have served to keep a marriage together or to prevent a divorce have been the innocent victims robbed of their childhood years. Children are often triangulated and trapped as miniature adults in the role of "caretaker" for parents. Thus, the roles are reversed and the parentified child becomes emotionally deprived in a depleting cycle. Hurtful legacy surfaces both in those couples who live in these oppressive, unhealthy, traditional beliefs and also in those pseudo-modern couples who act to gain immediate gratification with little thought of future consequences.

Within the past decade, a new trend in health preservation has been manifested publicly, reflecting a rise of consciousness in society. One movement has been sensitivity to one's environment, through the simple act of recycling, an unpopular concept until few years ago. Today, people are relearning how to preserve, enhance and maintain a healthy life.

Some people are investing in new social, physical and mental habits. Whether it's getting exercise through jogging on the track, running on the high-tech stair master, roller blading by the beach, or going to aerobic or martial arts classes, the endorphines are kicking in and muscles are forming. Health food stores, natural nutrition and drinking bottled water are new trendy habits in keeping fit. Talk therapies, meditation resorts, inner child healing workshops, co-parenting classes, self-help books on enhancing self-esteem and intimacy are the 90's approach to making virtuous strides in the fast paced hi-tech world.

Today's new emphasis is on bridging the gap between the hi-tech world and human connections. Enhancing a relationship demands self-knowledge, along with learning the language of feelings and the *tools of communication*. Mastering the art of intimacy and saving our relationships takes the courage to be open to re-examining and healing our innermost vulnerabilities and expectations.

Couples who are open to change and have chosen not to pay the high price of separation, have reinvested in creating skills to preserve their intimacy. Preserving a healthy relationship requires consistent care, effort and nurturing. Most people become anxious and may have cold feet even when willingly choosing to make a marital commitment. Why? Certainly, it has to do with the fear, risk and ambivalence that comes with decision making and responsibility.

The need for connection and intimacy is one of the basic human needs. No

RELATIONSHIPS

IN THE PSEUDO-MODERN WORLD

Sherly Khodadad

Sherly Khodadad is a registered MFCC Intern, Psychotherapist and is currently practicing psychotherapy with individual, family and couples. She has graduated in counseling psychology from USC and has interests in areas of identity formation and bicultural issues.

Today's society focuses on fast paced routes in gaining *immediate gratification*. And why not? With advancement in modern technology, changes have been taken place in how everyday affairs are managed, even our relationships. So much emphasis has been placed on increasing ease, comfort, getting more, and having more freedom.

The technology of speed in lap-top computers, the internet, fax, pagers, portable phones, and microwaves has influenced every facet of our lives in fundamental ways, affecting our behaviors, attitudes, thoughts, and basic inner feelings. It is believed that in today's fast paced and progressive society, three years is equivalent to a decade in the past. Today's advancement allows one to easily buy the best product on the market, use it and soon have the choice to dispose of it. The *microchip* world requires less time, less effort, less input, less labor, less energy and less decision making. The microchip society functions with speed, impersonal contact and minimal time to process.

In this pseudo-modern world, dramatic changes have taken place in the quality and preservation of relationships. "Pseudo"-modern in this context implies a drastic gap between the highly developed technological knowledge and relatively under-developed social/relationship knowledge of the world. The mode of instant gratification is reflected in how basic relationships are managed. *Less* time,

tolerance and effort is spent on working through conflicts. Divorces and separation have been common modes of finding quick resolutions. The pseudo-modern world has introduced the glorious freedom in seeking a new partner as an instant resolution. The hassle to bond or fix the cracks seems more time consuming. It's now easier to just discard the old and get a newer one on the market (nou keh miyad be bazaar, kohneh misheh del azar).

The saying: "Choose what works and discard what doesn't" has been applicable to situations when thoughtful inventions lead to essential growth. The pseudo-modern society has incorporated the *quick 'n' easy* mode in working out conflicts: What works by chance is great; and if it doesn't, *I go my way and you go your way*. Effort in engaging and processing our thoughts and choice of action has been substituted with the *quick 'n' easy* mind-set producing a world of emotional suffering, with feelings of loneliness and emptiness for many individuals, couples and families.

The pseudo-modern world imposes freedom of choice and encourages a loss of inhibition to end a committed relationship. In Third World countries, ending a committed marital relationship (divorce) is a forbidden act. Arranged marriages are not unusual. Courtships are short. Some arranged marriages develop and blossom into loving relationships. Yet, personality mismatches exist among many.

LETTERS TO THE EDITOR

Shofar welcomes Letters to the Editor. Please address them to Shofar at Iranian American Jewish Federation, 6505 Wilshire Blvd., Suite 510, Los Angeles, CA 90040 or fax them to (310) 275-1551. Correspondence chosen to be published may be edited for purposes of clarity and/or space considerations.

Dear Editor,

I would like to thank you for doing such a great job with Shofar magazine. I have been receiving your magazine since last year and I really enjoy most of the articles, especially the English ones because they are easier for me to read. Since last year I have been wanting to submit an article to your magazine but time did not allow me. Now that I am done with school I thought I should start writing about certain topics that would be of some interest to our community. I think the Persian Jewish Community is very fortunate to have such a great source (Shofar) that offers people's different views and encourages them to learn more about one another. Keep up the good job because your efforts are really appreciated.

Roya Nathan

Dear Editor,

I would like to take the time to acknowledge all of your efforts and accomplishments achieved for this fine magazine. I have been a loyal reader of your magazine for sometime now and the only thing I would recommend is to publish more English articles, since like many other young adults, I was brought up abroad and my Farsi reading skills are limited.

Signature withheld.

THE RIDE

Rebecca Moradian

Angelic eyes
sit upon your white face
under a bed of raven hair
softer than the day you were born

My eyes outline every crevice
of your lips
the most define shape
filled with pink stain

And the beauty lies deeper
than the surface
behind a vertical gap
of ivory enamel

When I hear the sound
of you speaking
a rhythm from the gut of the throat
in alto tells of sweet dreams

For if I could spy
I would walk through the home
of your ribcage
and visit beside your heart

To dance around the loud thumping
of love
thankful for all that I see
in your eyes



EDITORIAL

You may wonder why yours truly is appearing in this edition's editorial.

In the early days of my involvement with Shofar, we got so little feed back that I often wondered whether anyone ever read the magazine. All we Shofar writers would get was random comments here and there. "I read your story," people would tell me, "and sent a photocopy to my mom back in Iran. She loved it too." Yet the overall silence was extremely discouraging, since the absence of any sensible feedback from our readers made it was very hard for us to respond to constructive criticism or to provide our community with more of what they wanted.

It was when Shofar was suddenly not printed for several months that things became clearer to me. There was an outcry! People demanded the publication. And so we realized that generally speaking, our people *do* read Shofar, discuss it amongst themselves, criticize it among themselves, but stop short of sharing their thoughts with us. Why? Perhaps because it is the way of our people.

We continued to hammer the message: "Please! Write to us, talk to us and share your thoughts about Shofar with us!" Slowly, responses increased and today people walk up to us at gatherings, in the middle of parties, even on the street to talk to us. And finally you have started to *write* to us.

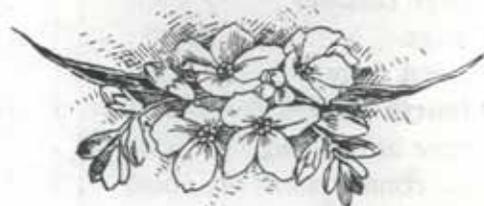
Shofar's English section has gone through a major evolution since Guitta Karubian took charge as Editor. Guitta's devotion to Shofar and what she has brought to our magazine is unbelievable. In addition to her own contribution of time and effort, she has encouraged many English writers (both

Iranian and American) to participate in the English section. Yet, I'm certain every now and then, Guitta and her colleagues in the English section, wonder -- as my colleagues and I in the Farsi section used to wonder 15 years ago -- whether anyone reads what they write and if they do, why they don't *respond*.

Our last edition, April 1996 -- a special edition dedicated to the Holocaust -- was a breakthrough issue. The feedback that we have gotten for this edition has been phenomenal. We have received many encouraging comments and messages, mostly directed to our English section. The result of vast amounts of quality time and diligent effort that was put into our last edition (which by the way marked the 100th edition of Shofar) interviewing Frama, "the world's most expensive (living) artist", and Sig Halbrich, a Holocaust survivor, contacting the French Consulate to make arrangements to obtain material and art work, and many other efforts undertaken by our wonderful writers in the English Section deserves all the complements received.

Yours truly is appearing in the editorial in this edition to thank Guitta Karubian for her hard work in putting together our outstanding April edition of Shofar and acknowledge the dedication her colleagues have shown to Shofar.

Simon (Sion) Ebrahimi



SHOFAR



*Iranian American
Jewish Federation*

6505 Wilshire Blvd., Suite 510
Los Angeles, CA 90040
Telephone : (213) 655 - 7730
Fax : (213) 655 - 1221

* Shofar is a publication of the Iranian American Jewish Federation, a non-profit organization.
* Writers contributions to Shofar are voluntary and free. * All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source. * Certain articles appearing in Shofar have copyright. * Shofar will not assume responsibility for the contents of advertisements.

Editor-in-Chief:

Sion (Simon) Ebrahimi

Editor - English Section

Guitta Karubian

Financial Manager

Ezatollah Delijani

Administrative Editor: Elias Eshaghian

Staff Photographer: Mansour Pouretahad

Farsi Section:

Staff writers:

<i>Guity Borookhim</i>	<i>Barokh Borookhim</i>
<i>Shokooh Darvish</i>	<i>Houshang Ebrami</i>
<i>Sam Kermanian</i>	<i>Nouri Khatrazi</i>
<i>Nasser Oheb</i>	<i>Nina Ostovar</i>
<i>Farzaneh Talei</i>	<i>Parvaneh Yousefzadeh</i>

Advertise in Shofar

Full page (inside)	\$ 250
Half page	\$ 150
One third page	\$ 125
One fourth page	\$ 100

*For more advertising information,
please contact us at the above
telephone number.*

IN THIS EDITION

Page

4	Editorial	<i>Simon (Sion) Ebrahimi</i>
5	Letters to the Editor	
5	The Ride	<i>Rebecca Moradian</i>
6	Relationships.....	<i>Sherly Khodadad</i>
9	I will Survive	
12	Revising Iranian Norms	<i>Hedyeh Melamed</i>
13	The Strength From Inside	<i>Lynda B. Janfaza</i>
14	The Connection.....	<i>Guitta Karubian</i>
21	Friends Forever	<i>Farhad Rostamian</i>
21	Emotions	<i>Sepideh Haggayan</i>
22	If Pharaoh Had Converted	<i>M.N. Kharrazi</i>
28	My Soul Mate.....	<i>J.T. O'Hara</i>
30	What Do You Want To Be?	<i>Katrin Cohen</i>
31	The Top 10	<i>Daniel Daneshrad</i>
32	White Lie vs. Black Lie	<i>Roya Nathan</i>
33	Tears Aflame.....	<i>Stephanie Kantor</i>
34	The Mother - My Mother	<i>Parou Banayan</i>

HICCUPS

✍ Jacob and Mary, in the sunset of their lives, their children, grandchildren and great-grandchildren scattered to all parts of the country, were discussing what remained of their future.

"We have had a good life together," said Mary contently.

"Yes, it has been good," agreed Jacob. "And I'll tell you something, Mary. If, God forbid, one of us should die first, I have made up my mind to spend the rest of my life in Israel."

✍ A matchmaker was talking about the attractions of a hopeful bride, but the groom-to-be remained unimpressed.

"You're making a mistake by refusing her," said the marriage broker. "She has speech impediment."

"Speech impediment!" cried the man. "Why do you call that an inducement?"

The broker grinned, "She can't say 'no!'"

K. BANAYAN & ASSOCIATES
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کورش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و صدمات بدنی

|| (310) 785-0800 ||

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908



*Iranian American
Jewish Federation*

SHOFAR

A Publication of:
Iranian American Jewish Federation



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

May & June 1996

Volume 101



SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, California 90048

ADDRESS CORRECTION REQUESTED

Bulk Rate
U.S. Postage

PAID

Beverly Hills, CA
Permit No. 236